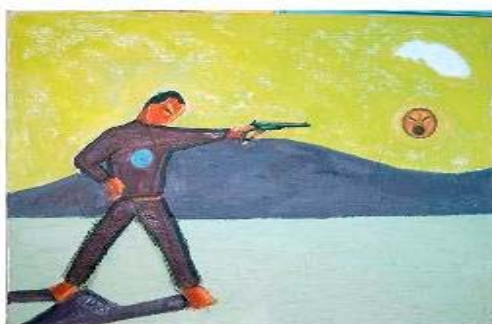


« سخنرانی » نکن... با من حرف بزن

گفتگو با شهاب شکوهی
مجید خوشدل



... موسم برگزاری مراسم سالانه زندان سیاسی در خارج است...
... این بار «سخنرانی» نکن... «تحلیل»ات را بگذار برای بعد... با من
حرف بزن، با قلب ات با من باش؛
بقیه در صفحه ۳

به خاوران خواهیم رفت...

منصوره بهکیش
بقیه در صفحه ۱۴

پنجم شهریور ۶۷، آغاز چپ‌کشی در زندان گوردهشت

مهدی اصلانی
بقیه در صفحه ۱۶

نامه منصور اسالو در جواب اتهامات وارده به وی

در دادگاه
بقیه در صفحه

اعلامیه ی شماره سه

جمعی از خانواده‌های جانب‌اختگان دهه‌ی شصت

به خانواده کشته شدگان جنبش حق طلبانه ی مردم ایران
به مردم آزادی خواه سراسر ایران به همه ی کسانی که از ستم رنج می برند
ومی خواهند پایانی بر بیعدالتی ها بگذارند.
بقیه در صفحه ۱۷

بیانیه‌ی کانون نویسندگان ایران

درباره‌ی افشای تجاوز جنسی، به زندانیان
بقیه در صفحه ۵

اعلامیه هیئت اجرایی سازمان

به مناسبت

بیست یکمین سالگرد قتل عام

زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷

بقیه در صفحه ۲

اعلامیه هیئت اجرایی سازمان

با تشکیل کمیته پیگیری وضعیت مفقودین نگذاریم

جزئیات جنایت رژیم در دفن مخفیانه جانب‌اختگان

جنبش اعتراضی در محاق ابهام بماند

بقیه در صفحه ۲

مصاحبه رادیو سپهر با محمد رضا شالگونی

میخواهند مردم را مرعوب بکنند! وقتی که به دختران و
پسران تجاوز میکنند این مسلم است که شیوع و وحشتناک
است!

هیچ انتظاری از این حکومت نباید داشته باشیم!

حاکمیت باید از مردم ناشی شود و

بایستی آنها باشند که تصمیم بگیرند!

بقیه در صفحه ۶

پیوند خانواده های ناپدید شده گان حوادث

اخیر در کنار قربانیان جنایات سه دهه

کشتار در ایران، امری عاجل و فوری است.

بقیه در صفحه ۹

امیرجوهری لنگرودی

صدا و سیمای ولایت فقیه : رسانه سرکوب ملی (۱)

بقیه در صفحه ۱۱

بهروز نظری

دروغ های احمدی نژاد در نماز جمعه،

بقیه در صفحه ۱۹

فراتر از ریگاری

اعلامیه هیئت اجرایی سازمان

به مناسبت

بیست یکمین سالگرد قتل عام

زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷

بیست و یک سال از آن تابستان خونین گذشت. تابستانی که به فرمان خمینی و با تنها سه سنوال، هزاران زندانی سیاسی را به چوبه دار آویختند. در آن تابستان خونین، با قطع ملاقات ها، به قتل عام زندانیانی پرداختند که دوران محکومیت خود را می گذراندند؛ اجساد این قربانیان را در ماشین های حمل گوشت به خاوران و بهشت زهرا و گورستان های شهرستان ها بردند و در گورهای دسته جمعی به خاک سپردند، با این امید که آثار جنایتشان، پاک شود. اما اخبار این جنایت، خیلی زودتر از آن که تصور می کردند، برملا شد. خانواده های جان باخته گان، که آخرین وسایل عزیزانشان را دریافت کردند و تهدید شدند از برگزاری مراسم سوگواری خودداری کنند، اخبار این جنایت هولناک را به گوش همگان رساندند. در درون حکومت، آقای منتظری به این حد از شقاوت و بیرحمی اعتراض کرد و با این اعتراض خود، از مسند قائم مقامی رهبری نظام دست شست. اخبار این جنایت هولناک را بعدها، آن انگشت شماری که جان به در برده بودند، چه در مصاحبه ها و چه در کتاب هایی که نوشتند، نیز به تفصیل بیان داشتند. و خانواده های آن شهیدان، نیز هر ساله در شهریور، یاد عزیزان خود را گرمی داشته و می دارند. به این دلیل، آن جنایت ضدبشری، نه تنها، به فراموشی سپرده نشد، که هر روز، بیشتر از روز پیش، به صحنه ی دادخواهی کشیده شده است. بی جهت نیست که حاکمان جنایت کار، حالا دیگر از قیصرهای آن عزیزان نیز وحشت کرده اند. با طرح "سامان دهی" خاوران، یک بار، قیصرها را زیر و رو می کنند، یک بار نهال در آن جا می کارند، و در یک کلام، قصد دارند آثار این جنایت ضدبشری را محو و نابود سازند.

اما امسال، در شرایطی یاد آن عزیزان جان باخته در قتل عام تابستان ۶۷ را گرمی می داریم، که یک بار دیگر دستگاه جنمی سرکوب جمهوری اسلامی، در پی کودتای انتخاباتی ولی فقیه، و در جریان اعتراضات توده ای پس از آن، هزاران نفر از مردم، از پیر و جوان را دستگیر کرده است. در بازداشتگاه ها و سپاهچال های مخوفش، تا حد مرگ شکنجه کرده و بسیاری از آن ها را نیز به شهادت رسانده است. این بار اما، زندانیان سیاسی را بدون بردن به دادگاه شرعی شان، قیل از مرگ و شهادت، بشدت شکنجه کرده اند؛ به بسیاری از دختران و پسران مردم تجاوز جنسی کرده اند؛ پیکرهای پاکشان را در سردخانه های صنعتی منجمد ساخته اند؛ و از ترس خشم مردم، دزدانه و شبانه در قطعه گمنامان بهشت زهرا، به خاک سپرده اند.

اما رودخانه ی خون جوانان مردم، تنها از خون جوانان در تابستان ۶۷ و تابستان ۸۸ پر نشده است. در تابستان خونین ۱۳۶۰ نیز هزاران تن از جوانان مردم را تیرباران کردند، زخمی هاشان را تمام کش کردند؛ در ترکمن صحرا و کردستان حمام خون به راه انداختند. در تمامی سال های دهه ۷۰ نیز، با قتل های زنجیره ای، روشنفکران این مرز و بوم را به وحشیانه ترین شکلی کشتند؛ و در اقصا نقاط گیتی به ترور فعالین سیاسی پرداختند. در یک کلام تاریخچه جمهوری اسلامی، تاریخ قتل و کشتار و تیرباران و ترور است.

اما امروز، اوضاع تغییر کرده است. مردم کشور جان به لب شده اند. تظاهرات میلیونی مردم در هفته بعد از انتخابات، نشان داد که مردم دیگر نمی خواهند این حکومت خون و جنایت را تحمل کنند. درست در چنین شرایطی که حکومت اسلامی خود را در خطر می بیند، ابعاد جنایت پیشگی اش بیش از پیش آشکار می شود. اما برای در هم شکستن اراده سروبوگری این جانیان دیو صفت، باید که اتحاد توده های مردم، بیش از پیش مستحکم گردد. در این راستا، تجمع و تشکل خانواده های جان باخته گان جنایات جمهوری اسلامی در سی سال حاکمیت سرایا جنایتش، می تواند نقش مؤثری داشته باشد. اکنون که باردیگر چهره جنایت پیشه جمهوری اسلامی به قیمت جان صد ها عزیز، عریان تر شده است، می توان برای دادخواهی خون های به ناحق ریخته شده جوانان مردم، تشکل هایی ایجاد کرد و به افشای این جنایات پرداخت. مردم حق دارند اسامی شهدای تابستان ۶۰ و ۶۷ و شهدای امروز را بدانند؛ مردم حق دارند وصیت نامه عزیزانشان را داشته باشند؛ مردم حق دارند محل دفن عزیزانشان را بدانند تا بر آن سنگ قبری بگذارند و هرگاه که خواستند بر مزار عزیزانشان بنشینند و زخم دل بگشایند؛ مردم حق دارند بتوانند

آزادانه به سوگواری عزیزانشان بنشینند؛ مردم حق دارند بدانند آمرین و عاملین جنایات دیروز و امروز چه کسانی بوده اند؛ برای رسیدن به این حقوق باید به مبارزه ای متحدانه دست زد. باید از تمامی تشکل های مستقل توده ای، تشکل های کارگری، زنان، دانشجویان، جوانان و تمامی اقشار مردم، همبستگی و مبارزه ی متحد طلب کرد. باید از نهادهای و ارگان های مدافع حقوق بشر جهانی خواست تا در تبدیل پرونده این جنایات، به پرونده ای بین المللی، به پرونده ی محاکمه سران جمهوری اسلامی کمک کنند. سازمان ما همواره، هم راه و هم درد خانواده های عزیز از دست داده بوده و در این راه از هیچ کوششی دریغ نخواهد ورزید.

سرنگون باد جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی

زنده باد سوسیالیسم

هیئت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

پنجم شهریور ۱۳۸۸

بیست هفتم اوت ۲۰۰۹ - ۰۸ - ۲۷

اعلامیه هیئت اجرایی سازمان

با تشکیل کمیته پیگیری و وضعیت مفقودین نگذاریم

جزئیات جنایت رژیم در دفن مخفیانه جانباختگان

جنبش اعتراضی در محاق ابهام بماند

افشای خبر دفن اجساد جانباختگان جنبش اعتراضی در گورهای بی نشان در بهشت زهرا بار دیگر چهره رژیم شکنجه و اعدام را در برابر افکار عمومی آشکارا عیان کرده است و دوباره نشان داده است که چکمه پوشان و سرداران و دستگاه ولایی همدست آنان در حفظ نظام جهنمی خویش از دست زدن به هیچ جنایتی فروگذار نمی کنند و هیچ مرزی را به رسمیت نمی شناسند.

این جنایت تکان دهنده که درست مانند اخبار و گزارش های مربوط به تجاوز جنسی در زندان ها و شکنجه گاهها؛ برخی از کارگزاران رژیم ابتدا ناشیانه در پی انکار آن برآمدند با انتشار شماره های جواز دفن جانباختگان و سپس فیلم ویدئویی مربوط به آن تا جایی سندیافته است که رژیم کودتا با شکنجه و اعتراف گیری، اخراج مأموران دون پایه، راه اندازی بحران سازی موازی برای انحراف توجه افکار عمومی و با جلو کشیدن جنایت دیگرش در برگزاری دادگاه نمایشی گروهی از قربانیان، به هیچ وجه قادر نیست بر آن سرپوش بگذارد و از کانون توجه اصلی خارج سازد و چنین امکاتی هم نباید به آن داد. با این حال هنوز بسیاری از جوانب و جزئیات جنایت رژیم در دفن شبانه جانباختگان گمنام جنبش اعتراضی در محاق ابهام مانده و بیم آن می رود که آن چه فاش شده است با توجه به پرند سیاه این رژیم درگذشته و بویژه کشتار ۶۰ و ۶۷ تنها نوک یخ باشد. هنوز شمار دقیق این جانباختگان گمنام، سن، جنسیت و سایر مشخصات مربوط به هویت فردی آنها نامعلوم است، و این سوال مهم هنوز پاسخ نگرفته است که آیا دفن مخفیانه اجساد قربانیان شکنجه تنها در تهران صورت گرفته یا برای سربیه نیست کردن پیکرهای مثله شده جانباختگان زیر شکنجه در شهرستان ها هم به صورت مشابه اقدام شده است؟ آمران و عاملان این اقدام جنایتکارانه نیز نام برده نشده است.

با توجه به این موارد ابهام ما خواستار روشن شدن کلیه جزئیات این جنایت رژیم، معرفی آمران و عاملان آن در هر مقام و مسئولیتی و محاکمه و مجازات آنان هستیم. باید روشن شود که با جوانان اسیر این مردم در شکنجه گاههایی چون کهریزک چه کرده اند که ناچار شدند شبانه اجساد یخ زده آنان را در گورهای بی نام و نشان دفن کنند. این دو خواست اساسی را با تشکیل کمیته پیگیری وضعیت مفقودین و رבוده شدگان جنبش اعتراضی بهتر می توان دنبال کرد. خانواده هایی که از وضعیت عزیزان بازداشت شده شان بی خبرند و در برابر زندان ها، دادگاه انقلاب و سایر نهادهای مختلف حکومتی دربردر در جستجوی یافتن رد و نشانی از آنها هستند، با تشکیل چنین کمیته ای و تکیه و کمک به همدیگر موثرتر می توانند رد و نشان و اثر و خبری از اسرای خویش بیابند و از سرنوشت آنها آگاه شوند.

بر فعالین جنبش اعتراضی، وکلای آزادیخواه و مردم دوست، تشکل های مستقل، شبکه ها و نهادهای مردمی و بویژه مرتبطین با خانواده های بی خبر از سرنوشت عزیزان بازداشت شدگان است که این خانواده ها را به تشکیل کمیته پیگیری وضعیت مفقودین و رבוده شده گان جنبش اعتراضی تشویق کنند و در راستای کسب اطلاعات و دادخواهی جمعی از هیچ کمکی به این خانواده ها دریغ نوزند.

مرگ بر جمهوری اسلامی

زنده با آزادی، زنده باد سوسیالیسم

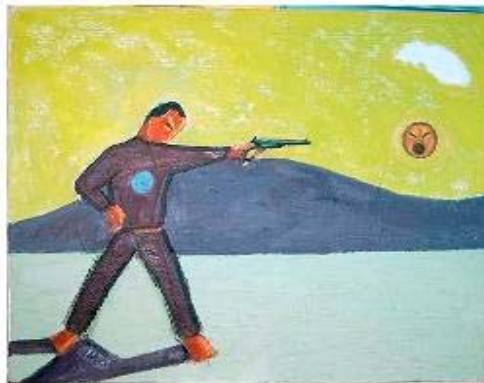
هیات اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۴ شهریور ۱۳۸۸ و ۲۶ اوت ۲۰۰۹

«سخنرانی» نکن... با من حرف بزن

گفتگو با شهاب شکوهی

مجید خوشدل



گلسرخ‌ی به درستی نمادی از مبارزه با استبداد است. اما در دوره ای دیگر او را اصلاً مبارز به حساب نمی‌آوردند. از این نمونه‌ها در هشتاد سال گذشته به وفور یافت می‌شود. این فرهنگ حتا دامن شاعران، نویسندگان و اندیشمندان جامعه را هم گرفته و باعث شده که هیچ چیز از یک نسل به نسل دیگر منتقل نشود؛ هیچکس جایگاه بایسته خودش را در جامعه نداشته باشد، زندانی سیاسی هم.

* این کاملاً درست است؛ حقیقتی است که متأسفانه در کشور ما وجود دارد. امروز وقتی صحبت از زندانی سیاسی سابق می‌شود، می‌بینیم نسل جدید ذهنیت درستی از آن ندارد...

* چرا؟
- فکر می‌کنم، علت اش این است که تجربه‌های گذشته به درستی به این نسل انتقال پیدا نکرده تا آنها بتوانند به تجزیه و تحلیل آن بنشینند. اتفاقاً در شرایط فعلی جامعه ایران، تجربه‌های مبارزاتی گذشته می‌تواند نقش بسیار زیادی در مبارزات مردم ایفا کند. خوب، زندانیان سیاسی سابق هم بخشی از تاریخ مبارزاتی گذشته بودند... شما درست می‌گویید: ما تجربه‌های خودمان را به آنها منتقل نکردیم.

* با انتقال موضوع پرسش به خودت آن را عینی‌تر می‌کنم: شهاب شکوهی برای من (و احتمالاً برای بسیاری دیگر) انسانی شریف و محترم هست. چرا؟

چون او نزدیک به نه سال از بهترین سالهای عمرش را در زندانهای شاه و شیخ گذرانده؟ آیا هر کس سالهای بیشتری در زندان بوده باشد، از حقانیت بیشتری برخوردار است؟ یعنی شهاب برای همین قابل احترام هست؟

منطقی نیست که پرسشگر به پرسش خودش جواب دهد. اما برای روندی کردن بحث، پاسخ من به پرسش‌های بالا یک «نه» بزرگ است. چرا؟ چون تا این تاریخ شهاب شکوهی سالهای حبس کشیدن اش را قاب نکرده و به دیوار آویزان نکرده؛ از قیل آن نان نخورده. شهاب در این سن و سال پنج تا شش روز در هفته کار می‌کند و تا این لحظه در روابط جامعه تبعیدی فاسد نشده. اینجاست که سالهای مبارزه و زندانی بودن شهاب شکل ارزشی به خودش می‌گیرد و او را قابل احترام‌تر می‌کند. البته در میان بچه‌های زندانی سیاسی کم نیستند که این خصوصیت را دارند. اما مشکل جامعه تبعیدی، موضوع زندان و زندانی سیاسی در این جامعه در نقطه‌ی مقابل این ویژگی قرار دارد.

* اولاً ممنونم از من تعریف می‌کنی...
- من احساس خودم را گفتم.

* شاید من در این حد نباشم. ولی موضوعی را به عنوان یک ارزش همیشه قبول داشتم که «زمینی» باشم. به این معنی که مهم نیست که من چند سال در زندان بودم و چه مراحل را گذراندم. اما اگر خاطرات زندانم را در جایی بیان کنم، سعی می‌کنم واقعیت‌ها را بگویم...
* واقعیت‌ها؟

- بله، واقعیت‌های زندان. که می‌تواند ترس باشد، می‌تواند منفی باشد و تماماً به ضرر من تمام شود. اما این من را نگران نمی‌کند، چون فکر می‌کنم آنها درست هستند و باید گفتنشان...

* خوب شهاب جان همین حالا شروع به گفتن تجربه‌هایت بکن.

- من در مجموع نزدیک به نه سال در زندان بودم و مراحل مختلفی را گذراندم. تا به حال خیلی از کسانی که کتاب [خاطرات زندان] نوشته‌اند، آنها را از نزدیک دیدم و یا در زندان با آنها زندگی کردم، دیدم برخی واقعیت‌ها را گفته‌اند، بعضی چیزهای غیرواقعی گفته‌اند. که من با دسته دوم اصلاً احساس نزدیکی نمی‌کنم.

* فکر می‌کنی چرا زندانی سیاسی سابق «تحلیلگر» می‌شود، پیش از آن که «روایتگر» بوده باشد. ما با یک مسئله ریشه دار در جامعه مان طرف هستیم.

- من فکر می‌کنم، اغلب ما آغشته به تفکری هستیم که آنچه خودمان هستیم را بیان نکنیم. مثلاً در قسمت خاطرات زندان ما سعی کرده ایم، آدمهایی که به ما نزدیک بودند یا در زندان با ما همپند بودند را طوری تزیین کنیم که در واقع خودمان را بالا ببریم. یا اینکه آنها را بالا ببریم که باز هدف بالا بردن خودمان است. یعنی خودمان را تعریف کنیم با دیگران. متأسفانه درست می‌گویید.

* این روزها بحث شکنجه و اعتراف‌گیری در زیر شکنجه در جامعه ایران داغ است. از طرف دیگر مصادف هستیم با مراسم سالی یکبار زندان سیاسی در خارج. و این تقارن زمانی حساسیت موضوع را دو چندان می‌کند.

در گفتگویی که پیشتر داشتیم، اشاره کرده بودی که در مراحل مختلفی در زندان شکنجه شده بودی. من امروز تا حدودی می‌دانم که تو بسیاری

. موسم برگزاری مراسم سالانه زندان سیاسی در خارج است...
... این بار «سخنرانی» نکن... «تحلیل»ات را بگذار برای بعد... با من حرف بزن، با قلب ات با من باش؛ مثل گذشته‌های دور که خاکی بودی و هنوز کلام و نفس ات را به دروغ و ریا آلوده نکرده بودند... یادت می‌آید چه ساده می‌گریستی و با سادگی می‌گفتی: «قهرمان» نبودم، اما سربلند از زندان بیرون آمدم؟ حرفهایت بر دل می‌نشست و بی آنکه خود بدانی، قهرمان دلها بودی...

از برج عاج بیا پایین و با من سخن بگو... از درد شکنجه‌ها برای ام بگو؛ از سلول انفرادی، از شلاق و بی‌خوابی و از کف پای شرحه شرحه شده ات... دوباره از عشق بگو که با این سلاح برنده بود که بر تنفر درخیمان چیره شدی... از رفاقت‌ها بگو... از بندگی‌هایی که قبل از رفتن شان ولوله ای در بند برپا کردند؛ از آنهایی که تا قبل از «سخنران» شدن ات، شبها را با یادشان به صبح می‌کردی...

آن بالا بالاها نشین، بیا پایین و دوباره خاکی باش؛ اگر می‌خواهی شنونده ای داشته باشی. از آن جمع کوچک فاصله بگیر. همان محفلی که دور و برت را خالی خالی کرد؛ دل ات را خالی کرد... تو را از خودت گرفت و شناسنامه ات را پاره کرد...

دست از افسانه بافی بردار، کرکره‌ها را پایین بکش... آنقدر به تو و همبندان تو رفته که به بزرگنمایی و تحریف و دروغ متوسل نشوی... این جمعیت عظیم را ببین؛ دختران و پسران جامعه ایران را که سرونوشت نسل سوخته ما را در زندانهای اهریمنان پیدا کرده‌اند... به صورتشان نگاه کن! آیا خود بیست سال قبل ات را نمی‌بینی؟

بیا و این بار سخنرانی نکن... با من به سادگی بیست سال قبل ات حرف بزن!

شهاب شکوهی در این گفتگوی حضوری با من حرف می‌زند.
* شهاب عزیز از شرکت ات در این گفتگو سپاسگزارم.

- من هم سلام دارم خدمت شما. ممنونم از اینکه من را دعوت کردید.

* قبل از باز کردن پوشه‌های اصلی گفتگومان مایل ام به موضوع متفاوتی اشاره کنم: «جایگاه و موقعیت اجتماعی زندانی سیاسی در جامعه ایران». واقعیت این است که در تمام جوامع بشری مبارزان آزادی و عدالت اجتماعی نزد مردم ارج و قرب زیادی داشته‌اند. اما اشکال این علاقتندی در کشورهایی نظیر ایران همواره با افراط و تفریط همراه بوده، طوری که این خصوصیت اغلب به انحراف و ناهنجاری‌های اجتماعی منجر شده. راجع به این موضوع چه فکر میکنی؟

من البته فکر نمی‌کنم، این افراط و تفریطی که شما از آن نام می‌برید، فقط مختص ایران باشد. این ویژگی در شرق و در «جهان سوم» بیشتر رواج دارد...

* موافق ام. اما ما به کشور ایران تمرکز کنیم.

- اتفاقاً خوب است که ما به تجربه‌های خاص خودمان در زندان شاه، به ویژه در زندانهای ج. اسلامی توجه کنیم؛ چون تجربه‌های عملی زیادی در این زمینه داریم. با این حال مایل ام سؤال‌تان را بیشتر باز کنید.

* نگاه جامعه ایران به «زندانی سیاسی» در دهه‌های گذشته عموماً به دره افراط و تفریط سقوط کرده. برای همین، جامعه در دوره ای از مبارز سیاسی «قهرمان» می‌سازد، گاهی «ضد قهرمان». مثال می‌زنم:

موارد در زیر شکنجه پایداری کردی، گاهی تا مرز شکستن پیش رفتی و گاهی هم شکسته شدی. لطفاً دنباله ی این بحث را بگیر.

- بله، حقیقت زندان و شکنجه، به ویژه در زندان ج. اسلامی چیز دیگری ست. این که می گویم «به ویژه زندان ج. اسلامی» به این خاطر است که شکنجه در زندان شاه بود، اما در زندان ج. اسلامی شکل و ابعاد شکنجه باور نکردنی بود. مثلاً ما نمونه های زیادی داریم که در زیر شکنجه خوب ایستادند، اما در پروسه زندان شکستند و بریدند. یا کسانی بودند که زیر شکنجه کم آوردند و بریدند، اما بعداً خودشان را بازسازی کردند...

* لطفاً تجربه های خودت را بگو.

- من در مراحل مختلف زندان بالا و پایین زیاد داشتم. با همه ی این بالا و پایین ها می توانم بگویم که به هر حال زندان ام را کشیدم، شاید خیلی «افتخار آمیز» نبود، ولی ضعف به آن شکل نشان ندادم که بعداً نتوانم سرم را بلند کنم. زندان ج. اسلامی آن طور که برخی گفته و نوشته اند، اصلاً سیاه و سفید نیست. بگذارید موضوعی را برای اولین بار به شما بگویم: من با اینکه به «مصاحبه کردن» اعتقادی نداشتم، اما به بعضی ها پیشنهاد می کردم مصاحبه کنند و بعد از آزادی زندگی شرافتمندانه ای داشته باشند. چون من حساب بدترش را می کردم. بعضی از زندانیان در شرایط روحی و موقعیتی قرار داشتند که ممکن بود شرایط بدتری در زندان پیدا کنند...

* خودت چه طور؟

- خود من هم همین طور. تا جایی که احساس می کردم، می توانم بکشم و دوام بیاورم، و سرم را بالا بگیرم، تلاش می کردم. و وقتی فکر می کردم دارم می برم... شاید دو راه پیش روی نداشتم: ممکن بود کارم به «انزجار دادن» بکشد، و یا چاره ای جز خودکشی نداشته باشم...

* آیا اقدام به خودکشی کردی؟

- بله، یک بار تمام شرایط را برای خودکشی فراهم کردم، منتهی عملی نشد.

* به نحوی داری فضای زندان «جمهوری» اسلامی را تشریح می کنی. اما این روایت ها در سطح هست و می خواهم خواهش کنم به قعر زندان برویم؟

جایی که دنیا تاریک است. زمانی که با جزو قدرت مطلق است، و زندانی سیاسی اسیر در دستان او. این زندانی سیاسی شهاب شکوهی است. می خواهم آن لحظه شکستن در زیر شکنجه های طاقت فرسا را برای ام به تصویر بکشی.

- (مکت)... راستش گفتن این [خاطره] و یادآوری اش برای من سخت و سنگین است...

* با پوزش از تو، اما جامعه ما به این نوع روایت ها احتیاج دارد. - باشد. یکی از مراحل که من کاملاً احساس ضعف و درماندگی کامل کردم، سال ۶۲ بود. برادرم برای من ارزش فوق العاده ای داشت و او همه چیز من بود. خیر دستگیری اش را شنیدم و بعد من را بردند و او را در مقابل من شکنجه دادند. او را مدت ها شکنجه دادند (مکت)... فوق العاده سنگین که اصلاً قابل بیان نیست. بیش از پانصد ضربه شلاق را شمردم و دیگر نتوانستم بشمرم. برادرم بارها بی هوش شد و دوباره به هوش اش آوردند و شکنجه را از سر گرفتند. حاضر بودم آن همه شلاق را من بخورم تا برادرم. واقعاً حاضر بودم، اعدام ام کنند تا آن صحنه ها را نبینم (مکت)... تازه دست خودم تیر خورده بود و وضعیت جسمی درستی نداشتم...

* برای اطلاع خوانندگان) در حین دستگیری به تو تیراندازی کردند و دست ات تیر خورده بود.

- بله. از طرف دیگر چون من قبلاً یک بار دیگر دستگیر شده بودم و حکم اعدام گرفته بودم، که بعد شد [حبس] ابد، و من به طریقی فرار کرده بودم، پرونده ام حسابی سنگین بود. اینها به کنار، وقتی می خواستند دستگیرم کنند، در حین تیراندازی کس دیگری را کشته بودند و می گفتند مقصر مرگ او من هستم. با این توصیف من را سیزده شبانه روز (توجه کنید، شبانه روز می گویم) در بند ۲۰۹ سرپا نگه داشتند و دست سالم ام را به در بسته بودند.

درست بعد از این من را هفت ماه به انفرادی انداختند و در کنارش هر روز با جویبی بود و اگر هر روز شلاق نمی زدند، حداقل چک و لگدی نثار می کردند. در این موقعیت که خیلی از اطرافیان از جمله همسرم را دستگیر کرده بودند، به لحاظ روحی در وضعیت خرابی به سر می بردم و اوضاع خارج از تحمل ام شده بود. در این مدت واقعاً وسیله ای برای

خودکشی نداشتم، حتی یک سوزن یا هر چیز برکنده ای. ولی تمام فکرم در این مدت خودکشی بود...

* یعنی فشار آنقدر زیاد بود که آرزوی مرگ می کردی؟
- آرزوی مرگ می کردم... انسانیم به هر حال. آن همه فشارهای روحی و جسمی، آن همه درد که پایانی نداشت. بدتر از همه دردی بود که از رنج بردن اطرافیان ات می بردی. من اصلاً نمی دانستم همسرم در زندان چه سرنوشتی پیدا کرده...

* فکر تجاوز شدن به او آزارت نمی داد؟
- آه چرا. فکر می کردم، اگر به همسرم تجاوز کنند، چه کار باید بکنم. برای اینکه این چیزها را نبینم، واقعاً دنبال وسیله ای برای خودکشی می گشتم...

* و احتمالاً در این موقعیت از نظر روانی انسان سالمی نبودی.
- احساس می کردم قاطی کرده ام. در سلول از صبح تا شب قدم می زدم و آنقدر موضوعهای مختلف به مغزم هجوم می آورد که دستشویی اوین را از آب پر می کردم و سرم را داخل اش می کردم. در این مرحله واقعاً به مرز بریدن رسیده بودم. مگر انسان چقدر می تواند در برابر این همه فشار دوام بیاورد؟

انگیزه چقدر می تواند در این شرایط کمک کند؟ من که در برابر این همه فشار تعلیم ندیده بودم...

* بحث «تعلیم دیدن» شاید بحثی انحرافی باشد. بحث دنیایی است که «جمهوری» اسلامی برای زندانیان سیاسی آماده کرده، بحث شکنجه های طاقت فرساست. بحث پروژه تواب سازی حاکمان اسلامی ست. بحث واقعیت زندان ج. اسلامی ست.

- کاملاً درست است. ج. اسلامی با زندانیان سیاسی کاری کرد که حتا توضیح آن هنوز مشکل است.

* توضیح آن برای زندانی سیاسی با ناراحتی و درد توأم هست، اما «مشکل» نیست. جو خارج کشور این موضوع را مشکل کرده. «قانون عرضه و تقاضا» درد دل کردن زندانی سیاسی را مشکل کرده.

- منظورتان را متوجه می شوم. با این حال انسان پدیده عجیبی ست. با این همه درد و رنج، گاهی زمان مرهم دردها می شود، یا انسان خودش را با آنها انطباق می دهد.

* سالها از آن دوران گذشته. در سالهای اخیر هر بار ما با بچه ها، با جوانها از آن دوران سیاه حرف زده ایم، اغلب فکر می کنند، داریم بزرگ نمایی می کنیم. شاید حق داشته باشند. چند نفر از ما آنها را مخاطب قرار داده و با زبان آدمیزاد با آنها حرف زده؟

حالا بعد از دو دهه دوباره همان خاطرات و تجربه های منتقل نشده ی نسل ما در زندانهای ایران اتفاق افتاده. راجع به این چه فکر می کنی؟

- بخشی از آن چیزی که این پدیده را بوجود آورده، به ما برمی گردد. یعنی این که ما چقدر توانستیم، تجربه هامان را به این نسل منتقل کنیم. بخش دیگر به حکومت و سیستم حکومتی ایران برمی گردد، که مسبب این فجایع هست. این حکومت دوباره نشان داد که برای حفظ قدرت از هر وسیله ای استفاده می کند. به قول شما «نسل ما» این را به خوبی می دانست، حالا نوبت نسل جدید است که ببیند رژیم ایران چگونه از ابزارهای مختلف سرکوب برای دوام خودش استفاده می کند.

یعنی امروز که حکومت احساس خطر می کند، می بینیم از همان وسایلی برای سرکوب مخالفان استفاده می کند، که در دوره ما کرد. مثلاً تجاوز به دخترها و پسرها، آن هم به صورت دسته جمعی، برای ایجاد رعب و وحشت...

* در دوره ما اغلب دخترهایی که باکره بودند، قبل از اعدام به «عقد» پاسداران درآمدند؛ یعنی مورد تجاوز قرار گرفتند.

- بله، بچه های «مجاهد» بودند.

* خودت آیا نمونه ای در این مورد سراغ داری؟

- حداقل یک مورد را کاملاً مطمئن هستم. در قضیه کشتار سال ۶۷ در گوهردشت، پاسدار «عادل» که مسئول فروشگاه بود، داشت با پاسدار دیگری صحبت می کرد...

* تو کجا بودی؟

- من در یکی از فرعی ها بودم.

* لطفاً ادامه بده.

- داشت می گفت: زندانی ها بعد از اعدام کبود می شوند... حتماً خفه می شوند. و بعد گفت، ممکن است این کار شرعی نباشد. او بعداً ادامه داد:

آن طور که با «دخترهای منافق» قبل از اعدام ازدواج می کنند...

* یعنی به بچه های مجاهدین قبل از اعدام تجاوز می کنند.

- بله، می گفت این فتوا را کدام مرجع تقلید داده؟ منظورش این بود، می

بیانیه‌ی کانون نویسندگان ایران درباره‌ی افشای تجاوز جنسی، به زندانیان

بر اساس موازین مبتنی بر حقوق به رسمیت شناخته‌شده‌ی انسان و حتی قانون اساسی حاکمیت کنونی، ولو این که جرم فردی در دادگاه به اثبات رسیده باشد، مجازات آن فرد نافی حقوق انسانی‌اش نیست. به بیان ساده‌تر، حتی مجرمان - چه رسد به متهمان - را نیز نباید و نمی‌توان از حقوق انسانی‌شان محروم کرد. حال آن که - اگر نخواهیم در مورد رژیم پیشین سخن بگوییم - حدود سی سال است که ما در جامعه‌ی ایران شاهد آن‌ایم که حقوق زندانیان به طور کلی و زندانیان سیاسی به طور خاص، حتی در جایگاه متهم یعنی پیش از آن که جرم آنان در دادگاه به اثبات برسد، به شدیدترین نحو نقض می‌شود. از جمله‌ی این موارد نقض آشکار حقوق و پایمال کردن حیثیت انسان‌ها، تجاوز جنسی به دستگیرشدگان حوادث اخیر است که اکنون به‌درستی مورد بحث و گفت‌وگوی عموم مردم قرار گرفته است. البته تجاوز جنسی به زندانیان سیاسی برای درهم‌شکستن و وادار کردن آن‌ها به اعتراف علیه خود به هیچ وجه محدود به حوادث اخیر نیست و گزارش‌های بسیاری در مورد انجام این عمل با زندانیان سیاسی به‌ویژه زندانیان دهه‌ی شصت وجود دارد که بی‌تردید باید به همه‌ی آن‌ها رسیدگی شود.

ویژگی این شکل از هتک حرمت انسان که دست بازجویان شکنجه‌گر را در انجام آن باز می‌گذارد این است که فرد قربانی از بیان آنچه بر او رفته است شرم دارد. در واقع، شکنجه‌گرانی که مرتکب این عمل ننگین و ضدانسانی می‌شوند با تکیه بر همین کتمان واقعیت توسط قربانی است که از آن به عنوان حربه‌ای برای به تسلیم کشاندن زندانی استفاده می‌کنند. اما خوشبختانه اکنون مردم می‌بینند که افرادی که مورد تجاوز جنسی قرار گرفته‌اند آن را با شجاعت اخلاقی نزد افکار عمومی افشا می‌کنند و از این کارهیج ابایی ندارند، که امری است ستودنی و در راستای معرفی و مجازات آمران و عاملان این گونه نقض حقوق و حیثیت انسان.

کانون نویسندگان ایران که پیش از این خواستار مجازات تمامی مسببان کشتارها و پایمال‌شدن حقوق انسان‌ها در هر رده و مقامی شده است، از این حرکت دستگیرشدگان، به‌ویژه جوانان قربانی تجاوز، استقبال می‌کند و خطاب به آنان اعلام می‌دارد که بیان واقعیت این تجاوز برای مردم نه‌تنها کوچک‌ترین خدشه‌ای به شخصیت آنان وارد نمی‌سازد بلکه کمک می‌کند که جامعه از این گونه غده‌های چرکین پاک شود. این جوانان باید بدانند که در قلب تک‌تک انسان‌های شریف و آزاده قرار دارند و جامعه به گرمی آنان را در آغوش خود جای خواهد داد و گل نثارشان خواهد کرد.

افشای تجاوزهای جنسی مصداق بارز پای‌بندی به آزادی بیان است!

کانون نویسندگان ایران

۳ شهریور ۱۳۸۸

* پیوندها *

سردبیر نشریه: منصور نجفی

mansour.nadiji@telia.com

ایمیل روابط عمومی سازمان

public@rahekargar.net

تلفن روابط عمومی سازمان

0049-69-50699530

شماره فاکس سازمان

۳۳-۱-۴۳۴۵۵۸۰۴

سایت راه کارگر

www.rahekargar.net

سایت خبری راه کارگر

http://rahekargar.wordpress.com

سایت اتحاد چپ کارگری

www.etehadchap.org

سایت رادیو صدای کارگران ایران

www.sedayekargaran.com

نشر بیدار

www.nashrebidar.com

نشریه انگلیسی ایران بولتن

www.iran-bulletin.org

توجه: مقالاتی که با کد "دیدگاه" مشخص میشوند، الزاماً بیانگر مواضع سازمان نیستند.

خواست مطمئن شود که چنین حکمی داده شده یا نه. که پاسدار دیگر گفت: وقتی ناصریان و لشگری و نیری این موضوع را تأیید کردند، حتماً حکم شرعی گرفته شده.

* بسیار خوب. پرسشی دارم شهاب جان، که خواهش می‌کنم این را هم با صداقت پاسخ بده: بخشی از تجربه‌ی هایت از زندان را در دو گفتگو با من در میان گذاشتی. آیا تا به حال در جامعه تبعیدی از شما خواسته شده، خاطرات زندان را تحریف شده بگویی. به زبان ساده از شما بخواهند دروغ بگوئی؟

- (مکت)... حداقل یک مورد مشخص بوده. البته من اسم نمی‌برم...
(به این مورد اشاره می‌کنم که مورد تأیید قرار می‌گیرد.)

* لطفاً ادامه بده.

- فردی در مصاحبه‌ی ای که با من کرد، طوری سؤال را طرح می‌کرد؛ طوری اصرار داشت روی جنبه‌هایی که مد نظرش بود صحبت کنم...

* (با خنده) گفتگو دارد مبهم می‌شود. آیا روی «مقاومت» در زندان تأکید داشت و می‌خواست نظر او را در آن به اصطلاح مصاحبه منتقل کنی؟

- دقیقاً! می‌خواست قهرمان بسازد و اصلاً به واقعیتهای زندان نمی‌خواست توجه کند. متأسفانه این موضوع را در بعضی از کتابهای زندان دیده‌ام. از کسانی دارم صحبت می‌کنم که در زندان با آنها زندگی کرده‌ام و دوران زندان شان را می‌دانم...

* اینها را می‌توان به حساب فراموشی گذاشت؟

- اصلاً این نمونه‌ها عمدتاً بخشی از چیزها را وارونه کرده و یا از رویش گذشته‌اند. و یا خلاف واقع نوشته‌اند.

* چرا بخشی از بچه‌های زندان خلاف واقع می‌نویسند؟ چرا در آن به اصطلاح مصاحبه از شما می‌خواهند دروغ بگوئی؟

- دلایل زیادی دارد. من فکر می‌کنم افکار ما هنوز به معیارهای جامعه سنتی آلوده است...

* و مهم نیست چه می‌گوییم. عمل ما در گذشته درجا زده. خود ما در گذشته جا مانده‌ایم.

- من فکر می‌کنم این طور باشد.

* یکی- دو هفته به برگزاری مراسم سالی یکبار زندان سیاسی باقی مانده. به نظرت فضای ملت‌بند جامعه ایران و به رو آمدن موضوعهای زندان، شکنجه و اعتراف گیری آیا به این برنامه‌ها کمک کیفی می‌کند؟

- بستگی دارد که جامعه ایرانی خارج کشور چقدر حساسیت اوضاع ایران را بفهمد و بخواهد خودش را با مبارزات مردم هماهنگ کند. الان یکی از نکاتی که به نظر من حائز اهمیت است، مسئله تجاوز در زندانهاست که ابعد وسیعی پیدا کرده. بچه‌هایی که تجربه‌های مشابه در زندان داشته‌اند، به نظر من باید خیلی صادقانه تجربه‌هایشان را بیان کنند...

* تا این دو حلقه‌ی جدا به هم وصل شود.

- دقیقاً. با زبان ساده بگویند که این بلاها فقط سر شما نیامده و ما هم آن را تجربه کردیم. بگویند که این یک مسئله سیاسی است.

* در مجموع، بچه‌ها در ایران با این موضوع ارگاتیک تر برخورد کرده‌اند.

- من فکر می‌کنم در اغلب زمینه‌ها این طور بوده و فقط در مورد زندان و شکنجه نبوده. من وقتی هنوز در ایران بودم و صحبت بچه‌های خارج را می‌شنیدم، احساس می‌کردم قشنگ حرف می‌زنند، ولی اغلب حرفها در هوا است؛ یک جورهایی با واقعیت‌ها فاصله دارد. فکر می‌کنم بچه‌ها در ایران تا حالا خیلی راحت تر به این موضوع برخورد کرده‌اند. من فکر می‌کنم «ما» باید از آسمان به پایین بیاییم و زمینی باشیم، به بچه‌های داخل نزدیک شویم و حداقل به شان بگوییم: راحت باشید. تجاوز و شکنجه در ایران ابعاد سیاسی دارد، ما هم آن را تجربه کردیم، درد شما را می‌فهمیم و با آن همدردی می‌کنیم. این شما نیستید که باید سرتان را پایین بیندازید، بلکه مسببین جنایات باید پاسخگو باشند.

* پرسیده بودم فضای ملت‌بند جامعه ایران در کیفی تر شدن مراسم زندان سیاسی در خارج تأثیر می‌گذارد؟

- فکر می‌کنم درصد کمی از مراسم خودشان را با واقعیت‌ها تطبیق دهند. امیدوارم این طور باشد.

* شهاب عزیز یک بار دیگر از شرکت ات در این گفتگو تشکر می‌کنم.

- من هم واقعاً از شما ممنون‌ام که برای این موضوع‌ها وقت می‌گذارید و کمک می‌کنید به کار

روشنگری.

تاریخ انجام مصاحبه: ۱۹ اوت ۲۰۰۹

تاریخ انتشار مصاحبه: ۲۴ اوت ۲۰۰۹

مصاحبه رادیو سپهر با محمد رضا شالگونی

میخواهند مردم را مرعوب بکنند!

وقتی که به دختران و پسران تجاوز میکنند این مسلم است که شنیع و وحشتناک است!

هیچ انتظاری از این حکومت نباید داشته باشیم!

حاکمیت باید از مردم ناشی شود و بایستی آنها باشند که تصمیم بگیرند!

رحیمی: در برنامه امروز (جمعه ۶ شهریور ماه ۸۱۳۸۸ برابر با ۲۸ اوت یا آگوست سال ۲۰۰۹ میلادی) طبق روال جمعه ها گفتگو می کنیم با آقای محمدرضا شالگونی از فعالین سیاسی چپ اپوزیسیون خارج از کشور و از تحلیل گران برجسته مسائل سیاسی ایران، منطقه و جهان. آقای شالگونی با درود به شما و سپاس بخاطر گفتگونی دیگر.

محمد رضا شالگونی: سلام عرض می کنم آقای رحیمی و سلام عرض می کنم خدمت شنوندگان عزیز رادیو سپهر، تشکر می کنم از لطفتان و از فرصتی که به من می دهید تا با شنوندگان رادیو سپهر صحبت کنم. در خدمتتان هستم.

رحیمی: آقای شالگونی یکی از اتفاقاتی که در ایران افتاده و سر و صدای بسیاری هم بپا کرده است و الان هم که در گفتگویی که داشتیم با آقای زراعتی اشاره ای داشتند به وب سایتی که یک نفر نوشته است که مادرش (شاید بعنوان کسی که مرده ها را در بهشت زهرا میبوید) اعلام کرده بود به پسرش که در وقایع ۲۳ و ۲۲ خرداد ماه تعدادی جنازه به بهشت زهرا میآورند که بشویند، یخ زده بودند. یعنی در سردخانه هایی بودند که مال یزشک قاتونی نیست بلکه در سردخانه های صنعتی بودند که در آنجا جنازه ها یخ میزند. بعد بسیاری تلفن داشتیم و خصوصاً خانمی سوالشان این بود که از شما بپرسم که چگونه است که نظام در عین حال که اینطور جنایات را مرتکب میشود تا بدین حد میخواد مسایل شرعی - شستشو دادن و کفن کردن و در گور گذاشتن - رعایت نکند؛ چگونه میشود توجیه کرد؟

محمد رضا شالگونی: این ماجرای را که میگویید من هم در سایت ها دیده ام. همین مسئله که یک نفر از زبان مادرش صحبت میکند که او را به قرآن قسم داده بود که از این ماجرا چیزی نگوید. ولی قضیه از این فراتر است. میدانید که سایت نوروز متعلق به اصلاح طلبان یکسری شواهد آورد و عکسهای قیر های بی نام و نشان را منتشر کرد و اینها به تته پته افتادند و حرفهایی زدند که بیشتر رسوایشان میکرد. اول گفتند که اینها آدمهایی هستند که معتادند و یا در تصادفات کشته میشوند و هویت شان را نمی شناسیم. بعد بخاطر اینکه این مسئله درز پیدا کرده بود مسنول قیرستان بهشت زهرا را عوض کردند و طرف هم از ترسش گفت که من باز نشسته شده ام. بعد از طرف دیگر بلافاصله تناقض از آنجا در آمد که جنتی رئیس شورای نگهبان گفت؛ اینها سر بازان گمنام امام زمان هستند. خود او تناقضات خیلی روشن نشان داد که آن چیزی را که سایت نوروز مطرح کرد یک حقیقت دقیقی بود. آنها (سایت نوروز) میگویند که هنوز مدارکی دارند و میخواهند که آن مدارکشان بررسی بشود. بعلاوه این را باید بیاد داشته باشیم که که این مسئله، مسئله تازه ای نیست. در جمهوری اسلامی از روز اول موجودیت اش چنین جنایاتی را شاهد بوده ایم. گور های دسته جمعی، خاوران، " لعنت آباد " ی که درست کرده اند، و حتی کسانی را در خور این نمی دانستند که در قیرستان به اصطلاح مسلمانها دفن کنند چون آنها را اصلاً در حد آدم نمیدانستند.

من فکر میکنم که حالا شاید کفن و دفن هم برای این بوده که اگر نبش قیری بشود و تحقیقاتی صورت بگیرد بگویند که نه، اینها آدم های معمولی بودند نه شورش. من فکر میکنم که جمهوری اسلامی اصلاً از این محظورات ندارد. یادتان باشد که خمینی خودش این را گفت که: حکومت اسلامی برای حفظ نظام میتواند حتی نماز و روزه و فروع دین را بطور موقت تعطیل بکند. اگر اینها (حکومت اسلامی) تا این حد جلو رفته باشند که رفته اند، به قدرت رسیدنشان را با این استدلال توجیه میکردند که ما آمده ایم شرع را اجراء کنیم. و بعد هم گفتند که میشود برای حفظ قدرت شرع را بصورتی تعطیل کرد.

خب اگر اینطور است پس یک پرنسیپ میماند؛ پرنسیپ قدرت. و برای [حفظ] قدرت هم هر کاری میکنند. این پایه تنوریک شان است. این چیزی نیست که در عمل مرتکب شوند بلکه در تنوری هم آنرا بیان کرده اند. تصادفاً هم خود خمینی آنرا بیان کرده است. خیلی ها هم هلهله و ولوله کرده اند که " امام بزرگوار " نواندیش است و چقدر احکام را تحول

میدهد. اینها حتی بقدرت رسیدنشان هم حقه بازی بود. چرا که در غیاب "امام زمان معصوم" حکومت تشکیل دادن آن هم بنام حکومت اسلامی، از نظر فقه شیعه و اصول تفکر مذهب شیعه نامشروع است. همه این کارها را کرده اند برای اینکه بقدرت بچسبند و حالا قدرت را هم به این سادگی ها رها نمیکنند. و بعد برای اینکه دیگران را راحت تر بکشند به پایین آوردن آنها از حد انسان بایستی متوسل بشوند. در این مسئله تردیدی هم نمیکنند. اصلاً میگویند که آنها آدم نیستند. یادتان باشد که خمینی گفت؛ جمهوری اسلامی تا بحال یک آدم نکشته است، آنهایی که کشته شده اند همه سبب بودند. یعنی جانوران درنده بودند. همین حرف خمینی بود. بنا بر این هیچ انتظاری از این حکومت نباید داشته باشیم و این [جنایت ها] هم چیزهای تازه ای نیستند. خوشبختانه مسئله عبارت از این است که حالا بخشی از خود حکومتی ها (کروبی ها و موسوی ها و امثال آنها) هم که کارشان بجایی کشیده شده که در مقابل جناح غالب ایستاده اند ناگزیرند بمردم پناه ببرند و از آنها حمایت بخواهند؛ این قضیه رو میشود. از طرف آنها وقتی بطور وسیع پخش میشود دیگر نمیشود گفت که مجاهدین "منافق" وابسته یا مثلاً کمونیست های خدانشناس اینها را مطرح میکنند. ماجرا همین است که آقای کروبی میگوید. دستش هم درد نکند خیلی هم کار خوبی میکند و باید هم حمایت بشود. یادتان باشد آقای منتظری آموغع هم این مسایل را مطرح کرده بود. اینها چیز های تازه ای نیستند. منتها آن شرایط طوری شد که با این وسعت نتوانست دامنه پیدا بکند و مردم ازش اطلاع پیدا بکنند. حالا در واقع میشود گفت که حتی در ایران اکثریت مردم ازش مطلع شده اند. خبر های مختلف نشان میدهد که در ایران اکثریت مردم از این خبر مطلع شده اند. در دنیا هم بحث تجاوز به دختران و پسران جوان در زندانها اکنون مطرح است.

رژیم جمهوری اسلامی برای اینکار دوتا محمل دارد. اولین مسئله عبارت از اینست که [رژیم] آنهایی را که در واقع دستگیر میکند، مخالف نظام تلقی میکند. اینکه مخالفشان چقدر باشد مهم نیست، خود آنها تعیین میکنند که مخالفت شان چقدر است. از این هم نمی گذرند که حتی مثلاً بهزاد نبوی را به انگلیس یا امریکا وابسته کنند. من با بهزاد نبوی در زندان بودم. او چپ و از طرفداران [مصطفی] شماعیان بود. بعد مارکسیسم را کنار گذاشت و مذهبی شد. من او را از نزدیک میشناسم. یک آدم توجیه گر بود. بهر حال مسلمان شده بود و برای این نظام هم خدمت کرد. با تمام وجودش هم خدمت کرد. و در زمان خمینی هم اینکه می گویند رجایی چقدر نمونه است و سرمشق باید قرار داد، او معاون رجایی بود. حتی در دوران زندان هم اصلاً مشیر و مشار رجایی بود. ولی میبینید که این آدم را وابسته به ... میکنند و میاورند در صف اول آن محاکمه کذایی می نشانند و می گویند که وابسته بوده به فلاجا و با فلان موسسه هم تماس گرفته اند و فلان کرده اند. خب وقتی این حرفها را میزنند برای این است که بتوانند مخالفین شان را [تابود کنند]. وقتی با بهزاد نبوی چنین میکنند من و شما که حسابمان روشن است. اصلاً آدم نیستیم و همانطور که خمینی گفت سبب هستیم، حیوان هستیم، درنده خو هستیم و بنا براین درنده خو را راحت میشود کشت. یعنی توجیه مذهبی اساساً برای تسهیل و توجیه کشتار سلاح همیشه شناخته شده ای بوده است. البته فقط مذهب نیست حکومت های ایدئولوژیک اینطور می کنند. مخالف من اصلاً آدم نیست. اگر با من مخالفت بکند دشمن مثلاً ملت من است. اگر با من مخالفت بکند دشمن دین من است. اگر با من مخالفت بکند دشمن طبقه من است. برای اینکه من کمونیست هستم و دفاع میکنم از سوسیالیسم باید این را بگویم که بنام کمونیسم هم متاسفانه از این جنایات شده است. آنهایی که در واقع مخالف سوسیالیسم هستند (حالا مخالف نبودند و بیچاره ها برای سوسیالیسم هم جنگیده بودند) وقتی که رفیق استالین میگوید: " مخالف"، مخالف هستند. بنابراین بایستی بوخارین آدمی باید وابسته به انگلیس باشد که گویا با انگلیسی ها هم در فلان فرودگاه کذایی تماس گرفته است. زینویف آدمی را می آورند و خودش اعتراف میکند که بله من ارتباط داشتم. از این کارها راحت میشود کرد.

مسئله دوم و محمل دومی که اینها میخواهند بکنند و آگاهانه هم میکنند عبارت از اینست که میخواهند مردم را مرعوب بکنند. وقتی که به دختران و پسران تجاوز میکنند این مسلم است که شنیع و وحشتناک است و آدم مو بر بدنش سیخ میشود وقتی که چنین چیز هایی را میشوند که چطور یک انسان خودش را تا آنجا پایین میآورد که واقعا بحد یک حیوان و سبب خود را تنزل میدهد که به یک اسیر خواه دختر باشد یا پسر تجاوز میکند. حالا کتک زدن - که خودش جنایت بزرگی است - را میفهمم ولی واقعا این ماجرا را باید دید که یک آدمی که در دست تو اسیر است چرا اینکار را میکند مسئله است. چنین چیز هایی در دوره های قبل هم بوده ولی واقعیت اینست که هیچوقت به اندازه دوره جمهوری اسلامی نبوده است.

ما در دوره شاه موارد معدودی از این مسایل داشتیم ولی واقعیت این است که در ابیاد که در دوره جمهوری اسلامی بوده در گذشته اصلاً نا شناخته شده بود. و اساس ماجرا هم عبارت از اینست که مردم را مرعوب بکنند. اگر جوانان تان به [خیابان] بروند به آنها تجاوز خواهد شد و جنازه شان سوخته و در بیابانها خواهد افتاد. همان چیزهایی که در قتل های زنجیره ای دنبال کردند. اینها کار تازه ای نیست. ولی مسئله عبارت از اینست که این مسایل بتازگی در ابیاد واقعاً توده ای مطرح میشود. این يك پیروزی برای مردم مبارز و بپا خواسته ایران است که اینقدر رژیم افشا شده و حتی از درون هیئت حاکمه کسانی میآیند اینها را میگویند و در ابیاد وسیع هم میگویند. و حالا اینها به تناقض گویی و خود رسواکنی افتاده اند. ضمناً اینجا يك نکته ای را هم باید یاد آوری کنم که من می بینم که بعضی ها میگویند؛ یکعده لمپن این کارها را میکنند. چون لمپن ها در داخل این سیستم رسوخ کرده اند. یا خود رژیم هم بنحوی از قبل میگفت "خودسر" (دیدید که در قتل های زنجیره ای هم این را مطرح کردند) باصطلاح يك آدم هایی که بی فرهنگ، اجامر و اوباش و معتاد هستند. در ماجرای کهریزک دیده اید که میگفتند که یکعده ای از اینها ("ارازل") را که گرفته بودند به اینکار گمارده اند و از آنها استفاده کرده اند. ممکن است یکی دو نفر را به چنین کاری گماشته باشند من و شرط نمی بندم که چنین چیزی نبوده ولی اصل مسئله این است که خود اینها(مزدوران رژیم) میتوانند این کار را بکنند و به ثبوت هم رسانده اند که با حکم شرعی هم این کار(تجاوز) را میکنند.

اصلاً از کجا معلوم خود همین طائب (فرمانده بسیج) دختر شهیدمان ترانه موسوی را خواسته و احتمالاً هم خود او بوده که شکنجه کرده، تجاوز کرده و سوزانده و در این جنایت نقش داشته است. چرا این موضوع را [ربط بدهید] به آدم هایی که "بی سرو پا" بودند، معتاد بودند و در واقع خودشان هم قربانیان این سیستم هستند. رژیمی که بالاترین اعتبار را دارد چرا باید بگردن معتاد ها بیندازیم. اینها يك نوع بر خورد طبقاتی است که گویا آدم های نادر و بیکیس و بی هویت راحت تر جنایت انجام میدهند. نه، آنهايي که در قدرت هستند راحت تر و با وجدان آرام تر جنایت میکنند و بعد هم میروند نمازشان را میخوانند و دعای کمیل هم میروند؛ اصلاً تردیدی نباید داشته باشیم که خود رژیم این کارها (جنایات) را میکند. وقتی خود خامنه ای پرریز (چهارشنبه 4 شهریور) میآید و میگوید که؛ بله تخلف هایی صورت گرفته ولی مسئله اصلی چیز دیگری است. مرد حسابی! مسئله اصلی این است در کشوری که شما رهبرش هستید بطور سیستماتیک خبر میآید که مردم را گرفته اند، شکنجه کرده اند، کشته اند و در سرد خانه های صنعتی ریخته اند و اجسادشان را در دانه شیبانه دفن کرده اند، قبلاً هم هزار هزار کشته اند، به دختر ها و پسر ها تجاوز کرده اند، جنازه ها را سوزانده اند؛ اینها چیز های فرعی است؟ میگویند که اصل مسئله این است که تخلفاتی شد و نظاهاست شد. آیا مسئله اصلی این است؟ مردم بپا خواستند و گفتند که تقلب کرده اید و تقلب هم آنقدر گنده بود که اصلاً دنیا هم فهمید و سر و ته اش را هم نمی توانید بهم بیاورید. در وسط صحبت اش هم با زیرکی آخوندانه میگوید که؛ البته برای من اثبات نشده است که اینهایی که سران [اعتراضات] هستند وابسته به خارج هستند. و میخواهد باصطلاح ته ترازی به زمین بزند که ما عدالتمان همچنان کار میکند. اینها همه اش حقه بازی، دروغ، ریا کاری است. و اصلاً کار اینها همین است.

رحیمی: بله اشاره کرده که "عده ای ظلم بزرگ هتک حرمت نظام را نادیده میگیرند و بجای آن موضوع کهریزک و کوی دانشگاه را قضیه اصلی عنوان میکنند که این نگاه خود يك ظلم آشکار است."

محمد رضا شالگوئی: خود این حرف یعنی اینکه هر کاری میشود کرد جز اینکه به نظام انتقاد کرد. معنی این حرف خلاصه اش بزبان آدمیزاد فهم این است که گویا انتقاد از رژیم بزرگترین جنایت است. آخر چه رژیمی؟ بیایید منصفانه يك نگاهی بکنیم، حرف من کمونیست را در نظر نگیریم، حرف لیبرال را در نظر نگیریم، حرف مخالف بقول اینها منافق را در نظر نگیریم، حرف بهایی را در نظر نگیریم، حرف آیت الله صناعی را در نظر نگیریم که میگوید: آیا اصلاً عقلاً و شرعاً معقول است که هفتاد میلیون نفر يك چیزی بگویند و يك نفر چیز دیگری بگوید. همین به ولایت فقیه، همین به خامنه ای اشاره میکند در آن سخنرانی که در گرگان داشت. یا مثلاً آقای منتظری که در واقع تنوریسین اصلی و اولیه و بطور منسجم ولایت فقیه بوده) خمینی حرف هایش در واقع يك چیز بی سر و ته و قر قاطی است) و در دوره اول انقلاب هم آقای منتظری در قبولاندن تنوری ولایت فقیه به مردم عوام که از خمینی طرفدار میگردند اصلاً نقش مهمی داشت. حالا در حرفی که گفته (بسیار هم شجاعانه گفته و واقعاً بایستی این حرفش را ستایش کرد) میگوید: "این رژیم نه اسلامی است و

نه جمهوری است." چه میخواهید از این؟ از این[نظام] انتقاد کردن جرم است؟

در تمام سیستم های حقوق بشری، از جمله در خود ... اسلام، در هر دینی و هر اعتقادی، این مسئله هست که قیام بر علیه چنین سیستمی (ظالم) نه اینکه مجاز بلکه واجب است. اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل بنحوی این اصل معروف را [آورده] (که اولین بار آمد در قانون اساسی امریکا و بعد در اعلامیه حقوق بشر فرانسه آمد) که اصلاً وقتی که حقوق انسان نقض میشود وظیفه هر انسانی است که علیه آن قیام مسلحانه بکند. اصلاً این يك اصل است. همانطور که در قانون اساسی امریکا می بینید (از زمان دوره انقلابات قرن هیجدهم مانده) که وقتی حقوق انسانی پایمال میشود قیام مسلحانه علیه آن قدرت است نه فقط مجاز بلکه يك وظیفه است. یا مثلاً این روز ها هم که میبینید روحانیون مخالف میگویند: "افضل الجهاد كلمة الحق عند سلطان الجائر" یعنی بزرگترین جهاد بیان حقیقت است در مقابل يك سلطان زورگو، جانر. از این صریح تر!

این دختر و پسر های جوان که آنها به خیال خودشان فکر میکنند دارند "بی سیرت" میکنند،(اصلاً سیرت انسانی در این دختر و پسر ها است، اصلاً نمایندگان شرف مردم هستند) اینها هستند که در واقع دارند "جهاد اکبر" میکنند. بخاطر همین حرف خامنه ای نه تنها میشود او را از حکومت برکنار کرد بلکه بعنوان يك جنایتکار هم محاکمه کرد. اصلاً قانون اساسی خودشان را هم نادیده میگیرند. مگر در قانون اساسی جمهوری اسلامی بیان نشده که شکنجه هر طوری باشد غیر مجاز است؟ در زمان انقلاب که مردم جلو آمده بودند و تحت فشار بعضی آخوند هایی که شکنجه دیده بودند (از جمله آقای منتظری)، اینها مجبور بودند که يك چیزهایی بگویند. من یادم هست که به مجلس خبرگان فشار آوردند که شکنجه را باید ممنوع کرد. یکعده تحت عنوان های مختلف می گفتند نه، [نباید ممنوع کرد]. بعد هم اسمش را "تعمیر" گذاشتند. آیا تجاوز هم جزو تعزیرات است؟ آیا سوزاندن جسد هم جزو تعزیرات است؟ آیا گورهای دسته جمعی هم جزو تعزیرات است؟ چطوری میشود اینها را توضیح داد؟ حالا در بیست و یکمین سالگرد کشتار سال ۶۷ هستیم. بعضی از آنهايي که کشته شده اند اصلاً نه تنها علیه جمهوری اسلامی بر نخاسته بودند بلکه از زندانیانی بودند که در دوره ای که بیرون بودند بيك نحوی از رژیم حمایت میکردند. بعضی از اکثریتی ها و توده ای ها انصافاً از جمهوری اسلامی دفاع میکردند. بنظر من کشتن آنها حتی غیر قابل توجیه تر بود تا از کشتن ماها که مخالف بودیم و میگفتیم که باید این رژیم را برانداخت. آنها (اکثریتی ها و توده ای ها) این را نمی گفتند و با ما هم مخالف بودند و رو در روی ما ایستاده بودند. چرا آنها را کشتید؟ از کمونیست ها سه تا سوال کردند؛ نماز میخوانید و...؟ یادتان است آن نامه آقای منتظری که از مجاهدین چه خواستند؟ چرا این کارها را کردند؟ اینها مگر فراموش میشود؟ این حکومت بایستی برانداخته بشود.

در خبر ها دیده ام که بعضی ها می گویند که خامنه ای گفته که اینها وابسته به خارج نبوده اند. اصلاً خامنه ای اینرا نمی گوید. خامنه ای میگوید که اینها وابسته به خارج هستند ولی ممکن است که کربویی یا موسوی خیر نداشته باشد. و میخواهد بگوید که اینها آلت دست شده بودند و در بهترین حالت خودشان خبر نداشته اند. این مرد جنایت کار(خامنه ای) اصلاً دارد برای اینها پرونده سازی میکند. برای آنهايي که برای این نظام کار کرده اند و بیشتر از او هم کار کرده اند. در تمام دوره هایی که خامنه ای با موسوی دعوا داشت خمینی طرف موسوی را گرفته است. بر سر چه چیز هایی هم [طرف موسوی] را گرفته؟ بر سر نمیدانم "عدالت" و "مستضعفین". چون موسوی باصطلاح طرفدار "مستضعفین" و خامنه ای طرف دار باصطلاح "شرع انور" بود. و حالا چون صریح تر نمی توانند موسوی را وابسته به خارج بکنند میآیند بنحوی می گویند که بله، برای من ثابت نشده است. یعنی اینکه ممکن است يك روزی برای من(خامنه ای) ثابت بشود [که اینها وابسته بخارج بوده اند]. با وقاحت تمام دارند جنایات را توجیه میکنند. اساس مردم ایران موسوی یا کربویی نیست. اساسش اینهایی هستند که میکشند، غارت میکنند، خانواده ها را داغون میکنند، اجسادشان را در سرد خانه ها روی هم تلتنبار میکنند.

آن کسی که(در زندان به او تجاوز کرده بودند) نوشته اش را منتشر کرد که در واقع به او فشار می آورند که بگوید از کربویی پول گرفته است. قاضی ای که از طرف قوه قضاییه [برای تحقیق] آمده، برای در هم شکستن طرف راجع به کیفیت دخول و آیا طرف ارضاء شد یا نه، میبرد. ببینید ذهن علیل و پلید این قاضی چقدر ضعیف است. چرا دنبال افراد معتاد و اوباش میگردید. این قاضی "محترم" اصلاً خودش اینکاره است. اینها همه شان اینطوری هستند. نمیخواهم بگویم که هیچ انسانی در [سیستم] وجود ندارد. ولی سیستم حکومتی اینطوری قاعدتاً باید این کارها (جنایات)

را بکند و اگر نکند عجیب است و نمی تواند دوام بیاورد. ضمناً این نشان میدهد که سیستم میترسد. تناقضاتشان، آشفتگی هایشان و این که به یک نحوی از انحاء به این چیزها متوسل میشوند و صریحاً این را توجیه میکنند و حاشا میکنند که نه چنین چیزی نبوده است. روز روشن [قتل] ندا آقا سلطان را حاشا میکند و میگویند که خبر نگار بی بی سی پول داده بود که او را بکشند. اگر ندا آقا سلطان را خبر نگار بی بی سی کشت، سهراب اعرابی را کی کشت؟ ترانه موسوی را کی کشت؟ ده ها (حالا اصلاً ده ها نیست)، صد ها نفر را کشته اند و جنازه هایشان را در گور های [بی نشان] ریخته اند آنها چطور شدند؟ مگر میشود اینها را توجیه کرد؟ مردم حالا فهمیده اند و اینها (رژیم) از ترسشان ایجاد رعب و وحشت میکنند. میبینید که رئیس سپاه پاسداران میگوید؛ مسئله اصلی ما شورش های داخلی است. این را میدانستیم. وقتی آقای جعفری آمد با این عنوان آمد که متخصص جنگ های نامتعارف یعنی در واقع جنگ های داخلی است. همین خامنه ای پرریوز (چهارشنبه) در حرفهای کذابی اش گفت؛ خطر بزرگ براندازی نرم است. اینها یعنی چه؟ یعنی میخواهند دستگاه سرکوبشان را علیه مردم ایران بسیج بکنند. و فرصت هایی را هم از دست داده اند حالا می خواهند به یک بنحوی پای خارجی با هم را بکشند داخل و بگویند که این چیزها از بیرون سازمان داده شده بود. این ورشکستگی محض است و وقاحت را نشان میدهد. اینها (رژیم) هر اعتباری که داشته اند (که البته هم نداشتند) همه اش را از دست داده اند. حالا اکثریت قاطع مردم این را در یافته اند و نه [فقط] آنهايي که از قبل اینها را می شناختند.

رحیمی: آقای شالگونی بر گردیم به دادگاه فرمایشی که برگزار میشود و در آن مثلاً آقای حجاریان که تئوریسین نظام بوده و سالهای سال در خدمت این نظام بوده و خودش حتی بوجود آورنده سازمان اطلاعات و امنیت بوده، او را بجایی میرسانند که صراحتاً میگوید که من همه کارهایی که در این مدت کرده ام اشتباه بوده است و اصلاً عطا این نظام را به نقابش بخشیده ام و حتی از حزب مشارکت هم استعفاء میدهم. چگونه میشود یک انسانی که تا این حد در بوجود آوردن یک نظام موثر بوده است امروز به اینجا میرسد؟

محمد رضا شالگونی: می دانید که این [کارها] سابقه طولانی دارد. انسان موجود شکننده ای است. کسی که شکنجه دیده باشد، کسی که بدبختی های بازجویی ها را تجربه کرده باشد، این برخورد ها را میداند. انسان تا حدی میتواند مقاومت کند البته بعضی از انسانها هستند که بقول عیسی مسیح آنها نمک جهان هستند و حتی در آن شرایط هم مقاومت میکنند. آدمهایی هستند که حتی در آن شرایط (شکنجه) هم نمی شکنند، ایستادگی می کنند، از پرنسپ هایشان دفاع میکنند و تسلیم دشمن نمیشوند. مثلاً در مورد بوخارین خیلی ها فکر میکردند که آدم نرمخونی است. و فکر میکردند که بوخارین را میتوانند بشکنند. ولی هر کاری کردند نتوانستند [او را بشکنند]. بوخارین گفت؛ هیچوقت تحت هیچ شرایطی من تن نمیدهم. در آن "دادگاهها" در حالیکه زینویف ها و کامنف ها و دیگران به این مسئله تن دادند (البته بیچاره ها زیر شکنجه تن داده بودند) ولی بوخارین گفت که من تحت هیچ شرایطی به حزیم، به کشورم، به طبقه ام خیانت نکرده ام. در ایران و حتی در داخل خود رژیم هم اینطوری است. انسان هایی هستند که هیچوقت به پرنسپ هایشان پشت پا نزده اند. تجسم اش همین آقای منتظری است. ممکن است که دشمن فکری ما باشد ولی انصافاً بعنوان کسی که به پرنسپ های خودش اعتقاد دارد باید به او احترام بگذاریم. وقتی که صریح و روشن [مقابل خمینی] ایستاد و در دو قدمی [مقام] رهبری که در واقع اختیارات نیمه خدایی به او میداد عقب کشید و حاضر نشد قتل عام های آنچنانی و جنایات را توجیه بکند. شنیده اید که در خاطرات گفته اند که خمینی به او گفته: آقای منتظری همه اینها را بعهده و گردن من بگذارید و بگویند که من (خمینی) مسئول بوده ام. و آقای منتظری پاسخ میدهد که: آقای خمینی... [کلمات نامفهوم در فایل صوتی] من مسئول هستم. من به هیچ یک از اعتقادات آنها نه تنها باور ندارم بلکه با همه شان هم مخالف هستم. ولی این پرنسپ، پرنسپ مهمی است که آدم حتی اگر فاشیست هم باشد، خرافی هم باشد، هر اعتقادی که داشته باشد روی پرنسپ های خودش بایستد. می خواهم بگویم که انسان های اینطوری (که روی پرنسپ های خود بایستند) هستند نه اینکه نیستند. منتها اکثریت مردم وقتی فشار از حد معینی بگذرد زیر فشار می شکنند و ناگزیرند که به چیزهایی بگویند. ما نباید آنها را تحقیر بکنیم. البته حتماً باید از آنهايي که مقاومت کرده اند ستایش بکنیم چون واقعت این است که آنها در مقابل تمام چیزهای طاقت فرسا ایستاده اند و درخور این هستند که بقول عیسی مسیح در موعظه بالایی کوه، همیشه نمک جهان شناخته شوند. آنها چراغی هستند که باید در بلندی گذاشته شوند تا

نورشان به همه جا برسد. این تعبیری است که عیسی در موعظه بالایی کوه خود می گوید و حرف بسیار بسیار قشنگی است. بنظر من بایستی حتماً و حتماً از آنها تجلیل کرد. منتها دیگرانی را که خرد میشوند نباید تحقیر کنیم. یکی از حرفها این است که در آن شرایط خیلی کارها اتفاق می افتد. بنابراین کوچک کردن آنها کار نادرستی است. حجاریان کی هست؟ از حجاریان بزرگتر ها شکسته اند و خیلی حرفها زده اند که بی پایه بوده است. بعد از مدتی که آنها را از اتاق شکنجه برمی گردانند طرفها مثل بلبل حرف میزنند. اصلاً دادگاهی که کلمه اعتراف را بکار می برد بدون اینکه سندی باشد چنین دادگاهی خود جرم و جنایت است و باید محکوم شود. بی آبرویی محض است و چنین دادگاهی بیش از هر سرکوبی جمهوری اسلامی را رسوا کرده است. اینها از جمله خامنه ای میگویند که ما از مدتها قبل میدانستیم که اینها برنامه ریزی شده است. یک سند بیاورید. مگر اینکه در اتاق های شکنجه از زندانیان سیاسی گرفته باشید. جز این اعترافات زیر شکنجه یک سندی بیاورید. مثلاً سندی را از قول دادستان جنایتکار آورده اند که خاتمی با جورج سورس ملاقات کرده. بنیاد سورس متعلق به یک میلیونری است که برای خودش بنیاد صلح و تحقیق دارد. آدمی مثل خاتمی مگر معز خر خورده که برود و با آنها تماس بگیرد. سورس چه کاری می تواند برای او بکند. مگر خاتمی خودش کمتر از سورس است؟ به فرض هم که این درست باشد، کسی که هشت سال رئیس جمهور شما بوده است اگر عرضه و جربره این را نداشته باشد که با سورس حتی ملاقات بکند، این چه آدمی است و به چه دردی میخورد؟ چطور می تواند با همه ملاقات و صحبت کند و قرار و مدار بگذارد ولی مثلاً رئیس جمهوری که بقول خودتان شخص دوم کشور بوده و هشت سال کشور شما را اداره میکرد، نمی تواند. شایعه درست کرده اند که با بنیاد سورس ارتباط داشته است. معلوم است که دروغ است. ولی بر فرض که رابطه داشته است، این کجایش جنایت است؟ اصلاً با جورج سورس ارتباط نداشته و با بیل کلینتون ارتباط داشته است، چه اشکالی دارد؟ هر دو رئیس جمهور سابقند و نشستند با هم صحبت کردند، چرا نباید بکنند؟ اصلاً نمی فهم این کجایش جنایت است؟ می دانید که من مخالف امریکا هستم، مخالف زورگویی ها و توسعه طلبی های امریکا هستم. ولی مسئله اینجاست که از هر وسیله توجیهی درست کنند که گویا از خارج این جریان را هدایت میکنند. باید خودمان کلاه خودمان را قاضی کنیم. خود مطرح کردن چنین اتهاماتی اصلاً جنایتکارانه است. گویا خاتمی که یکی از رهبران این سیستم است حق ندارد و نمی تواند با جورج سورس یا بنیاد سورس ارتباطی داشته باشد. چرا نباید داشته باشد؟ این را نمی فهمم. اصلاً چطور می شود رژیمی اینطور وقیح خود را به نمایش بگذارد که گویا هر ایرانی که با هر خارجی ارتباط دارد، جاسوس است؟ آن دختر فرانسوی را آورده اند که آمده در دانشگاه اصفهان جاسوسی کند. اولاً از دانشگاه اصفهان چه چیزی میتواند عایدش بشود؟ جاسوسها می توانند خیلی کارهای مهمتری بکنند و از شیوه های خیلی بهتری استفاده کنند. بر فرض که آمده در بازه برنامه امی ایران مطالعه کرده و مطالبی هم نوشته باشد. او چه اطلاعاتی می تواند بدست بدهد که خود آژانس بین المللی خبر نداشته باشد یا شما خودتان به آژانس نداده باشید؟ خود این حرف نشان دهنده این است که گویا هر کسی که از خارج آمده است یک جاسوس است. و هر ایرانی که با یک خارجی سلام علیک کند حتماً جاسوس است. این فضا، فضای سرکوب، فضای دیکتاتوری و فضای توحش است. باید اینها را در هم شکست.

ملت ایران نشان داده است که به حاکمیت خود اعتقاد دارد و به مداخله دیگران در امور خود حساسیت دارد. این را بارها نشان داده است و حتی بیش از حد هم نشان داده است. از این چه میخواهید و چرا از این سوء استفاده می کنید؟

رحیمی: آقای شالگونی در دفاعیاتی که آقای حجاریان انجام داده بود در دادگاه در حقیقت جزو اتهاماتش این بود که ایشان زمینه را فراهم کرده که دانشگاهها با اساتید خارج از کشور در تماس باشند. با کتابهای علمی در تماس باشند و همین رفت و آمدها و تماسها باعث شده است که سطح آگاهی مردم بالا برود و دست به انقلاب مخملی بزنند. این در حقیقت خود نظام خودش را محکوم نمی کند؟

محمد رضا شالگونی: [با خنده] دقیقاً همین است که گفتید. مگر می شود یک کشور هفتاد میلیونی اصلاً از متون درسی که در علوم انسانی در دنیا شایع است بی خبر باشد. البته جریانهای مختلف است و در دانشگاههای غرب هم جریان هایی مسلط هستند که هینت حاکمه آن جریانها آنها را مسلط میکنند. مگر میشود شما تمام یک کشور هفتاد میلیونی را ببندید حتی دانشگاه هایشان از ماجراها بی خبر باشند. مگر چنین چیزی امکان پذیر است؟ این نشان میدهد که اینها اصلاً چه رویایی در سر

به خاطره فراموش نشدنی جان های خونین خرداد ۶۰ و فاجعه کشتار ۶۷ پیوند خانواده های ناپدید شده گان حوادث اخیر در کنار قربانیان جنایات سه دهه کشتار در ایران، امری عاجل و فوری است.

امیرجواهری لنگرودی

یکشنبه ۳۰ اگوست روز بین المللی ناپدیدشدگان بود. با آرزوی آگاهی هرچه زودتر از وضعیت ده ها وصدها هزاران نفری که طی سی سال ویا در هفته های اخیر در رویدادهای پس از خیزش استوارانه مردمان ایران از بیست و دو خرداد به این سو، ناپدید شده اند، موجودیت این روزجهانی را در یابیم و برای یاری به مبارزات مادران فرزندان گم کرده و ارتقاء آگاهی و مبارزات آنان، با تاسیس انجمن ها و نهادهای حمایتی در درون و خارج از کشور به گسترش مبارزات این مادران یاری رسانیم و با جمع آوری نام یکایک آنان، این موارد را به گزارشگری ویژه این موضوع در سازمان ملل متحد از طریق ممکن انتقال دهیم!!!

خانواده های خاموش شده گان عاشق زندگی دیروز که با اعدام های خرداد ۶۰ و کشتار گسترده سال ۶۷، با خانواده های ناپدید شده گان و جانیان گان خیزش های اخیر در درون خیابان های ایران، می بایست دردهای مشترک یکدیگر را به فریادی رسا میدل نمایند و جهان را به بیداری و دفاع از خود وادارند. در گزارش رادیو بین المللی فرانسه از قول یکی از شرکت کننده گان در تجمع " کمیته مادران عزا" در پارک لاله آمده است: " یکی از مادران که در حمایت از مادران عزاداریه پارک آمده است، در بیان دلیل حضور خود، می گوید، اگر تیری که به این فرزندان اصابت کرده زاویه دیگری داشت، می توانست به فرزند من یا دیگری خورده باشد، وی کشته شده ها را فرزند همه مادران می داند و از اینرو همدردی با آنان را حداقل کاری می داند که می توان انجام داد.

کمیته مادران عزادار، پس از شهادت ندا آقا سلطان، و برای یادبود او پایه گذاری شد و از آنجا که عزاداران اجازه نداشتند درسوگ عزیزانشان، مراسمی به پا کنند، از کلیه مادرانی که فرزندان را از دست داده بودند، دعوت شد تا هر شب به پارک لاله بیایند و در کنار هم با غم خود را تقسیم کنند. به گفته مؤسسین این گروه، پارک لاله از این جهت انتخاب شد که نزدیک ترین محل به امیرآباد، جایی که ندا در آن کشته شده بود، است..."

امروز هر روز جمع خانواده های ناپدید شده گان قربانیان جنایات پر شمار رژیم جمهوری اسلامی در کنار دیواره بلند زندان اوین، داسراها و شعیبات دادگاه های انقلاب و کمیته های سپاه محلات و کلانتری های محل گزارش می گردد، به همین گونه تجمع کمیته مادران عزا و دختران هر شب در پارک لاله تهران، در کنار پیکره مادران اعدامیان دهه شصت (جنایات خرداد ۶۰ و کشتار فاجعه انگیز زندانیان سیاسی سال ۶۷)، که تجربه دو دهه دوندگی، پیگیری، اراده در کنار هم بودن را درون همین نظام با تجمعات مداوم شان در خاوران های ایران رابا خود دارند، می باید در شرایط تحول پیش پیشروی جامعه ایران - یعنی پیشروی مبارزات مردمان سراسر ایران در برابر کلیت نظام خود کامه ولای- برآمد نیروی پرتوان و برومندی شمرده که می تواند سطح حوادث پیش آمده درون جامعه را در هم ریزد و تابستان خونین امسال و آینده پیش روی را بدل به جنبش دادخواهی و حقیقت یابی پرتوان تری سازد.

چه خوب گفته اند: هرزایشی با ناله و دردمرهم است و زندگی تازه از میان خود و خرابیهای موجود، می تواند فریاد پیروزی برکشد. درست به مانند زنی که جنین در زهدانش، مجال رشد پیدا نمی کند، و اگر کارد دکتر جراح به موقع و حساب شده بخدمت گرفته نشود و به کار در نیاید، احتمال مرگ جنین و مادر هر دو می رود. پس برای زنده نگاه داشتن هم آن نورس و هم این مادرزاینده، ضرورت خلل ناپذیر به کارگیری کار جراح پیش می آید. همچنان که هیچ کثافت و رنگ و بویی، بی آبی شسته نمی شود. این عمل جراح، زنده ماندن نوزاد و مادر را با خود به همراه می آورد. جامعه ای که نیروی های زنده و نامیرای آن، نیروی های فردای آن، به فشارها، زجرها و کشتارها، حاکمیت خودمدرانه دیکتاتورهایش با برجاست، خود بمتابه موجودی نازاست و باید چاره دردش را پیدا کرد.

چاره مادران عزا و داغداران، مادران ناپدید شده گان، مادران دادخواه و اعدامیان سه دهه اخیر حاکمیت سپاه جمهوری اسلامی ایران، گره خوردن

دارند که حتی گویا ما باید برگردیم به دوره فقه و دوره عباسی و اموی و دوره خلفای راشدین که با آنها نمی توان حتی مسئله ترافیک خیابانهای تهران را حل کرد. آیا اینها (دانشجویان) بایستی [از علوم] حداقل اطلاع داشته باشند یا نه؟ مگر میشود یک نفر در ایران جامعه شناسی بخواند، روانشناسی بخواند، اقتصاد بخواند، تاریخ بخواند و اتوریته های فکری که در این حوزه ها در دنیا هستند، را نشناسد و با آنها آشنا نشود و بناچار کتاب هایشان را نخواند؟ اصلاً چه تفکری پشت این است که آنها بی که حجازیان را (که آدم مریضی است در روی صندلی چرخدار که حتی اگر قرصش را قطع کنند بیچاره به حالت مرگ می افتد) و ادارش می کنند این حرفها را بزنند. خود این بهترین سند محکومیت این رژیم است. میخواید بگویند مثلاً در جامعه شناسی نباید مثلاً بورگن هابرماس یا جان کین را بشناسید؟ اینها جزو متهمان هستند. مگر میشود در دنیای امروز آدم فلسفه بخواند و اسم بورگن هابرماس را نشنود و یا کتابش را نخواند؟ این دیوانگی و جنون اسم و نشانه ورشکستگی است. منتها آن کله ای که در آنجا نشسته و این حرفها را میزند و دیکته میکند خودش نمی فهمد چه می گوید. بخاطر اینکه خودش ذهن ورشکسته ای دارد. خود همین اتهاماتی که به متهمینی که به دادگاه کشانده اند میزنند اصلاً سند جنایت اینهاست. همانطور که خود حرف های خامنه ای که می گوید: آنها بی که مسئله کهریزک را بزرگ می کنند و مسئله اصلی را نادیده می گیرند؛ خود این حرف اصلاً سند جنایت توهست. اصلاً این تفکر جنایت است. گفته اند که چرا مثلاً از بورگن هابرماس کتاب خوانده اید یا آثار مارکسیستی را خوانده اید؟ در دنیای امروز حتی برای رد مارکسیستها شما مجبور هستید آثار مارکس را بخوانید. مگر غیر از این ممکن است؟ مگر اینکه برویم در قم بنشینیم.

یادتان هست که مصباح یزدی در نماز جمعه برده داری را توجیه کرد و گفت که اگر در جنگ هستیم چرا برده نگیریم. "علم" آنها می گوید که میشود برده گرفت. و اگر کسی پدرش برده باشد و مادرش آزاد، برده است ولی اگر پدرش آزاد باشد و مادرش برده، آزاد است. و بعد هم میروند "دانشمندان" در باره قواعد آن صحبت میکنند. اگر کتاب های فقهی و آثارشان را بخوانید همین مزخرفات است. میخواید بورگن هابرماس را بردارید و مثلاً شهید ثانی را بگذارید. مسلماً آنها میخوانند این کار را بکنند. آقایی مصباح یزدی همین کار را میخواهد بکند. با این دنیا چه میخواید بکنید؟

رحیمی: آقای شالگونی ما در طول تاریخ همیشه خوانده ایم و به ما گفته اند که خدای ایران نگهدار این سرزمین است. من دیروز فکر میکردم که این سرزمینی که خدا نگهدارش بوده یک زمانی دامنه اش از چین تا مصر بوده و در طول زمان هر بار گوشه ای را کنده اند و برده اند. هرچه آدم خدمتگزار این مملکت و سر زمین بوده را بطریقی نابود کرده و از بین برده اند و هرچه آدم فاسد و ظالم بوده ارج و قرب پیدا کرده و در طول تاریخ بر ما حکومت کرده است. با وجود این باز هم می گویند که خدای ایران نگهدار ایران است. آیا این واقعاً توجیه پذیر است؟

محمد رضا شالگونی: من فکر میکنم خدای ایران باید مردم ایران باشند و هستند. بنظر من در بالای سر ایران خدایی وجود ندارد یا بهتر است بگویم وجود نباید داشته باشد جز مردم ایران. هر جا که جز مردم یک نیروی بالاتر از مردم بالای سرشان هست، خطرناک است. من این را فقط بعنوان ماتریالیست نمی گویم. اگر این را قبول نکنید دمکراسی و آزادیهای بنیادی را نمی توانید داشته باشید. بنابراین اگر مردم در باره هر چیزی تصمیم بگیرند باید همان باشد. بنابراین مردم هستند که می توانند ایران را حفظ کنند. فقط مردم هستند که می توانند از زندگی خودشان دفاع بکنند. من نمی خواهم به فرهنگ ایران ... بکنم ولی واقعیت این است که در آن ایران بزرگی که شما میگویند هم ظلم هایی بوده است. ما کشوری بوده ایم که همانطور که در دوره قبلی می گفتند با یک دوره ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، بی حقی عمومی فرهنگ ما بوده است. ما فرهنگ درخشانی داریم ولی در کنارش فرهنگ مزخرفی هم داریم. ما بایستی با دید انتقادی به خودمان نگاه کنیم و هرچه بیشتر خودمان را به عنوان مردم، به عنوان کسانی که حق زندگی دارند، پندیا آمده اند که زندگی کنند، باید از حاکمیت خودشان، حق زندگی خودشان، حق بیان خودشان و حق تصمیم گیری خودشان دفاع کنند. اگر در ایران خدایی جز این وجود داشته باشد به روزی می افتد که افتاده است و کشورهای دیگری هم افتاده اند که نابود شده اند. هیچ خدایی جز مردم به ایران کمک نمی کند. مردم ایران احتیاج دارند که بلند شوند. و حتی این مسئله که یک اصل و قانون طلایی بقیه در صفحه: ۲۰

اینان با یکدیگر وتبديل به نيروي واحد شدن آنان است. امروز چون ديروز هريك مان در تنهائي و در جدا مانده گي هاي كم و بيش قهري و ناگزيرمان، همواره جدا مانده از هم ايم، وقتي گردهم آدميم، مي توانيم به گرداني سازمانگر بدل گرديم. انديشه من تا زماني كه با واقعيت زندگي و تلخي ايام شما گره نخورد، به پيوند انديشه ها نمي انجامد. گياهي كه بي ريشه است، زندگي ندارد، نيرو نيست. اميد وانگيزه يكي شدن انديشه ها تنها در همين است كه گام هاي احيانا ترس خورده و ترك برداشته ما در ضميريكايك مان بدل به وجدان جمعي تر گردد، پس نگاه است كه ريشه مي دواند، مي رويد، مي بالد و در عمل اجتماعي تبديل به باور يقين مي گردد. تنها از پيس اين آگاهي و عمل اجتماعي است كه مي تواند هر سخره اي را از جاي بر كند.

صدای من وتو وما، وقتي بدل به اعتراض مي شود، نگاه كه " دردمشترك" مان فریاد برمی دارد تا اراده جمعی را بخدمت گیرد، از مرز ديوارهاي بلند حاشا و ناشنوا فراتر مي رود و از آن سوي ديوار ها و مرزها سر برمي آورد. در ايران امروز، وقتي سانسور خشن و نفس گير اعمال مي گردد، وقتي هر جمعي را در حكومت نظامي بخدمت گرفته شان به خشن ترين شكل در هم مي پاشند. مدام ولي و قيع اش، در كنار هر آخوند، امام جمعه، عمله بيشمار سرداران سپاه، بسيج، لباس شخصي، امنيتي وموتور سوارويي پاده، امريه بيگرويه بند، صادرمي كند، ما نيز مي بايست دست بكار ساختن شويم. ما نيز مي بايست در تحركات فراتر از خود و اعمال نافرمانی های مدنی، هر نوع حد و مرزی كه نظم امروزی جامعه به صورت قانونی مقرر داشته، كه ما را با نوعی سكوت وسكوت همراه گرداند، در هم شكنيم. مي توان با توسل به ميثاق های جهاني روحيه جمعي را تقويت كرد. آنجا كه آمده است: " مجمع عمومي ملل متحد در ۱۸ دسامبر ۱۹۹۲ اعلاميه ي حمايت از همه ي اشخاص در برابر ناپديد شدن های تحمیلی را تصويب کرده است. در اين اعلاميه آمده است كه اجرائی منظم ناپديد ساختن های اجباری در ردیف جنایت بر ضد نوع بشر و ناقض قواعدی است كه حق شناسایی شخصیت حقوقی هر شخص، حق آزادی و امنیت افراد و حق درمان مانند از شكنجه را تضمين مي كند. چنين اقدامی حق حیات را نیز نقض می كند يا سخت به خطري مندان دولت ها بايد برای منع و مواظد اماتی كه به ناپديد شدن های تحمیلی می انجامند، تدابير كارسازی در پيش گيرند" (پرشش و پاسخ درباره حقوق بشر، ليل لوين، ترجمه: محمد جعفر پوينده، تهران نشر نقره، چاپ سوم، بهمن ۱۳۷۷، ص ۸۴ و ۸۵) و مسلم است كه دولت های ما چنين نكرده و نمی كند، پس لازم می نمايد كه خود آستين ها را بالا زنييم و تجارب بيكران ديگران را بيكار گيريم.

مادامی كه من به سانسور انديشه و گفتار خود تن می دهم، من ی كه به بهانه ترس از يك طرف و غلبه قدرت قاهر از طرف ديگر، در امور فاميل، محله، شهر، شهرستان، استان و كشور خود دخالت نمی كنم، رای هم نمی دهم، انتخاب هم نمی كنم، پس انتخاب هم نمی شوم، تجاوز را می بينم و دم نمی زنم. من ی كه به همراه خانواده ام به پای ديوار بلند زندان اوين می ايستم و در تنهائي خود فریاد می زنم و بخشا نيز فرود در برابر ميز جلادای به نام دادستان يا حاكم شرع انور، خود را مچوبی می بينم تا بايستم كه خود بر گه ی خيرا عدم فرزند را بی سرو صدا بگيرم و ايم بسا در برابر تهديد ناكسان شرع، جريمه گلوله خوردن بر سينه جوان خود را با وديعه سند و قبيله خانه، دكان و ملك ام، رها سازم با اينكه معنی آزادی را می دادم و لی آزاد نيستم كه به چنين تعبی تن می دهم.

من اگر ماگرم و اين ما ديكدلی خود بدل به تشكلی مستقل و با بنياد شود، می تواند ريزه ريزه ورقه اتهام و مجرميتی را به ناگزير امضاء نگذارد و محكم و بادوام تنها از طريق خرد جمعي خويش عمل نمايد. ما كه در اين سوي جهان ايستاده ايم و كمتر چيزی از يود و نبود حاكميت توحش، قرون وسطایی و خون و جنون كشی ابواب جمعي آنان نيز، تهديد مان نمی كند، بدرستی درمی يابيم كه پيكره عظيم گره خوردن های مادران ناپديد شده گان، مادران عزا و اعدا، مادران اعدامی در سطح كشور های سراسر آمريكای لاتين از آرژانتين، شیلی، السالوادور، گواتمالا، پرو، هائیتی گرفته تا آفريقای جنوبی، اوگاندا و رواندا تا اين سوي قاره آفريقا از مراکش، سری لنون و چاد تا در اين سوي ترأسيا كشور های سری لانكا، تركيه و اندونزی كه جنایت های دوره ی حكومت نظامی سواراتو را از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۸۸ يعني قتل عام نيم ميليون كمونيست، رهبران كارگری و ديگر ناراضيان اندونزی را با خود داشت با ايجاد " كمسيون حقيقت" در سال ۲۰۰۴، به پيگيري ابعاد جنایت و پر شماری آنچه در حيات ديكتاتوری سواراتو اتفاق افتاده بود ادامه می دهند. سال ها بعد با توجه به تجربه تجمع "مادران ميدان مايو" در آرژانتين (كه در زمينی آيد) ما با

سازمانیابی " مادران مفقود شده گان - تركيه"، روبرو هستيم كه حرکت مشابه ای را آغاز كردند. آن ها هر شنبه در زمان و مكان معینی در شهر استابول روی سنگفرش خيابان می نشينند و عكس فرزندان گم شده خود را به دست گرفته و بر روی پلاكادری كه بيان حضور يكايك آنان است، عبارت حك شده زير خود نامی می كند:

" ما اين جا هستيم، برای انسان های مفقود شده، ما فرزندان خود را می خواهيم "

ما بايد به انتقال سازمان يابی اين تشكلی های مستقل به درون كشور ياری رسانيم و بنويسيم كه چگونه اين نهاد ها پديد آمدند؟ چگونه سرفصل بنياد گذاری " مادران ميدان مايو" در آرژانتين كه در آوريل ۱۹۷۷ يك سال پس از کودتای نظامی برپا داشته شد؟ مادران چگونه اول يار با حضور ۱۴ نفره خود در "ميدان مايو" يعنی مركز سياسی شهريونوس ايرس و مشرف به مقر روسای جمهور آرژانتين، اعتراض خود را پايه گذاشتند؟ آنها روز های پنجشنبه هر هفته ساعت پانزده و سي دقيقه تنها با نشانه روبان و سربندی سفيد بر پيشانی و با نصب عكس های فرزندان خود بر سينه، دور ميدان راهپيمايی می كردند. مردم كم كم به موجوديت اين مادران پی بردند و در يافتند كه اينان مادران گم شده گان آرژانتيني معترض هستند. دوسال بعد، همين اجتماع كننده گان كه مراحلی از پيشرفت و مقاومت خود را به ثبوت رساندند" انجمن مادران ميدان مايو" را به ثبت رسانده و يك كمسيون يازده (۱۱) نفره از بين خود به رياست انجمن برگزيدند. * لازم به گفتن است بخشی از همين مادران در ساير نقاط جهان پرونده دانخواهی اعداميان و گم شده گان خود را در زمان حيات ديكتاتوری های وقت بر افراشته اند و به سند مجرميت خونتاى های زمان خود بدل كردند و بخشی از آنان از دل يك تحول و جابجایی رژيم با پشتوانه مبارزه توده ای به هم گره خوردند و "كمسيون حقيقت ياب"، " كمسيون تحقيق"، " كمسيون دادخواهی"، " كمسيون ناپديد شده گان"، " گروه مادر بزرگ ها"، " سازمان خودياری و ابستگان قريبيان ديكتاتوری نظاميان"، "تجمع مادران سپاهيوش صرب بر عليه جنگ"، " شبكه ناپديد شده گان كشور های مختلف" و غيره را تشكيل داده اند.

اين نام ها در هر جايی از جهان مساوی است با رودر روی با فرهنگ خشونت- فراموشی و زياد نبردن و نيخشيدن- پيگيري درباره ی گذشته خون بار حكومت ها و ديكتاتور های زمانه، آشكار ساختن همه زواياي تاريخ و پنهان گذشته و به رسميت شناساندن رنج های فراوان خانواده های قريبيان و يازمانده گان و ارانه راه كار های دست يابی به حقيقت عمدتا برای برون رفت از دست يازی و تسلسل حكومت ها به خشونت و خونريزی و پايان بخشيدن به جنون و كشتار و اعدام و بيگور سپردن های دستجمعی فرزندان جامعه. اين كمسيون ها همواره در تلاشند تا پرونده های جرم و جنایت مسبين كشتار و قتل عام های فرزندان و همسران و جوانان را بروز نمايند و داد خود ستانند.

در ايران تحت حاكميت رژيم جمهوری اسلامی و در پيكره دوسطح مبارزه درون كشور بين پرونده های گشوده شده و ناگشوده تا به امروز قريبيان دهه ۶۰ (خرداد ۶۰ و كشتار ۶۷)، پرونده كوی دانشگاه ۱۸ تير، پرونده قريبيان قتل های سياسی زنجيره ای، پرونده تجاوز به حقوق سنديكايی كارگران شركت واحد تهران و حومه، پرونده گلوله باران به كارگران معدن خاتون آباد، كشتار خيابانی و مفقود شده گان سه ماهه اخير در ركسوت دادخواهی مادران اعداميان، خانواده های ناپديد شده گان، مادران عزا و وكلاي آنان از يكسو و گسترده گي اعتراضات، حضور فعالان مدافع حقوق بشر، سازمان ها و احزاب چپ و آزاديخواه و برابری طلب، كانون نويسنده گان ايران و اعضاء كانونيان در تبعيد، مليون ها تبعیدی آزادخواه و نهاد های پر شمار فرهنگی - اجتماعي و سياسی، تشكلی های مدافع زندانيان سياسی از فعالان زندانيان سياسی بعضا دونظام شاه و شيخ، در جای جای جهان از سوي ديگر، بايد بتوان يك سر يی ارتباطی فعال و روشنگری را با هدف برملا كردن جنایت های صورت گرفته در طول سی سال حاكميت به جرم " جنایت عليه بشریت"، روشن كردن زواياي گوناگون حقيقت، شناساندن آن ها به جامعه جهانی و نهاد های حقوقی و دادخواهی جهان، در نهايت تلاش برای بازداشتن حكومتگران از تكرار همه آن جنایات سی ساله شان، بردوش يكايك ما سنگینی می كند. در انجام اين وظيفه هيچ مانعی ناپيد ما را از پيشرفت اين امر با دارد.

* در سلسله مقاله بعدی تجربه مادران آمريكای لاتين و ديگر كشورها را به شكل گسترده تری خواهيم آورد.

دهم شهريور ۱۳۸۸ برابر اول سپتامبر ۲۰۰۹

.....

صدا و سیمای ولایت فقیه: رسانه سرکوب ملی (۱)

بهروز نظری

بازداشت هزاران نفر به دنبال آخرین کودتای دستگاه ولایت فقیه و محاکمه نمایشی هفته های اخیر در ایران، برای آنها که با تاریخ ایران و از جمله تاریخ سی ساله پس از انقلاب آشنایی دارند نه تازگی داشت و نه مایه تعجب بود. بخش "اعترافات" دستگیر شدگان از صدا و سیما یکبار دیگر یادآور نقش سیاسی و کلیدی این نهاد به مثابه جزیی از دستگاه ولایت فقیه و سرکوب در تاریخ سی ساله پس از انقلاب است. واکنش و مقاومت جانانه مردم به این کودتا تعادل دستگاه ولایت فقیه و رژیم اسلامی را به هم زده است. هوشیاری مردم و شناسایی صدا و سیما به مثابه یکی از ارکان سرکوب و کودتا در ایران، در همین حال نشان از گره خوردن حق رای به آزادی رسانه‌ها است. نگاهی اجمالی به شعارهای مردم در این دوره همچون "آزادی مطبوعات، ابطال انتخابات"، "قلم، بیان، اندیشه / بی آزادی نمیشه"؛ و "صدا و سیمای ما، مایه ای ننگ ما"؛ گواهی بر این مدعاست. در مبارزه علیه رژیم اسلامی مردم به خوبی در یافته اند که صدا و سیما، شورای نگهبان و در صدر آنان ولایت فقیه سه ضلع مثلث شوم "اسلامیت" نظام اند. تاریخ و کارکرد صدا و سیما در سی سال گذشته به نوبه خود آینه ای است در برابر تحولات، تناقضات و ناتوانی‌های رژیم اسلامی. در قسمت نخست این مقاله ما نگاهی کوتاه به تاریخچه این نهاد سرکوب ملی در سی سال گذشته میندازیم.

شکل گیری حزب جمهوری اسلامی و تلاش هسته طرفداران ولایت فقیه برای قبضه و انحصار قدرت، کنترل صدا و سیما به یکی از محورهای اختلاف بین جناحهای دولت اسلامی تبدیل شد. بر خلاف مفاد قانون اساسی آیت‌الله موسوی اردبیلی، دادستان کل وقت، مدیران جدیدی برای صدا و سیما منصوب کرد. در اقدام دیگری برای منزوی کردن و زیر سوال بردن بنی صدر، و بر خلاف مفاد قانون اساسی، مجلس اسلامی قانونی را تصویب کرد که به نخست وزیر (از اعضای حزب جمهوری اسلامی) اجازه داد تا نماینده قوه مجریه را به شورای رهبری صدا و سیما منصوب کند. در قانون اساسی جمهوری اسلامی انتصاب این نماینده از حوزه اختیارات رئیس جمهور بود. رادیو تلویزیون جمهوری اسلامی برای مدت کوتاهی دو مدیر عامل داشت و هر دو از نزدیکان آیت‌الله مطهری و عناصر قابل اعتماد روحانیت بودند: علی لاریجانی به سمت مدیر سیما گمارده شد، و سعید رجایی خراسانی به مدیریت صدا.

با گسترش سرکوب و ترور در بهار سال ۶۰، هزاران نفر دستگیر، شکنجه و اعدام شدند. نقش صدا و سیما در گسترش وحشت در این دوره را نمی‌توان و نباید فراموش کرد. علیرغم بدست گرفتن کنترل صدا و سیما از طرف حزب جمهوری اسلامی، خمینی همچنان از فعالیت‌های این ارگان ناراضی بود. لاریجانی پس از مدت کوتاهی پست ریاست سیما را برای هدایت واحد اطلاعات سپاه ترک کرد. و مدیریت صدا و سیما، با پیشنهاد و توصیه رفسنجانی به برادر او واگذار شد. محمد هاشمی دومین مدیر عامل رادیو تلویزیون اسلامی در کمتر از یک سال بود. یکی از ویژگی‌های صدا و سیما (بر خلاف رادیو تلویزیون ملی ایران در رژیم سابق) استقلال آن از وزارت فرهنگ بود. قانون اساسی جمهوری اسلامی صدا و سیما را از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، که کنترل مطبوعات، ایرنا، سینما، جهانگردی و خیریه را در دست داشت، جدا کرد. وظیفه کنترل و هدایت صدا و سیما به شورای مرکب از نمایندگان سه قوه دولت اسلامی سپرده شد. ظاهراً این اقدام به منظور مانع شدن از تبدیل صدا و سیما به بازوی حکومت و یا اهرمی در دست یک فرد یا نهاد بود. تاریخ صدا و سیما از همان ابتدا و به ویژه پس از انتصاب هاشمی بیانگر چیزی نیست جز ادامه سیاست‌های رژیم قبلی با روکش "اسلامی". دولت جدیدی که تنها سیاست توسعه رادیو و تلویزیون ملی ایران را دنبال کرد، بلکه سنت سپردن پست و مقام‌های کلیدی به افراد قابل اعتماد و نزدیک به رهبران رژیم را به اوج جدیدی رساند. هاشمی به نوبه خود و با انتصاب اعضا خانواده و دوستان نزدیک خانوادگی در پست‌های حساس در رادیو و تلویزیون، سازمانی یک دست و یک پارچه ایجاد کرد که نه تنها خمینی را خشنود کرد، بلکه در تبلیغ رفسنجانی به مثابه دومین مرد نظام نقش غیر قابل انکاری بازی کرد.

رادیو و تلویزیون در چند سال اول بعد از انقلاب تمرکز اصلی خود را بر روی سرکوب مخالفان، تبلیغ و بسیج برای جنگ و اسلامیزه کردن جامعه و فرهنگ گذاشت. هاشمی در همان حال به بسط و گسترش صدا و سیما پرداخت. بسیاری از کسانی که در زمان قطب زاده پاکسازی شده بودند مجدداً استخدام شدند، طرح گسترش کاتال‌های تلویزیون، و دفتر تحقیق و توسعه ماهواره‌ها که از زمان شاه وجود داشت احیا شد. در همین راستا کارکنان صدا و سیما نزدیک به دو برابر شد و از ۸ به ۱۴ هزار، افزایش یافت. با این همه و علیرغم کنترل رسانه‌ها و به ویژه صدا و سیما مشکل "فرهنگ" همچنان در تمام عرصه‌ها حضوری علنی داشت. فقدان سیاست فرهنگی و حتی ترک واحد از "فرهنگ اسلامی" به باز تولید مکرر تناقضات درونی رژیم می‌انجامید. نتیجه منطقی گسترش کاتال‌های تلویزیون، گسترش و تنوع در برنامه‌های تلویزیونی بود. اما با وجود تمام تلاشهای رژیم در سانسور و سانسورهای "غیر اسلامی" و غیر اخلاقی، و علیرغم قوه تخیل مدیران صدا و سیما در دوبله کردن سریال‌های خارجی، مردم ایران قدم به قدم با محدودیت‌های فرهنگی، از حجاب گرفته تا کتاب و از پارک‌ها گرفته تا برنامه‌های تلویزیونی مقابله می‌کردند. "جنگ فرهنگی" نه فقط یک جنگ با نیروهای بیگانه، که یک جنگ داخلی تمام عیار بود و هست.

سیاست رژیم برای پر کردن کاتال‌های تلویزیون وارد کردن سریال‌ها و برنامه‌هایی بود که به تصور سردمداران صدا و سیما با فرهنگ اسلامی قرابت داشت و یا دست کم این فرهنگ را به چالش نمی‌طلبید. بر همین اساس سریال‌های قدیمی از اروپا و به ویژه برنامه‌های تلویزیونی وارده از ژاپن، که مردم به تمسخر می‌گفتند کیلویی خریداری میشوند، جای "برنامه‌های اسلامی" که صدا و سیما نه توان و نه بودجه تولید آنها را داشت را پر می‌کردند. از جمله پر طرفدارترین و "اخلاقی ترین" این برنامه‌ها سریال ژاپنی اوشین بود. یک مصاحبه رادیویی و اشاره یک زن ایرانی به همین برنامه، خشم خمینی را که بیشتر و به خاطر فتوایش در باره سازه‌های موسیقی، شطرنج و غیره لقب رهبر "اسلام ناب" را از طرف رفسنجانی گرفته بود، بر انگیزت. خشم خمینی به این خاطر بود که یک زن ایرانی در یک برنامه رادیویی با صراحت اعلام کرده بود که اوشین برای او الگوی بهتری است تا حضرت فاطمه. خمینی بلافاصله خواستار تنبیه و حبس مسئولان این برنامه رادیویی شد. ناتوانی رژیم در تولید برنامه‌های تلویزیونی از یک طرف، سلبه فرهنگی متنوع و بین المللی اکثریت جمعیت شهری ایران از طرف دیگر، فقدان یک تعریف

سیاست جمهوری اسلامی از همان فردای انقلاب، همچون رژیم سلطنتی، استفاده از رسانه‌ها برای تثبیت و گسترش هژمونی خود بود. محور اصلی این سیاست، اما، بیش از هر رسانه دیگر، به رادیو و ویژه تلویزیون گره خورده بود. فقدان یک اینترنتی روشن اقتصادی برای ایران و رد خواستهای بر حق اکثریت لگد مال شده با این بهانه که ما برای خریزه انقلاب نکرديم، در عمل معنایی نداشت جز اینکه نخبان جدیدی که با تکیه به شانه‌های مردم به قدرت رسیده بودند، درکی "فرهنگی" از دلیل و وظایف انقلاب ارایه می‌کردند. بی جهت نبود که بلافاصله بعد از انقلاب موضوع "جنگ فرهنگی" و چالش بین ارزشها به مهمترین مباحث در باره ماهیت و آینده نظام تبدیل شد. از حجاب گرفته تا آموزش، مسئله "فرهنگ" و وارستن جامعه از "ارزشهای بیگانه" به عنوان محوری‌ترین مسئله بعد از انقلاب ارایه شدند.

علیرغم تاکیدات مکرر بر فرهنگ و لزوم انقلاب فرهنگی، دولت اسلامی نه درک و نه برنامه روشنی در این عرصه داشت. اولاً و تا انقلاب بخش قابل توجهی از روحانیت مخالف سر سخت تلویزیون و سینما بودند و هر دو را ابزار فرهنگی بیگانه با فرهنگ اسلامی میدانستند که نقشی جز فاسد کردن جوانان بازی نمی‌کردند. بر همین اساس به مردم توصیه می‌کردند که از نگاه کردن به تلویزیون، و یا رفتن به سینما خودداری کنند. بی جهت نبود که در کنار مراکز مالی و دولتی، سینماها نیز در معرض حمله قرار می‌گرفتند. پس از انقلاب، رادیو و تلویزیون برای سران رژیم اما، نه ابزار شیطان بزرگ که وسیله ای در خدمت "انقلاب" و "اسلام" تلقی شد. از میان مجموعه چرخش‌هایی که بعداً به عنوان "اسلام ناب" جا زده شدند موضع خمینی در مورد رادیو و تلویزیون بود. او در اولین سخنرانی خود پس از بازگشت به ایران اعلام کرد که هیچوقت با سینما، رادیو و تلویزیون مخالف نبوده است. ثانیاً، این عرصه از سیاست نیز، همچون دیگر عرصه‌های زندگی اجتماعی، واکنش‌های مختلفی در جامعه و در دستگاه حاکمه ایجاد کرد. نگاهی کوتاه به تاریخ صدا و سیما در سی سال گذشته، تناقضات و نقش صدا و سیما را به مثابه جزیی از دستگاه ولایت فقیه و یک رسانه سرکوب ملی نشان میدهد.

تلویزیون در چند ماه پس از انقلاب یک نهاد زنده و عرصه ای برای نظرات مختلف سیاسی و اجتماعی بود. بهار تلویزیون در ایران اما از "بهار آزادی" هم کوتاه تر بود. نام این ارگان به صدا و سیمای جمهوری اسلامی تغییر کرد و وظیفه سازمان دادن و پاکسازی رادیو تلویزیون و اسلامیزه کردن این نهاد به صادق قطب زاده واگذار شد. بازسازی صدا و سیما، علیرغم سهولت تغییر نام و پاکسازی بخش قابل توجهی از کارکنان پیشین آن، چندان ساده نبود. وعده‌های قطب زده برای تبدیل کردن صدا و سیما به نهادی در خدمت "پارهنه‌ها" با طنز گزنده مردمی مواجه شد که بلافاصله به صدا و سیما لقب تلویزیون آخوندی دادند و خاصیت تلویزیون رنگی را در ایران مورد سوال قرار میدادند، چرا که کله‌های متحرک در تلویزیون یا عامه سیاه داشتند یا سفید.

به دنبال اشغال سفارت آمریکا قطب زاده به وزرات امور خارجه منتقل و به پاکسازی این وزارت خانه مشغول شد. و خود او به محض شدت گرفتن درگیری های درونی رژیم از جمله کسانی بود که پاکسازی و اعدام شد. با

روشن از فرهنگ اسلامی در درون رژیم، و مقاومت مردم در برابر سیاستهای اجتماعی و فرهنگی دولت از طرف دیگر، از همان ابتدا پروژه «اسلامی» کردن ایران را با موانع متعددی روبرو کرد. به علاوه، ماهیت رژیم چنان بود و هست که مباحثی که مثلا میبایست بین تولید کنندگان برنامه‌های تلویزیون صورت گیرد، همواره در حوزه وسیع تری و در صحنه بزرگتری به چالش گرفته شده و میشوند.

در همین دره بود که قانون اساسی رژیم باز نویسی شد. این تلاش برای تمرکز کامل قدرت و یک پارچگی ساختاری، همانگونه که در سند سیاسی کنگره ۱۴ سازمان ما آمده، بیش از هر چیز به هدف گسترش حوزه اختیارات ولی فقیه صورت گرفت. در همین بازنگری قانون اساسی بود که کنترل صدا و سیما از دست شورای متشکل از نمایندگان سه قوه خارج و به ولی فقیه سپرده شد. پیام روشن این باز نگری چیزی نبود جز اینکه در دوران «سازندگی» ساترالیزه کردن دولت بدون کنترل کامل رادیو و تلویزیون غیر ممکن است. ولایت مطلقه فقیه بدون یک صدا و یک سیمای مطلقه قابل تصور نیست.

بسط گسترش اختیارات ولی فقیه اما نه تنها به شکاف آنچه که «اسلامیت و جمهوریت» نامیده می شود پایان نداد، بلکه بحران اسلامیت را تشدید کرد. انتصاب یک حجت‌الاسلام به مقام رهبری دولت اسلامی یک دستکاری جدید در ساختار مذهبی شیعه در ایران بود. عواقب این انتخاب سیاسی و نه مذهبی، همچنان گریبانگیر رژیم اسلامی است. حذف پست نخست وزیری در قانون اساسی در عین حال به معنای افزایش حوزه اختیارات ریاست جمهوری بود. بر مصدر قرار گرفتن دو مهره اصلی رژیم (خامنه ای و رئیس‌جمهور) بر «اسلامیت و جمهوریت» دولت اسلامی به تنش بیشتر میان این دو منجر شد. بازنگری قانون اساسی واکنشی بود به مرگ خمینی، پایان جنگ و آغاز دهه دوم حیات رژیم. در دوران «سازندگی» دولت اسلامی نسخه‌های اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین المللی را برای خصوصی کردن و بازگشت ایران به بازار جهانی در دستور قرار داد. در ابتدای همین دوره طرفداران «خط امام» به حاشیه رانده شدند. رژیم در اولین دهه حیات خود فضای حفقان و سرکوب و شرایط ناگوار اقتصادی اکثریت مردم را با شرایط جنگی و فشار اپوزیسیون توجیه میکرد. دوران «سازندگی» قرار بود متفاوت باشد. برای مدت کوتاهی به برخی از نشریات فرهنگی اجازه انتشار داده شد، سیمای ایران جان جدیدی گرفت، و مطالب برخی از مطبوعات از تنوع بیشتری برخوردار شدند. وظیفه «سازندگی» فرهنگی در این دوره به خاتمی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی سپرده شد. صدا و سیما نیز قدمهایی در جهت فاصله گرفتن از فضای جنگی و پخش برنامه‌های تفریحی برداشت.

دوره اولی رقم فرهنگی اما کوتاه بود. در تابستان سال ۷۰ و زیر فشار مستقیم ولی فقیه خاتمی استعفا داد و علی لاریجانی به سمت وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی منصوب شد. او در اولین سخنان خود به عنوان وزیر فرهنگ قول داد که فرهنگی را ارانه و تبلیغ خواهد کرد که با ارزش‌های اسلامی همخوانی داشته باشد و چهره پنهان غرب را که تحت پوشش دموکراسی و حقوق بشر قصد پیشبرد اهداف پلید خود را دارد افشا کند. دو سال بعد ولی فقیه بار دیگر از اختیارات وسیع خود استفاده کرد و در پانز ۷۲ لاریجانی را در صدر صدا و سیما قرار داد. پیشتر جمعی از نمایندگان مجلس گزارشی تهیه کرده بودند که در آن به کارنامه فرهنگی صدا و سیما شدیداً حمله شده بود. با ابراز نگرانی از «تهاجم فرهنگی» در این گزارش آمده بود که بیش از ۷۰۰ فیلم از بین ۹۰۰ فیلم نمایش داده شده در سیما بین سال‌های ۶۷ تا ۷۰، فیلمهای خارجی بودند. گزارش هم چنین صدا و سیما را متهم به بی توجهی به معیارهای اسلامی در دیگر برنامه‌های تلویزیونی کرد. از جمله موارد ذکر شده در گزارش انتقاد به پخش کارتون‌هایی بود که در آن نوشیدن شراب، اختلاط پسر و دختر، و دختران بی حجاب را نشان میدادند. پخش کارتون دور دنیا در ۸۰ روز هم به خاطر اینکه یک شخصیت انگلیسی در آن قوی، شجاع و دلچسب نشان داده شده بود، مورد حمله قرار گرفت. تلاش هاشمی برای رد محتویات این گزارش و متهم کردن نویسندگان آن به اینکه آنها اهداف دیگری را دنبال میکنند، بی نتیجه ماند. نزدیکی صدا و سیما به ریاست جمهوری و قوه مجریه، و اوج گیری جنگ جناحی عوامل مهمی در کنار گذاشتن هاشمی بودند. رفسنجانی که در این زمان دومین دوره ریاست جمهوری خود را میگذراند نتوانست از برادر خود حمایت کند. این دوره کوتاه از رفهمای محدود، با گسترش سرکوب فرهنگی، محدودیت‌های جدید برای مطبوعات و حمله به روشنفکران پایان یافت.

با انتصاب لاریجانی به ریاست صدا و سیما این نهاد وارد مرحله تازه ای از حیات خود شد و راه برای اعمال کنترل بیش از پیش ولی فقیه باز شد. لاریجانی از زمره مدیران محافظه کاری بود که به ولایت فقیه معتقد و وفادار بودند، آموزش‌های سیاسی خود در بعد از انقلاب را در سپاه گرفته بودند، و به پستهای حساسی گمارده شده بودند. لاریجانی در ابتدا هدایت سرویس جهانی صدا و سیما و بعداً بخش خبر این نهاد را به عهده داشت. پس از انتقال قطب زاده به وزارت خارجه موقتاً وظیفه هدایت سیما را به عهده

گرفت. او همچنین و برای مدت کوتاهی معاون وزیر کار و پست و تلگراف بود. لاریجانی به مدت ۹ سال، بین سال‌های ۶۱ تا ۷۰، معاون سپاه و مدیر بخش اطلاعات این سازمان بود. به دنبال برکناری خاتمی او برای دو سال وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی بود و در سال ۷۲ به ریاست صدا و سیما منصوب شد. در تمام این سالها لاریجانی به مرکز قدرت در رژیم اسلامی نزدیک و وفادار ماند. هر تصویری از دلیل حذف هاشمی و یا محافظه کار بودن لاریجانی داشته باشیم، نقش لاریجانی در دهه سالی که هدایت صدا و سیما را به عهده داشت نقش یک «رفرمیست» بود. او در این مدت ساختار صدا و سیما را تغییر داد، برای گسترش فعالیت، بودجه و قدرت صدا و سیما با سایر نهادهای دولتی به چانه زنی پرداخت، و در تبدیل کردن صدا و سیما به یک نهاد قدرتمند سیاسی و مالی، نقشی کلیدی ایفا کرد.

اولین وظیفه لاریجانی در مقام جدید خود مقابله با تاثیر احتمالی ماهواره‌ها بود. ماهواره درست در زمانی به ایران رسید که رژیم سرانجام و پس از یک دهه تلاش، به شکست در کنترل و ممنوعیت ویدئو در ایران اذعان کرده بود. در سال ۷۲ رژیم ناچار شد تا استفاده از ویدئو را قانونی کرده و خرید و فروش و اجاره ویدئو در ایران را به رسمیت بشناسد. با وجود این شکست، مباحث مشابهی در باره تکنولوژی و تهاجم فرهنگی، و به دنبال ظهور ماهواره‌ها روی پشت بام خانه‌ها در ایران، به راه افتاد. آمدن ماهواره به ایران بار دیگر مسئله ارزش‌های اسلامی و نفوذ فرهنگی غرب در ایران را به موضوع اصلی روز تبدیل کرد. عصاره این بحث در تیتراژ کتاب صادق طباطبائی که در سال ۷۷ منتشر شد خلاصه میشد: «طلوع ماهواره و افول فرهنگ: چه باید کرد؟»

همچون مباحث «فرهنگی» و سیاسی بیشتر در دولت، این بحث نیز سرشار از تناقض و جنگ جناحی و بویژه بین منافع سازمانی و مالی نهادهای مختلف رژیم بود. بد نیست به خاطر داشته باشیم که در این زمان برنامه‌های چندانی به زبان فارسی در ماهواره‌ها وجود نداشت. پیش از این ایرانیانی که در شهرهای مرزی زندگی میکردند به کانال‌های تلویزیون عراق، ترکیه، پاکستان و جمهوریهای آسیای میانه دسترسی داشتند. رادیوهای خارجی نیز همواره از منابع پر طرفدار اخبار و سرگرمی در ایران بوده و هستند. نگرانی رژیم از اینکه برنامه‌های رادیو و تلویزیون‌های خارجی هویت دولت اسلامی و فرهنگ اسلامی را با خطر مواجه میکنند، همواره نشانگر محدودیت و ضعف سیاست‌های فرهنگی رژیم بوده و هست.

از همان ابتدا بسیاری در درون رژیم با طرح غیر قانونی اعلام کردن ماهواره مخالف بودند. برخی با اشاره به تجربه ویدئو ممنوعیت ماهواره‌ها را طرحی غیر قابل اجرا میدانستند و تاکید میکردند که پیشبرد این لایحه بخصوص در صورت پیشرفت تکنولوژی و به بازار آمدن دیشهای مینیاتور غیر قابل اعمال است. برخی دیگر نیز با این استدلال که ماهواره به خودی خود قدرت فاسد کردن جامعه را دارد، به شدت مخالف بودند. به عنوان مثال روزنامه سلام در مخالفت با استدلال وزیر کشور اعلام کرد که در این صورت دولت میباید همه زنان و مردان در ایران را دستگیر کند چرا که هر کدام قابلیت فیزیکی فاحشگی را دارند! در واکنش به فشارهای سیاسی حتی وزیر کشور نیز لحن خود را عوض کرد و بر لزوم اقعاع و داشتن یک طرح روشن تاکید کرد. سرانجام ۲۰ نماینده مجلس پیشنهادی برای ممنوعیت وارد کردن، فروش و استفاده از ماهواره به مجلس ارائه کردند. در جلسه مجلس، وزیر وقت پست و تلگراف موفق شد تا ماده ای از این پیشنهاد را که بر اساس آن تولید قطعات ماهواره ممنوع میشد، را حذف کند. بدین وسیله و بدون تردید او از منافع وزارتخانه خود دفاع میکرد چه را که اخبار ایران که زیر مجموعه پست و تلگراف است نقد بخشی از اجزا بشقاب‌های ماهواره را تولید میکند. همچنین و به دنبال فشارهای وزیر کشور شورای نگهبان دو ماده دیگر این لایحه را رد کرد و خواستار بازنویسی آن در مجلس شد. لایحه مجلس علیرغم سپردن وظیفه پیشبرد طرح ممنوعیت ماهواره‌ها به وزارت کشور، از اختصاص بودجه بیشتر به این وزارت خانه سخنی به میان نیاورده بود. شورای نگهبان سرانجام قانون ماهواره‌ها را در بهمن ۷۴ به تصویب رساند.

نقش صدا و سیما در پیشبرد این لایحه کلیدی بود. صدا و سیما از همان ابتدا طرفدار ممنوعیت ماهواره بود، اما در عین حال موفق شد تا در کنار سفارت خانه‌های کشورهای دیگر در ایران و وزرات خانه‌ها، اجازه استفاده و دسترسی به ماهواره‌ها را داشته باشد. بر اساس قانون مصوب شورای نگهبان صدا و سیما همچنین اجازه داشت تا برنامه‌هایی که آموزشی تلقی می‌شدند ضبط کرده و به صورت ویدئو توزیع کند. کاملاً روشن است که طرح دولت برای جلوگیری از ماهواره‌ها با شکست روبرو شد، و با وجود حملات دوره ای به خانه‌های مردم و جمع آوری ماهواره‌ها، جنگ سنگری بین دولت و مردم در این حوزه نیز همچنان ادامه دارد. با این همه تردیدی نیست که صدا و سیما برنده اصلی قانون ممنوعیت ماهواره در ایران بود. این قانون برای صدا و سیما این فرصت را داد تا خود را برای رقابت با کانال‌های خصوصی مستقر در خارج از ایران آماده کند. رادیوهای خارجی رفت و آمد مسافران همواره تضمینی بودند برای آشنایی مردم به موسیقی ایرانی که در ایران اجازه تولید و پخش نداشتند. بازار در حال گسترش ماهواره در

ایران، دسترسی و استفاده وسیع مردم از ویدئو و بعداً وی-سی-دی فیلم‌های خارجی، و در کنار اینها نقد و گزارش از آخرین فیلم‌های هالیوود در مجلات فرهنگی گواه از تقاضا برای فرهنگی بود که رژیم نه تنها قادر به فراهم کردن آن نبود، بلکه با تمام وجود می‌خواست کنترل و سرکوب کند.

پاسخ رژیم به این تهاجم فرهنگی، وارد شدن به رقابتی بود که نه تنها خالی از تناقض نبود و نیست، بلکه بدون تردید پوچی ایده فرهنگ اسلامی را به نمایش گذاشت. اولاً صدا و سیما طرح گسترش و افزایش کانال‌های تلویزیونی را به سرعت در دستور کار خود قرار داد. در مدتی کوتاه کانال‌های تلویزیونی به ۶ کانال افزایش پیدا کردند. در سال ۷۵ بود که رژیم دوباره اجازه پخش آگهی‌های تجارتي را در تلویزیون صادر کرد. در تلاش برای پر کردن کانال‌های موجود، صدا و سیما همچنین به گسترش تولید برنامه‌های داخلی، و مبادله تلویزیونی با کشورهای مختلفی همچون آلمان، کره، استرالیا، کویت، سوئیس و بویژه انگلیس دست زد. در کنار تلاش برای جذب بینندگان اساساً جوان در ایران، صدا و سیما همچنین شروع به گسترش فعالیت‌های خود در خارج کرد. پیش از این تنها ۲ روزنامه دولتی کیهان هوایی و اطلاعات بین المللی برای ایرانیان خارج از کشور تولید می‌شدند. اما از سال ۷۶ به این طرف، رژیم و بویژه صدا و سیما فعالیت‌های خود را در خارج از کشور افزایش داده است. کانال‌های رژیم در حل حاضر شامل ۳ کانال جام جم و چند کانال دیگر است که به شکل پوششی کار میکنند. شبکه سحر از سال ۷۶ به این سو از بازوهای تبلیغاتی رژیم در خارج از کشور بوده و به زبان‌های آذری، انگلیسی، فرانسه، کردی، بوسنی و اردو برنامه پخش می‌کند. شبکه کوثر، شبکه عربی برون مرزی رژیم اسلامی است. به دنبال اشغال عراق رژیم همچنین کانال العالم را برای گسترش نفوذ خود در جهان عرب و به ویژه شیعیان منطقه و رقابت با الجزیره، العربیه و غیره راه انداخت. بخش جهانی صدا و سیما همچنین شامل کانال انگلیسی Press

TV و ۳۱ رادیو به زبان‌های مختلف است. کاملاً روشن است که در واکنش به تهاجم فرهنگی رژیم اسلامی به تهاجم در عرصه‌های مختلفی دست زده است. ماجرا جوی‌های رژیم که به ویژه پس از اشغال افغانستان و عراق توسط آمریکا افزایش پیدا کرده است، خود را در حوزه رادیو و تلویزیون هم نشان میدهد. تلاش رژیم بر این بوده و هست تا از این طریق به چانه زنی پرداخته و «سهم» خود را در منطقه و جهان بگیرد. تا آنجا که به ایرانیان خارج از کشور برمیگردد آنچه که ما شاهد آن بوده ایم تهاجم فرهنگی بر عکس است. چرا که حتی یک نگاه کوتاه به موفق ترین کانال‌های تجارتي فارسی زبان در خارج، حاکی از وزن بالا و قابل توجه برنامه‌های صدا و سیما در این کانال‌ها است. کانال‌هایی که طبیعتاً نه سرمایه، نه نیروی کار و نه امکانات دولت ایران را دارند، و به دنبال موفقیت اقتصادی و جذب آگهی‌های تجاری شرکتهای ایرانی و یا حاضر در ایران هستند، سربل‌ها و برنامه‌هایی را رله میکنند که دولت ایران در آنها سرمایه گذاری کلانی کرده است.

از دیگر نهادهای صدا و سیما باید به سیما چوب، سیما فیلم، تکتا و صبا اشاره کرد. نهاد دیگر وابسته به صدا و سیما انتشارات سروش است. تا قبل از انقلاب تنها نشریه رادیو تلویزیون ایران مجله هفتگی تماشا بود. اما از سال ۷۶ به این طرف صدا و سیما به یکی از انتشارات اصلی دولتی تبدیل شده است. کالاهای صدا و سیما در این مورد از این فراراند: روزنامه جام جم؛ هفته نامه سروش (تماشا ی سابق)؛ ماهنامه‌های سروش کودک، سروش نوجوان، سروش جوان، و سروش بانوان؛ و فصلنامه سروش اندیشه. اینکه اکثر این تیترا از ۷۸ به این طرف منتشر شده اند حاکی از اینست که صدا و سیما یکی از برندگان اصلی گرمی بازار کالاهای فرهنگی و گسترش رسانه ها در ایران بوده است. بسط و گسترش صدا و سیما بدون حمایت مالی و سیاسی دستگاه ولایت فقیه ممکن نبود. در ابتدای دهه هفتاد مجلس اسلامی تمام محدودیت‌های مالی صدا و سیما را حذف کرد و بیش از ۱۶ میلیون دلار جهت تولید برنامه برای مقابله با تهاجم فرهنگی به صدا و سیما اختصاص داد. در این مدت بخش قابل توجهی از بودجه صدا و سیما به شرکتهای خصوصی داده شده تا برای صدا و سیما برنامه‌های تجارتي تولید کنند. فلسفه لاریجانی، همچون دیگر سران رژیم، این بود که برای اینکه بخش خصوصی بتواند به صدا و سیما کمک کند، صدا و سیما میباید به بخش خصوصی کمک کند. در حوزه فرهنگی، همچون دیگر حوزه‌ها، دولت و نهادهای دولتی موتور اصلی پیشبرد خصوصی سازی در ایران بوده اند. حتی ایده خصوصی کردن اخبار به طور کامل رد نشده و از سرگیری پخش تبلیغات تجاری در تلویزیون حتی به شکل محدود آن نیز صدا و سیما را ملزم کرده تا به نیازهای تبلیغی و تجاری با حساسیت بیشتری برخورد کند. رژیم اسلامی اما یک رژیم معمولی نیست. تناقض میان خصوصی کردن و نیازهای بازار از یک طرف، و نیازهای سیاسی و ایدئولوژیک دولت از طرف دیگر، قدرت مانور صدا و سیما و ولایت فقیه را محدود کرده و میکنند. با این همه نباید فراموش کرد که علیرغم علم کردن مترسک تهاجم فرهنگی و شعارهای مکرر علیه تأثیرات مخرب فرهنگ تجاری غرب، تجاری کردن و تبدیل صدا و سیما به یک واحد سرمایه در ایران از جمله سیاستهای این نهاد در یک دهه گذشته بوده است.

بر همین اساس و از هراس از دست دادن بیش از پیش مخاطبان خود، صدا و سیما به تولید بیشتر برنامه‌های سرگرم کننده و تفریحی پرداخته است. ناتوان از کنترل کامل ماهواره‌ها و بازار سیاه موسیقی و فیلم، صدا و سیما از یک طرف به وارد کردن برنامه‌های پر طرفدار خارجی، و از طرف دیگر تولید مسابقات تلویزیونی، سریال‌های عامه پسند، برنامه‌های اسپرتی، پخش بیشتر مسابقات ورزشی و حتی موسیقی پرداخته است. اگر کپی آخرین فیلم‌ها و آوازهای خارجی در بازار سیاه اما علنی به فروش میرسند، صدا و سیما از ارائه کپی بومی مسابقات تلویزیونی و سریال‌های خارجی، و پخش صدای المثنای داریوش، ابی، سیاوش قمیشی و غیره ایبایی نداشته است. نگاهی سرسری به محتوای مجله سروش، تنها راهنمای تلویزیون در ایران، تردیدی باقی نمیگذارد که صدا و سیما به شکست خود در شکل دادن و ساختن آنچه که «فرهنگ اسلامی» خوانده میشود اذعان دارد. بیشتر از ۷۰ درصد مطالب منتشره در سروش مربوط به تحولات و کالاهای فرهنگی بین المللی هستند. با این همه، و علیرغم دست چین کردن برنامه‌های تلویزیونی خارجی، و معامله تلویزیونی با کشورهای کثیرالجمع، ظاهر فرهنگشان با ایران قربت بیشتری دارد، صدا و سیما همچنان دستگاه عظیم خود را برای الگ کردن این برنامه‌ها و سانسور آنچه که «غیر اسلامی» تلقی میشود، به کار می‌گیرد. به قول مجید محمدی تلاش سانسورچیان صدا و سیما نه فقط خنده دار است، که حساسیت مخاطبان را بیشتر میکند. از جمله شاهکارهای صدا و سیما در این زمینه مثلاً حذف نام غذا در صحنه ای از یک فیلم خارجی است، به این خاطر که احتمالاً آن غذا با گوشت یک حیوان حرام گوشت درست شده. اگر در صحنه ای در فیلم و یا سریالی فردی وارد کافه ای میشود و تقاضای تصف لیوان از اون که میخورد را می‌کند میشود حدس زد که «اون» جایگزین مشروب است. نشان دادن مردان از گردن به بالا حاکی از پوشیدن کراوات دارد، و در مورد زنان تلاشی برای سانسور لباسی است که احتمالاً سینه و دستها را نشان میدهد. تکنولوژی جدید و بویژه آنچه که جلوه‌های ویژه خوانده میشود در صدا و سیما وسیله ای است برای سانسور جلوه‌های ویژه. از سیاه کردن و کم رنگ کردن تصویر گرفته، تا تغییر گفتگوها و «دوبله ازاد»، صدا و سیما هنر سانسور را به اوجی جدید رسانده است.

تناقضات صدا و سیما تنها به این عرصه محدود نمیشود. در عرصه خبر این تناقضات به مراتب بارز تراند. از ابتدای دهه ۷۰ صدا و سیما به رایزنی و مبادله با نگاه‌های خبری خارجی پرداخت. به عنوان مثال صدا و سیما قراردادی ۱۰ ساله با سی.ان.ان بست که بر اساس آن طرفین از اخبار یک دیگر میتوانند استفاده کنند. در سال ۷۷ نیز روپرت مردوخ سفیري به ایران داشت که توسط خزازی وزیر امور خارجه و مسئول پیشین ایرنا تایید شده بود. شرکت در این مبادلات و نزدیکی به نگاه‌های خبری صهیونیستی اما به معنای کنار گذاشتن شعار امپریالیسم خبری نبوده و نیست. اگر «رادیکالیسم» صدا و سیما در عرصه اخبار بین المللی آنرا از رادیو و تلویزیون پیش از انقلاب متمایز میکند، اخبار داخلی صدا و سیما نشان از تداوم سیاست فرهنگی ورشکسته ای دارد که همچنان و با وجود کنترل مهمترین رسانه کشور ناتوان از از اعمال اراده خود بر توده هاست. رادیو و تلویزیون در تمام طول حیات خود در ایران به ندرت منبع موثق خبری به حساب آمده. اما بی اعتمادی به صدا و سیما و سیمای جمهوری اسلامی به دو دلیل روشن به مراتب گسترده تر از پیش است. اولاً جامعه کنونی ایران با دهه ۵۰ و ۶۰ قبل مقایسه نیست. اکثریت عظیم مردم ایران اکنون شهر نشین اند، اکثریت سواد خواندن و نوشتن دارند، دسترسی به آموزش عالی به مراتب وسیعتر است، و از همه مهمتر ایران کشوری انقلاب دیده است و تلاش رژیم برای خاموش کردن شعله عظیمی که از سال ۵۷ گر گرفت راه به جایی نبرده است. ثانیاً، بخشا به دلایل یاد شده، دسترسی به و تقاضا برای کالاهای فرهنگی، از جمله مطبوعات و تلویزیون و غیره، با حتی دهه ۷۰ نیز قابل مقایسه نیست. همه این عوامل به هشیاری و پیچیده کردن ترجیحات و سلیق فرهنگی و سیاسی مردم ایران افزوده است، و همین به نوبه خود چالش بین مردم و تلویزیون در ایران را به مراتب حاد تر کرده است.

اگر صدا و سیما قادر نبوده و نیست که برای خود اعتباری به عنوان یک نهاد مستقل خبری ایجاد کند و در این عرصه در همان جایی ایستاده که رادیو و تلویزیون ملی ایران در سال ۵۷ قرار داشت، نقش آن در بی اعتبار کردن مذهب و روحانیت از جمله دستاوردهای آن در سی سال گذشته است. نگرانی بخش قیل توجهی از علما و اسلام گرایان دیروزی از این تأثیر صدا و سیما بیهوده نیست. به عنوان مثال عمادالدین باقی با اعتراف به شکست رژیم در اسلامیزه کردن فرهنگ و نقش منفی صدا و سیما گفته: «هر چه ما از سال ۵۷ دور شدیم آن مقدار از عواطف و اعتقادات دینی که در مردم وجود داشت به تدریج رنگ باخته است. این نشان میدهد که صدا و سیما کنار بقیه دستگاهها هیچ موفقیتی در تعمیق روحیه دینی در مردم نداشته و ای کاش فقط عدم توفیق بود. مساله صدا و سیما این است که اساساً صدا و سیما نه تنها ناموفق بوده بلکه عامل تشدید احساسات غیر دینی و ضد دینی است....به همین دلیل واقعاً من فکر می‌کنم که بزرگترین خدمتی که صدا و سیما و روزنامه‌های همسو با صدا و سیما میتوانند به دین بکنند این است که دست از تبلیغات دینی بردارند. یعنی اصلاً دین را رها کنند.» واقعیت دولت اسلامی در

به خاوران خواهیم رفت...

منصوره بهکیش

گیریم که بگیرید و ببندید و بکشید
با رویش جوانه ها چه می کنید؟
گیریم برخی مادران و پدران پیر و ناتوان شوند و نتوانند مانند سابق عمل کنند؟

با سایر مادرانی که جایشان را می گیرند چه می کنید؟
با همسران و فرزندان شان چه می کنید؟
با خواهران و برادرانشان چه می کنید؟
با سایر اعضای خانواده آنان چه می کنید؟
با دوستان و آشنایان و همسایه و همکارانشان چه می کنید؟
و در نهایت با مردمی که امروز خود شاهد کشتار عزیزان خود هستند چه می کنید؟

بدانید که با نادیده گرفتن حقوق اولیه انسانی، با دست خود این شعله را شعله ور تر می کنید و روزی دامن شما را خواهد گرفت
امروز سوم شهریورماه است. خواهر عزیزم زهرا را در چنین روزی در سال ۱۳۶۲ کشتند. هنوز پس از گذشت ۲۶ سال نمی دانیم او به چه شکلی کشته شده است. زیر شکنجه و با چه شکلی دیگر.

دو برادرم به نام های محمود و محمدعلی نیز که در سال ۱۳۶۲ دستگیر شده و به آنها حکم داده بودند (محمود ۱۰ سال و علی ۸ سال) و ۵ سال از حبس تعیین شده (به حق یا ناحق را فعلا کاری ندارم) را گذرانده بودند، دوباره در شهریور سال ۱۳۶۷ در دادگاه های چند دقیقه ای محاکمه شده و به اعدام محکوم می شوند و آنها را همراه تعداد زیادی از زندانیان به صورت دسته جمعی می کشند و گروهی مدفون می کنند.

دیروز صبح دوشنبه دوم شهریورماه، زنگ تلفن همراه به صدا در آمد و مردی به نام آقای صالحی پشت خط بود. ایشان از من خواست که ساعت ۳ بعد از ظهر برای پاره ای توضیحات به اداره پیگیری وزارت اطلاعات خیابان صبا بروم. دلیل احضارم را جویا شدم و گفتند که راجع به خاوران است. گفتم چرا دست از سر ما بر نمی دارید؟ مگر چه اتفاقی افتاده است؟ گفت لازم است بیایید و من هم رفتم. بس از کمی انتظار مرا به داخل بردند و دو نفر آمدند و عملا مشغول بازجویی شدند. حدود یک ساعت و نیم به طول کشید. دو نفر که نسبتا جوان بودند از من بازجویی کردند، قبلی ها نبودند.

می گفتند ما خبر داریم که شما خانواده ها را تشویق به رفتن به خاوران می کنید و خودتان نیز می خواهید به خاوران بروید. گفتم مسلم است که به خاوران می روم، مگر می شود که سالگرد خواهر و برادرم به آنجا نروم. شما که در جریان هستید و دایم ما را کنترل می کنید و می دانید که من در طی سال نیز به همراه تنی چند از مادران مدام (معمولا هر دو هفته یک بار) به خاوران می روم. اساسا نمی توانم که به خاوران نروم چون خون به ناحق ریخته عزیزانم آنجاست. سایرین نیز چون در طی سال کمتر می آیند طبیعی است که در سالگرد عزیزانشان شرکت کنند. این نیاز به تشویق من و سایرین ندارد. گفتند شهریور نیاپستی آنجا بروید الان شرایط بحرانی است و اگر بیایید با شما برخورد خواهد شد. گفتم شما همیشه با ما برخورد می کردید و هیچ وقت نمی گذاشتید که ما راحت به خاوران برویم. از همان ابتدا هر بلایی که دلتان خواست سر ما آوردید، گرفتید، بردید، تهدید کردید، احضار کردید، کتک زدید. خاوران را زیر و رو کردید، با ماشین های تان خاک عزیزانمان را لگدمال کردید و مدام داغ ما را تازه کردید ولی تمامی این اذیت و آزارها را علاوه بر غم دوری و از دست دادن آنها تحمل کردیم. باز دست از سر ما برنداشتید و سال گذشته تمامی سنگ ها و نشانه ها را با پتک خرد کردید. برخی تلاش کردند سنگی بیاورند و یا نشانه ای از عزیزشان بگذارند ولی اغلب ترجیح می دادند که خاوران به همان شکل متفاوت با سایر گورستان ها باشد. همان سنگ های خرد شده را کنار هم می چیدند و همان درختچه ها را آب یاری می کردند. دوباره در دیماه ۸۷ شبانه به خاوران حمله کردید و بولدوزر انداختید و تمامی نشانه ها و درختچه هایی را که مادران با پشت های خمیده و با دست های خود کاشته بودند نابود کردید و برای موجه جلوه دادن کار خود و هم چنین از بین بردن نشانه ها، آنجا را درخت کاری کردید آنهم نه درخت های شاداب و زنده، بلکه با درخت هایی که بیشتر به تکه چوب هایی می مانست و هم اکنون نیز تمامی آنها خشک شده است.

بالاخره برگه هایی چاپ شده جلویم گذاشتند که آن را تکمیل کنم. تیترا آن اگر اشتباه نکنم چنین بود «مرتبطین به جریان های مارکسیستی» گفتم

ایران این بوده و هست که جایگاه و نقش مذهب در سی سال گذشته از سوی نهادهای سیاسی و بر اساس منافع سیاسی و نه مذهبی تعریف شده است. در این دوره سیاست همواره بر مذهب حکومت کرده است. بحران مشروعیت مذهبی در ایران به ویژه پس از مرگ خمینی و بازنگری قانون اساسی به برتری سیاست به مذهب و ناگزیری سکولاریسم منجر شده است. اظهارات باقی و بسیاری دیگر از طرفداران و وفاداران دولت اسلامی و نیروهای مذهبی لیبرال، روحانی و غیره حاکی از جریان نیرومندی است که خواهان جدایی دین از سیاست هستند. اما بر خلاف پروسه سکولاریزه کردن در کشورهای دیگر نه به منظور نجات سیاست از مذهب، بلکه برای نجات مذهب از سیاست. نقش صدا و سیما در این پروسه واقعیتهای غیر قابل انکار و در عین حال یکی دیگر از تناقضات این سازمان است.

شکست صدا و سیما در شکل دادن و ایجاد یک فرهنگ مستقل و آلترناتیو در ایران شکست دولت اسلامی است. با این همه تردیدی نیست که صدا و سیما نه تنها بزرگترین بنگاه رسانه ای در ایران، بلکه از قدرتمندترین نهادهای سیاسی دستگاه ولایت فقیه است. موقعیت صدا و سیما در ایران به مالیه آن بی ربط نیست. هر چند اساس بودجه صدا و سیما از طریق جمع آوری مالیات از مردم تامین میشود، و هر چند افزایش بودجه این نهاد باید از سوی مجلس اسلامی به تصویب برسد، این سازمان اما جز به ولی فقیه به هیچ کس دیگر پاسخگو نیست. حتی تلاشهای مجلس اسلامی برای شفافیت بیشتر در مالیه و درآمد صدا و سیما توسط شورای نگهبان و ولی فقیه رد شده اند. صدا و سیما، شورای نگهبان و ولی فقیه تثلیث نامقدس دولت اسلامی در ایران اند. سپردن هدایت صدا و سیما به لاریجانی و پس از او به ضرغامی (یکی از دوستان نزدیک احمدی نژاد و با سابقه طولانی در وزارت دفاع) تصادفی نبوده و نیست. نقش صدا و سیما در تلاش برای تحکیم دستگاه ولایت فقیه، سرکوب مخالفان، و کنترل رسانه ها در ایران، اما نیاز به بررسی بیشتری دارد که در قسمت دوم این مقاله به آن میپردازیم.

در چهل و یکمین سالگرد کشته شدن

صمد بهرنگی

بدست رژیم جنایتکار پهلوی

غول تعهد! هیولای تعهد!



آیا صمد بهرنگی غول تعهد! هیولای تعهد! بود؟

در این رابطه شاعر آزادیخواه احمد شاملو میگوید:
"آنچه مرگ صمد را تلختر می کند از دست رفتن موجودی یگانه است: مرگی که بهرآستی ایجاد خلاء می کند. شهری است که ویران می شود، نه فرونشستن بامی؛ باغی است که تاراج می شود، نه پرپر شدن گلی؛ چلچراغی است که در هم می شکند، نه فرو مردن شمعی؛ و سنگری است که تسلیم می شود، نه از پا در افتادن مبارزی! صمد چهره ای حیرت انگیز تعهد بود. تعهدی که به حق می باید با مضاف غول و هیولا توصیف شود. غول تعهد! هیولای تعهد! چرا که هیچ چیز در هیچ دوره و زمانه ای هم چون "تعهد روشن فکران و هنرمندان جامعه" خوف انگیز و آسایش برهم زن و خانه خرابکن کژی ها و کاستی ها نیست. چرا که تعهد، ازدهایی است که گران بهاترین گنج عالم را پاس می دارد. گنجی که نامش آزادی و حق حیات ملت هاست."

این تیتراژ چیست؟ من امکان ندارد که چنین چیزی را تکمیل کنم. شما پیشاپیش به ما اتهام می‌زنید و حتی مجرم قلمداد می‌کنید. ما خانواده‌های کشته‌شدگان هستیم، همین و بس. بایستی این تیتراژ را خط بزنید و بنویسید «خانواده‌های کشته‌شدگان دهه ۶۰». بازجو تیتراژ برنگه‌ها را خط زد و از من خواست که آنها را تکمیل کنم. گفتم خوب حالا چه چیز را تکمیل کنم. شما تمام اطلاعات من و خانواده ام را دارید. شما فقط قصد اذیت و آزار ما را دارید و ظاهراً از این کار نیز لذت می‌برید. گفتم اشکالی ندارد شاید برخی اطلاعات شما تغییر کرده باشد. گفتم باشد ولی بدانید این شما هستید که نمی‌گذارید ما آرام بگیریم و دایم داغ ما را تازه می‌کنید. بالاخره شروع به تکمیل کردن آنها کردم و فقط بخش‌هایی را که لازم بود و آنها نیز از آن مطلع بودند نوشتم و سایر بخش‌ها را به دلیل عدم حضور ذهن، خالی گذاشتم و نوشتم حضور ذهن ندارم. البته مسأله اصلی شان صفحه آخر بود که از مجازات‌های اسلامی نوشته بودند و تعهدی که می‌خواستند بگیرند. آنها هدف شان این بود که برای عدم شرکت در تجمعات به قول آنها غیرقانونی تعهد بدهم و در یکی از موارد این بود که افراد به قول آنها خاطی را لو بدهیم. گفتم: من قبلاً گفته‌ام و هر بار که مرا بیابید نیز خواهم گفتم که چنین تعهدی نمی‌دهم و به خاوران نیز خواهم رفت و در هر جایی که خانواده‌ها مراسمی بگیرند نیز شرکت خواهم کرد و هیچ‌کس نمی‌تواند من را از این کار منع کند. زیرا این حق قانونی و طبیعی من است. در هیچ‌کجای دنیا رفتن بر سر خاک و یا رفتن به خانه دوستان نیاز به مجوز ندارد. گفتم رفتن به صورت فردی اشکالی ندارد ولی شما می‌خواهید دسته‌جمعی بروید. گفتم این مسأله را شما به وجود آورده‌اید. شما آنها را گروهی کشته‌اید و ما نیز طبیعی است که برای برگزاری سالگردشان گروهی برویم. گفتم خوب بنویس که تعهد نمی‌دهی، گفتم باشد. نوشتم من به خاوران خواهم رفت و نه تنها این کار جرم محسوب نمی‌شود بلکه هر آن‌کس که مزاحم من شود مجرم است و به حقوق قانونی من تجاوز کرده و این حقوق را از من سلب کرده است و آنها را بایستی مجازات کرد. گفتم مگر خاوران مال شماست. گفتم: خاوران مال کسی نیست. آنجا گورستانی است که عزیزان ما آنجا دفن شده‌اند و به همین دلیل برای ما بسیار قابل احترام است و این حق ماست که هر طور دلمان خواست به آنجا برویم و برای عزیزانمان مراسم بگیریم و هیچ‌کس نبایستی برای ما مزاحمتی ایجاد کند.

امروز صبح نیز دوباره از اداره پیگیری صبا زنگ زدند و گفتند که شنیده‌ایم که می‌خواهید پنجشنبه در منزل مراسم بگیرید و مرا تهدید کردند که برگزاری مراسم در منزل نیز غیرقانونی است و در صورت انجام، با عواقب آن مواجه خواهید شد. آری جزو برنامه من بود که امسال سالگرد بگیریم ولی قبلاً از اینکه آنها زنگ بزنند خودم به دلایلی تصمیم گرفتم که این برنامه را به زمانی دیگر موکول کنم. امسال خیلی دلم می‌خواست که مراسم بگیرم. آخرین باری که مراسم گرفتم و خاطراتی از بچه‌ها را خواندم، مادرم حالش به هم خورد و من خیلی نگران شدم. مادرم زنی بسیار مهربان و فداکار و عاشق است. او عاشق فرزندانش بود و هست ولی آنقدر صبور و مقاوم است که به ما دل‌داری می‌دهد. از آن موقع دیگر مراسم نگرفتم ولی امسال مادرم نیز تمایل داشت که مراسم بگیرم چون می‌گفت ممکن است سال دیگر زنده نباشم. البته او زندگی را دوست دارد و ما همگی امیدواریم که او و سایر مادران و پدران زنده باشند و پاسخ‌گویی همه مسببین کشتار را به چشم خود ببینند.

سال قبل نیز به مراسم یکی از خانواده‌های اعدام‌شدگان گروهی سال ۶۷ به شکلی وحشیانه حمله کردند و مادران و خانواده‌ها را تحت فشار و تهدید و ارباب قرار دادند و بعد از آن نیز هر یک را احضار کردند و از آنها تعهد گرفتند. البته بیشترشان اعلام داشتند که به خاوران خواهند رفت و در مراسم نیز شرکت خواهند کرد. صبح روز بعد پنجشنبه نیز به محل کارم که یک بانک خصوصی است آمدند و گویی می‌خواهند یک فرد مسلح را دستگیر کنند به شکلی ناشایست مرا دستگیر کردند و جلوی همکاران دو دست به بدنم زدند، یکی به دو دستم و دیگری به دستگیره ماشین و با همان حال به بند ۲۰۹ زندان اوین منتقل کردند. با این خیال که این حمله‌ها مانع شرکت خانواده‌ها در خاوران خواهد شد. ولی خانواده‌ها با عشقی وصف‌ناپذیر برای تجدید دیدار عزیزانشان از تهران و شهرستان‌ها به خاوران رفته بودند. پلیس هم به جهت حفظ امنیت کشور، نگذاشت مراسم برگزار شود و به خانواده‌ها حمله کرد، شیشه ماشین‌ها را شکست، پلاک ماشین‌ها را کند و خانواده‌ها را با دلی پر خون و چشمانی پر اشک مجبور به بازگشت کرد. من را نیز شنبه آزاد کردند ولی همچنان تاوان آن دستگیری گریبانم را گرفته است. ولی

آنها خیلی راحت می‌گفتند مگرچه شده است. فکرکن سه روزمرخصی رفته‌ای.

پاره‌ای از مشکلات پس از بازگشت به کار پس از ۲۳ روز، اجازه بازگشت به کار از بانک مرکزی گرفتم ولی نتوانستم به جایگاه واقعی کار خود بازگردم. البته به ظاهر همان کار را داشتم ولی مدام محدود می‌کردند. به شکل‌های مختلف از شرکت در برخی جلسات محدود می‌کردند. کار من نظارتی بود و جایگاه سازمانی‌ام زیر نظر هیأت مدیره بود و می‌بایستی عملکرد مدیران اجرایی را به نحوی نظارت کنیم که بر مبنای ۴ اصل شفافیت، پاسخ‌گویی، مسوولیت‌پذیری و انصاف، حقوق و منافع دینفعان بانک شامل سهامداران، مشتریان، کارکنان، محیط زیست و جامعه را رعایت کنند. بر اساس جایگاه سازمانی و منشور کاری اجازه داشتم که در هر جلسه‌ای که در بانک تشکیل می‌شود شرکت کنم و هر منبع و مأخذی را که درخواست کنم برای بررسی در اختیارم بگذارند تا بتوانم کاستی‌ها را شناسایی و به هیأت مدیره گزارش کنم. ولی با تصمیم به اجرای اولین اصل با مانع جدی روبرو شدم چون اگر شفافیت وجود داشته باشد به راحتی تبعیض‌ها شناسایی می‌شود و دریافتی‌های بسیار متفاوت خود را نشان می‌دهد و باقی‌قضا، سنگ اندازی برخی مدیران شروع شد و موضوع دستگیری من نیز بهانه‌ای بود تا بتوانند به راحتی صلاحیت کاری من را زیر سوال ببرند ولی من از آن بیدها نبودم که به این بادها بلرزم و تصور می‌کردند که با این اذیت و آزارها من میدان را خالی می‌کنم و استعفا می‌دهم ولی من همچنان برای بهتر انجام دادن کارم می‌جنگیدم و منابع بیشتری را مطالعه می‌کردم تا بتوانم با دست پر این کار را انجام دهم ولی غافل از اینکه در این سیستم معیوب که هیچ‌کجای آن شفافیت و پاسخ‌گویی و مسوولیت‌پذیری وجود ندارد جطور می‌توان انصاف را برقرار کرد. بالاخره یک اتفاق ناگوار کار من را به اتمام رساند. یک کارگر نظافت‌چی را بدون کلاه ایمنی جهت نظافت به بالای آرم بانک فرستادند که از آنجا به زمین می‌افتد و مغزش متلاشی می‌شود و می‌میرد و هیچ‌کس پاسخگو نبود. یک‌بسر ۲۱ ساله که تنها نان آور خانه بود. من به این امر اعتراض کردم و در یک نامه کتبی عدم رعایت نکات ایمنی را گوشزد کردم و اعلام داشتم که کاهش هزینه و کسب سود بیشتر به هر قیمتی این نتایج را به بار خواهد آورد در حالیکه شما مسوول حفظ ایمنی و بهداشت کار کارکنان هستید. مدیرعامل خوشش نیامد و گفت تو قصد اغتشاش در بانک را داشته‌ای و دستور اخراج بنده را صادر کرد. البته بعد به من گفتند که استعفا بده و من نپذیرفتم و گفتم این کار را نخواهم کرد و اخراج کنند و علت اخراج را نیز در نامه قید نمایند که بعد از چند روز متوجه شدند که قرارداد یک ساله من که قرار بود تمدید شود در حال اتمام است و بی‌سر و صدا قراردادم را تمدید نکردند. چون کار من نظارتی و کنترلی بود بایستی مقام نظارتی بانک از برکناری من مطلع شود، تقاضای ملاقات با رییس بانک مرکزی را کردم و خوشبختانه اولین بار به سرعت این کار انجام شد! و نامه‌ای را که نوشته بودم به ایشان نشان دادم و ایشان گفتند که تو وظیفه ات را به درستی انجام داده‌ای، کاش امثال شما در این کشور بیشتر داشتیم و امید دادند که تا ۱۰ الی ۱۵ روز دیگر به سر کارت باز می‌گردد. ولی متأسفانه بعد از گذشت این مدت چند باری به بانک مرکزی زنگ زدم و تقاضای ملاقات کردم ولی دیگر اجازه ملاقات ندادند. متأسفانه این قبیل مسایل و مشکلات در مملکت ما بسیار است. بخصوص در میان ما خانواده‌های کشته‌شدگان افراد بسیاری دچار این قبیل مشکلات و یا مشکلاتی به مراتب بدتر شده‌اند ولی چه کسی پاسخگوست ؟

من بخش کوچکی از مشکلاتی که برایم ایجاد کرده بودند را بیان کردم تا شاید روزی برسد که هر یک از ما مسایل و مشکلاتمان را بازگویم و نشان دهیم که در طی این سال‌ها بر ما چه رفته است. از یک طرف بهترین عزیزانمان را از دست داده‌ایم و از طرف دیگر از بسیاری حقوق از جمله حقوق اولیه شهروندی محروم شده‌ایم و حتی گاهی تصور می‌کنیم که این محرومیت حق طبیعی ماست.

هم‌اکنون ۲۱ سال از شهریور تلخ و شوم سال ۶۷ می‌گذرد ولی همچنان برای گرفتن مراسم سالگرد عزیزانمان ما تحت فشار قرار می‌گیریم و تهدید می‌شویم. من به عنوان یکی از خانواده‌های کشته‌شدگان دهه شصت که شش نفر از اعضای خانواده‌ام را در سال‌های ۶۰ الی ۶۷ از دست داده‌ام مصراته می‌خواهم که حقوق شهروندی ما زیر پا گذاشته نشود.

سوم شهریور ۱۳۸۸

.....

پنجم شهریور ۶۷، آغاز چپ‌گشی در زندان گوهردشت



مهدی اصلانی

بر اساس تجارب دوران حبس خود و به دلیل وجود سلسله مراتب نظام قضایی در اسلام، مجریان هر جنایتی نیازمند حکم شرعی بودند. حکم زند نیروهای چپ در کدام صندوقخانه امنیتی خاک می‌خورد؟ تصفیه سیاسی - ایدئولوژیک منسوبین چپ، از قبل برنامه‌ریزی شده بوده است. اما آن دستخط نامبارک کجا خاک می‌خورد؟ پاسخ این پرسش به عهده تاریخ است

من حاضریم با امام تائب جهانم بروم ولی حاضر نیستم به جهنم بروم. من نمی‌خواستم شریک در ظلم باشم ایت‌الله منتظری

امروز پنجم شهریور مصادف است با آغاز چپ‌گشی در زندان گوهردشت. قبل از آن در فاصله بیست روز حدود ۴۵۰ مجاهد را تنها در زندان گوهردشت به دار کشیدند. من در زمان وقوع آن جنایت بزرگ ساکن بند هشت بودم. ویژگی سه بند هفت و هشت و فرعی بیست موقعیت جغرافیایی شان بوده است. این سه بند در انتهای زندان گوهردشت واقع شده و ما جان بدریگان نیمه جان توانستیم به سختی و از لای کرکره های فلزی زندان کامیون یخچال دار حمل گوشت را ببینیم. بر ما دانسته نبود که با این کامیون در آن تابستان مرگ اجساد را به مکانی نامعلوم حمل می‌کنند. تابستان سال ۱۳۶۷ اولین یا آخرین جنایت فرمانروایی خون نبوده است. اما آنچه از ویژه گی‌های این کشتار است و آن را به یکی از بی بدیلترین تصفیه‌های ایدئولوژیک در دوران مدرن بدل کرده است را می‌توان به سیرت و فریب این کشتار مرتبط دانست. کشتار بزرگ تابستان سال ۱۳۶۷، برنامه‌ای از قبل تدارک شده برای حل معضل زندانی سیاسی بود. این حکم و فرمان مذهبی و تباهی جنایتکارانه که برمدار کینه می‌چرخید، کوتاه زمانی پس از پذیرش آتش بس و قطعنامه ۵۹۸ و نوشیدن جام زهر به طور مستقیم از جانب بلندترین مقام مذهبی در حکومت اسلامی صادر شد. این نفرین نامه در تاریخ معاصر خونین میهنمان حادثه‌ای بی‌بدیل در عرصه‌ی مخالف‌گشی را به نمایش گذاشت. کشتار تابستان ۶۷ که می‌توان آن را بیش‌تر تصفیه ای فیزیکی نام نهاد تا کشتار به مفهوم کلاسیک، علیه بدیهی‌ترین حقوق دموکراتیک و انسانی و حق شهروندی از جانب کسی صادر شد که همواره در طول حیات‌اش با شمشیر به جنگ اندیشه رفت. از دیگر سو تصفیه‌ی فیزیکی سال ۶۷ را که به بهانه حمله بزرگ‌ترین نیروی مخالف حاکمیت یعنی مجاهدین به مرزهای کشور در زندان‌های سراسر کشور کلید خورد، می‌توان همچنین کشتن فکر و اندیشه‌ی مخالف نیز به شمار آورد. اگر در کشتار و جنایت سال‌های سیاه ۶۰-۶۳ توجیه حکومت در کشتار مخالفین براندازی بود و انگشت اتهام بیش‌تر به سمت براندازان حکومت نشان گرفته شده بود، در تابستان سیاه، بخش بزرگی از حامیان حاکمیت در سال سیاه ۶۰ نیز سهم خود از مرگ دریافت کردند. تابستان سیاه ۶۷ ادامه‌ی اعدام‌های سال ۶۰ و پیش از آن است. در بیست‌ویکمین سال‌گشت تابستان سیاه و آن پیلیدی کم‌یاب در تاریخ معاصر که هنوز می‌باید و می‌بایست درباره‌اش بسیار گفت، و به جرات می‌توان آن را کلام ممنوعه‌ی حکومت فقها نامید، هنوز نکاتی بسیار در سایه و پرده ابهام قرار دارد. از جمله فرمان و حکم کشتار کمونیست‌ها که تا این لحظه در امنیت خانه اسلامی خاک می‌خورد و هیچکس نشان از آن ندارد. از میان تمامی کار به دستان تیری در تاریکی به یکی از اصلی‌ترین مراکز افشای جنایت تابستان سال ۱۳۶۷ روانه کنم؛ در ششم آبان ماه سال گذشته از سر نا امید نامی ای را از طریق مایل و اینترنت به دفتر پاسخ به سنوالات اینترنتی ایت‌الله منتظری روانه کردم. پرسش من و پاسخ ایت‌الله را که کمتر از یک هفته بعد بدستم رسید را زیر می‌خوانید:

جناب آیت الله منتظری سلام

من مهدی اصلانی، یکی از جان بدریگان کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ هستم. من در حال نگارش خاطرات و یادمانده‌های زندان خود در خارج از کشور می‌باشم. در زمان وقوع جنایت که شما در کتاب خاطرات‌تان از آن به عنوان "قتل‌عام" یاد کرده‌اید، از جمله ساکنان بند ۸

زندان گوهردشت که تعلق به زندانیان با حکمی کمتر از ۱۰ سال داشت بودم.

اول: من شهادت می‌دهم که در دو نوبت در مقابل هیئت مرگ منسوب از طرف ایت‌الله خمینی قرار گرفتم. ششم و نهم شهریورماه ۱۳۶۷ دو روزی است که من بدون آن‌که بدانم به چه دلیل؟ در زندان گوهردشت در مقابل سنوالات کلیدی حجت‌الاسلام نیری: مسلمانی یا مارکسیست؟ قرار گرفتم و اعتراف می‌کنم که برای زنده ماندن وادار به گفتن دروغ شدم. حجت‌الاسلام نیری، ریاست هیئت مرگ برای گرفتن اعتراف و اقرار زبانی به ارتداد از منسوبین به جریانات چپ، به بسیاری از اعدام‌شدگان و مورد پرسش قرارگرفتگان چپ که سنوالات ایشان را با سنوالات پاسخ داده و برای فرار از دامی که ایشان نهاده پرسیده بودند: "حاج‌آقا برای چه این سنوالات را می‌پرسید؟" با دروغ به برخی گفته بود: "برای آن‌که می‌خواهیم بند مسلمان‌ها از چپ‌ها را جدا کنیم" یا آن‌که ما هیئتی هستیم از طرف امام برای عفو زندانیان.

سنوالات اول: آیا قاضی و حاکم شرع با همان مبانی ارزشی خود، مجاز است برای اثبات حکم ارتداد که مجازات مرگ در پی دارد به دروغ متوسل شود،

آن‌چنان که جناب نیری بدین شیوه متوسل شدند؟

جناب ایت‌الله! با همین شیوه‌ی پرسش حاکم شرع منسوب از طرف ایت‌الله خمینی بسیاری از اعدام‌شدگان چپ در واقع مقابل هیچ انتخابی قرار نگرفتند و چه بسا تا لحظه‌ی افتادن طناب دار بر گردنشان از ماجرا آگاهی نیافتند.

حضرت آیت‌الله! همانگونه که خود مطلع‌اید، بسیاری از زندانیان و دوستان من کسانی بودند که احکام آن‌ها پایان یافته و یا رو به اتمام بود، که بسیاری‌شان در تابستان ۶۷ سهمیه گورستان خاوران شدند.

دوم: شما در کتاب خاطرات خود به نامه‌ای اشاره می‌کنید که همان‌زمان از ایت‌الله خمینی برای اعدام کمونیست‌ها گرفته‌اند. نامه‌ای که با روایت حضرت‌عالی، رهبر فعلی حکومت اسلامی (خامنه‌ای) نیز آن را دیده و از آن مطلع بوده است. تا این لحظه هیچکس نشان از آن نامه ندارد. در واقع تنها مستندات ما به آن جنایت عظیم جدای از شهادت فردی زندهمانده‌گان، کتاب خاطرات شما می‌باشد.

سنوالات دوم: نامه‌ای که جناب‌عالی بدان اشاره کرده وجود خارجی دارد؟ و یا تنها قول شفاهی ایت‌الله خمینی برای کشتن کمونیست‌ها و اجرای آن از طرف هیئت کفایت می‌کرده است. آیا حضرت‌عالی به چشم خود نامه‌ی مزبور را مشاهده کرده‌اید؟ اگر آری چرا جای این سند مهم در کتاب خاطرات شما خالی است؟ آیا برای آگاه شدن از متن اصلی این نامه باید همچنان به انتظار نشست؟

اطلاع از متن این نامه کتاب خاطرات در دست انتشار مرا مستند به یکی از اصلی‌ترین اسناد جنایت خواهد کرد پیشاپیش سپاس‌گذار توجه و پاسخ احتمالی‌تان هستم.

با احترام - ۶ آبان ۱۳۸۷ مهدی اصلانی

بسمه تعالی

با سلام و تحیت

اولاً: ارتداد شرایطی دارد و از آن جمله اثبات اینکه شخصی حق برای او روشن و مبین است و از روی عناد و جحد آن را انکار می‌کند. و این معنا باید در دادگاه صالح برای قاضی شرع جامع‌الشرايط ثابت شود. بنابر این به صرف عدم قبول حق با زبان و یا از روی اعتقاد و یا داشتن شبهه نسبت به حق، بدون احراز جحد و عناد، ارتداد ثابت نمی‌شود و حکم آن نیز جاری نمی‌باشد.

ثانیاً: من اصولاً با این شیوه از محاکمه‌های رایج در آن دوران بدون دادن حق انتخاب وکیل به متهمین سیاسی و بدون حضور هیئت‌های منصفه مخالف بودم، ولی تصمیم‌گیرنده در این امور من نبودم.

ثالثاً: در مورد نامه‌ی مربوط به اعدام کمونیست‌های زندانی من چیزی بیش از آن‌چه در آن روزها در ملاقات جناب آقای خامنه‌ای با اینجانب در قم شنیدم چیز دیگری نشنیده‌ام و نمی‌دانم. اما ظاهر کلام آقای خامنه‌ای این بود که ایشان نامه‌ای را که از طرف امام بوده است مشاهده کرده بودند و لذا ایشان با متصدیان صحبت کرده بودند که این چه کاری است می‌خواهید بکنید دست نگه دارید.

انشالله موفق باشید.

والسلام علیکم ورحمته الله ۱۲ آبان ۱۳۸۷ - حسین‌علی منتظری همان گونه که از پاسخ آیت الله به نامه من، استنباط می‌شود، خامنه‌ای تنها کس از حکومتیان بوده که فرمان خمینی در مورد اعدام کمونیست‌ها را به چشم دیده است. غیر قابل باور است، که فرمان کمونیست‌گشی تنها

جمعی از خانواده‌های جانیباختگان دهه‌ی شصت

به خانواده کشته شدگان جنبش حق طلبانه ی مردم ایران
به مردم آزادی خواه سراسرایران به همه ی کسانی که ازستم رنج می
برند و می خواهند پایانی بر بیعدالتی ها بگذارند.

در تابستان سال ۸۸ بسر می بریم و دو ماه است که کشور درگیر وضعیتی
فوق العاده شده است. خواهران و برادران ما، دختران و پسران ما،
مادران و پدران ما بیآ خاسته و ندای آزادی و رهایی از ۳۰ سی سال
بیحقوقی و ظلم را سر داده اند. پاسخ اولیه ترین حقوق و خواسته های
انسانی چیزی نبوده بجز گلوله و زندان و شکنجه. در جستجوی عزیزان
ناپدید شده خود به هر دری زدیم و مرارت های بسیار تحمل کردیم و
عاقبت جسد خونین او را به ما تحویل دادند. از ما بهای گلوله خواستند و
برای سوگواری بر پیکر عزیزانمان ما را منع کردند. کسانی از ما هنوز در
حال گذراندن دوره ی رنج آور جستجو هستند و تلاش های ما با بی
حرمتی و ضرب و شتم پاسخ میگیرد. دروغ و فتنه را که مشخصه
حکومت های ضد مردمی است توسط رسانه های خود در بوق دمیدند و
گفتند "هیچکس کشته نشده است!" بعد از اینکه به کمک اطلاع رسانی
مردمی و خانواده های کشته شدگان بسیاری امور آشکار شد آنگاه با
صداها اما و اگر، وعده بررسی دادند.

ما "جمعی از خانواده‌های" این رنج ها را تجربه کرده ایم .
با شور و شوق و به امید جامعه ای که دیگر در آن از این مصیبت ها
خبری نباشد در سال ۵۷ انقلاب کردیم و ثمره ی انقلاب مردمی مان را
همین کسانی که امروز در جنگ قدرت با هم بسر میبرند، ربودند. به جرم
آزادی خواهی و حق طلبی و دگراندیشی خودمان با عزیزانمان را به بند
کشیدند، شکنجه دادند، به دار آویختند یا به جوخه های تیر سپردند.
دریدری های بسیاری کشیدیم و در صحن زندان اوین پیراهن خونین بما
تحویل دادند و پول گلوله درخواست کردند. برخی از ما هنوز نمیدانیم
عزیزمان چگونه و کجا کشته شد و گور او کجاست. در تمام دهه ۶۰
ده ها هزار پدر و مادری که در پشت زندان های اینان در جستجوی
فرزندانشان تجمع کرده و اشک می ریختند، با قنطاری تفنگ از سوی اینان
پذیرایی شده و خیر اعدام فرزندانشان را بدون اینکه نام و نشانی از محل
دفنشان بگیرند، از دهان اینان شنیدند. برخی فرزندانشان را درون زندان
و در حالیکه شکنجه شده بودند بدنیا آوردند و در همان زمان خبر اعدام
همسر یا خواهر یا برادری، را دریافت کردند. تمام دهه ی ۶۰ وضع به
همین منوال بود و در سال ۶۷ بزرگترین قتل عام زندانیان سیاسی صورت
گرفت. درست در ۲۱ سال قبل در همین روزها فرزندان ما، همسران ما،
خواهران و برادران ما، دوستان ما در حالیکه در زندان بسر میبرند و
برخی از آنان مدت زندانی بودنشان نیز بسر آمده بود و در امید آزادی
بودند، در محکمه هایی سه ثانیه ای و به جرم دگراندیشی روانه قتلگاه
شدند. هنوز آمار دقیقی از این جنایت علیه بشریت در دست نیست اما
گورستان خاوران و دهها گورستان گمنام دیگر در سراسر کشور که
پذیرای گورهای دسته جمعی عزیزان ماست گواهی است بر اینکه تعداد
کشته شدگان بسیار بوده است.

دهه ی شصت تیره ترین دوران در تاریخ معاصر ماست که بخاطر
مسئولیت های انسانی و اهمیت تاریخی اش نمی توان به سادگی آن را
فراموش کرد. دهه ای یگانه در تاریخ ماست که یگانگی اش برخاسته از
وسعت و گستره ی جنایت هایی است که صورت گرفت و درد و رنجی
است که بما تحمیل کرد.

از آن زمان تا به امروز ما را از برگزاری مراسم برای عزیزانمان منع
کردند و سخن گفتن در مورد این فجایع را جرمی بزرگ و خط قرمز کل
حاکمیت می دانستند. شکی نیست که بسیاری از شما چیزی در این مورد
نمی دانید و هنوز طوری وانمود میشود که گویی اکنون برای نخستین بار
است که کشور با پدیده زندانی سیاسی و شکنجه و تجاوز و کشتار مواجه
شده است.

در همه این سالها ما خانواده ها، به رغم تهدید و ارعاب، به هر شکلی
یادمان عزیزان خود را برگزار کردیم. مجالس و مراسم برپا کردیم، در
خاوران گرد آمدیم و اجازه ندادیم یاد و آرزوهای آنان همچون پیکرشان
به خاک فرو رود. حاکمین مجال ندادند تا ما در کنار تعداد بیشتری از
مردم کشورمان مراسم خود را برگزار کنیم زیرا از همدردی و اتحاد میان
مردم بیش از هر چیزی وحشت دارند. همانگونه که امروز تلاش میکنند تا
تعداد قربانیان مبارزه ی عادلانه ما را مخفی نگهدارند. دهها دروغ و
دمیل سرهم می کنند تا بلکه افکار عمومی را از فجایعی که صورت گرفته
بیخبر نگاه دارند.

در اختیار خامنه‌ای باشد، اما او، آن چنان که خود می گوید، روحش از
اعدام مجاهدین بی‌خبر بوده باشد. خامنه‌ای که با دیدن حکم اعدام
کمونیس‌ها به ظاهر لب به اعتراض گشوده است، در مقابل با اعدام
مجاهدین باید شدیدتر برخورد می کرد. حال آن‌که وی کوتاه زمانی پس از
اعدام‌ها، در دیداری با دانشجویان، در پاسخ به سوال یک دانشجو، که از
علت اعدام‌ها پرسید، چنین پاسخ داده بود:

"این لحن سنوال شما لحن همین سنوال رادیوهای بیگانه است. کسانی که
قصد براندازی این نظام را دارند در این کشور هرکاری دلشان می خواهد
بکنند و نظام کوچکترین عکس‌العملی از خود نشان ندهد؟ مگر ما
مجازات اعدام را لغو کردیم. نه! ما در جمهوری اسلامی مجازات اعدام را
داریم برای کسانی که مستحق اعدامند. این آدمی که توی زندان، از داخل
زندان با حرکات منافقین که حمله‌ی مسلحانه کردند به داخل مرزهای
جمهوری اسلامی ارتباط دارد، او را به نظر شما باید برایش نقل و نیت
ببرند؟ اگر ارتباطش با آن دستگاه مشخص شده، باید چه کارش کرد؟ او
محکوم به اعدام است و اعدامش هم می‌کنیم. با این مسئله شوخی که
نمی‌کنیم."

این چانه از آن گرم کردم تا گفته باشم خامنه‌ای در جریان همه ی جنایات،
از جمله عملیات ترورهای بیرون مرزی، قرار داشته است.
می‌توان با آیت‌الله منتظری در بسیاری موارد توافق نداشت. او به هر
روی در گردونه‌ی قدرت عضوی مهم بود و نقشی همین‌قدر مهم در
شکل‌گیری سیستم جنایت در سال‌های آغازین انقلاب داشت. به حق
می‌توان بسیاری از نظریات اجتماعی سیاسی وی را به عنوان یکی از
معماران ولایت فقیه، به بوته‌ی نقد کشید. اخلاق سیاسی اما حکم می‌کند
نقش او را در افشای جنایت تابستان سال ۱۳۶۷ از یاد نبریم.
خاطرات آیت‌الله منتظری تنها مدرک قابل استناد حکومتی در مورد جنایت
سال ۱۳۶۷ است. این خاطرات در میان لاله‌ماتی همه ی جناح‌های درگیر
اهمیتی دوچندان پیدا می کند. اهمیت اعتراض آیت الله منتظری در آن
است که وی کاریزهای خمینی را در گردونه‌ی قدرت و در سال خون زیر
گرفت و کاسه‌ی خود را از وی جدا کرد: و حرف آخر آنکه اعتراض در
قدرت عیار و وزنی دارد که با هیچ الماسی

- در جهان نمیتوان تاخت زد ۴
پی نوشت ها
۱-۲. مراجعه شود به خاطرات منتظری
۳- روزنامه رسالت ۱۶ آذر ۶۷ به نقل از نشریه شماره ۲۴۱ اکثریت
خارج کشور ۲۶ دی ماه ۱۳۶۷
۴- مراجعه شود به کلاغ و گل سرخ به همین قلم روزشمار کشتار
تابستان ۶۷

برای سهراب اعرابی که زنده مانده است

سخن از ناتوانی من است
و این واژه های بی معنی
که پشت نام تو سرریز می شوند
سخن از نام تو نیست
از نمردن
و جاودان ماندن
همه شرم من این است
تو هنوز نوزده ساله ای
من اما پیر می شوم
سخن از مرگ تو نیست
از گوری شبیه گورها
تنها
سخن من همه از سکوت توست
مرگ تو کوچک نیست
مرگ برای تو کوچک است
زندگی هم
تو باید دنیا بودی
که دنیایی
بر دست های توست
سخن از تو
سخن از
سهراب
است...

تصاویر دلخراش؛

جنایات هولناک مزدوران رژیم در تهران



این دو تصویر مربوط به جنایات هولناک ماموران سفاک رژیم ولایت سفیه و در حوادث قبلی تهرانه که یکی از اقوام من که در بیمارستان سینای تهران پزشکیه خودش تهیه کرده و تازه الان من ازش گرفتم و هیچ جا منتشر نشده.. خواهشمندم اطلاع رسانی کنید

خودکشی جوان ۲۳ ساله در اصفهان پس از آزادی از زندان!

جوانی ۲۳ ساله، به علت شرکت در تظاهرات بر علیه تقلبات "انتخابات" دوره دهم ریاست جمهوری، در اصفهان دستگیر می شود؛ بعد از شکنجه و تجاوز در زندان، با وثیقه ای که پدرش می گذارد آزاد می گردد ولی دوباره از طرف اطلاعات به سرافش می آیند، پسر جوان که دیگر حاضر نبوده به هیچ قیمتی به زندان برگردد فرار می کند و به سمت پل عابر پیاده در خیابان کشاورز می گریزد؛ با تعقیب و گریز بیشتر ماموران، پسرک بیچاره خود را از روی پل به پایین می اندازد. در تصاویر ویدیویی در لینک ضمیمه، پدر جوان مقتول را که تمام لباس هایش غرق خون است، در کنار جسد مشاهده مینمائید. این اتفاق روز چهارشنبه ۴ شهریور در اصفهان رخ داد... برگ سیاه دیگری از پرونده سراسر جنایات رژیم جمهوری اسلامی ایران

<http://moi-sabz.ning.com/video/3710905:Video:2591>

اما این حيله ها ديگر كار ساز نيست. امروز مردم ما در مقياسي ميليوني و با انباري از خشم سي ساله به صحنه آمده اند؛ به برکت آگاهی عمومی و روش های اطلاع رسانی امروز ديگر نمی توانند جنایت و حق کشی هایی که انجام داده اند را پنهان کنند.

همان دستانی که در کهریزک یا دهها بازداشتگاه ديگر عزيزان شما را شکنجه کرد و کشت، با عزيزان ما در دهه ۶۰ چنین کرد. همان نظامی که کيانوش ها، نداها، سهراب ها و دهها جان شيفته ی ديگر را در اوج جوانی از شما ربود، با اعضای خانواده ی ما در دهه ۶۰ چنین کرد.

همان خواسته های انسانی و حق طلبانه ای که عزيز شما را روانه قتلگاه کرد با عزيز ما چنین کرد. همان مصانتي که امروز بر سر شما میآید برای ساليان دراز بر سر ما آمد. پس ما عميقا و از ته دل رنج و خشم شما را درک ميکنيم و با آن صميمانه همدردی داریم.

اما این کافی نيست. برای اينکه خون ها هدر نرفته باشد بايد دست به دست هم دهيم و صدای اعتراض خود را به این فجایع انسانی متحدانه بلند کنیم. مسيبن این جنایات ها بيش از هرچيز از وحدت خواست و اراده ی ما وحشت دارند. زیرا ميدانند زمانی که مردم متحد و آگاه در کنار هم قرار گیرند، آنگاه قادرند کوه ها را جابجا کرده و صخره ها را از جای در آوردند و بر پایه آن جامعه ای سالم و پویا و بدون بيعدالتي را بنا گذارند. پس بيانيه امسال مسئله کشتار دهه ۶۰ و کشته شدگان جنبش اخير را به یک وجه از مبارزه کنونی مان و زمينه ی اتحاد و همبستگی بين خود تبديل کنیم.

بيانيه تا برای نجات جان صدها تن ديگری که در اوين، زندان های شهرستان ها و در بازداشتگاههای مخفی اسيرند، مبارزه ای متحد را به پيش ببريم، نگذاريم عزيزان بيشتري را از ما بريابند و خيل داغداران این کشور را افزون کنند.

بيانيه در ۲۱ امين سالگرد کشتار زندانيان سياسي و به ياد همه ی کشته شدگان دهه ۶۰ دوشادوش هم قرار بگيريم و خواسته های مشترک مان را یک صدا اعلام کنیم.

۱. پی گرد و محاکمه ی مسيبن کشتارهای دهه ی شصت، به ویژه اعدام های دسته جمعی سال ۶۷ و سرکوب، کشتار، شکنجه و تجاوزات حوادث اخير

۲. اعلام اسامي دفن شدگان دهه ی شصت در گورستان خاوران و اعلام اسامي کشته شدگان و زندانيان وقایع اخير.

۳- آزادی بدون قيد و شرط تمامی زندانيان سياسي و عقيدتي

۴. الغای اعدام برای هر جرمی و شکنجه تحت هر عنوانی

۵. دريافت کيفرخواست محکومين سياسي و اعدام شدگان در طی این سي سال و افشای علت اعدام آنان

۶. دريافت وصيت نامه اعدام شدگان

۷. به رسميت شناختن محل دفن اعدام شدگان سي سال حاکميت اسلامي در تهران و شهرستان ها و تحويل بدون قيد و شرط کشته شدگان حوادث اخير به خانواده ها و اجازهی برگزاری مراسم در منازل و يا سر خاک این کشته شدگان

۸. اجازهی گذاشتن سنگ برقبر کشته شدگان

۹. پیگرد و محاکمه ی عامرين و عاملين کسائي که اقدام به تخریب خاوران و گورستان های مشابه در ساير نقاط ايران کرده و به آزار خانواده ها در طی این سالها پرداخته اند،

۱۰. بازگرداندن حقوق شهروندی خانواده ها و متوقف کردن هرگونه محدوديت و محروميت اجتماعي، سياسي، فرهنگي و اقتصادي در مورد آنان...

۱۱. پذيرش و حفظ گورستان خاوران و گورستان ها و يا قبرهای مشابه در ساير نقاط کشور به عنوان سندی تاریخی از جانب نهادهای محلی و بين المللی. ۳۰ مرداد ۱۳۸۸

سارکوزی و مرکل اعلام کردند:

تحریمها علیه ایران باید تشدید شود!

مقام های فرانسه و آلمان از آمادگی خود برای اعمال تحریم های جدید علیه ایران خبر دادند.

"آنگلا مرکل"، صدراعظم آلمان و "نیکلا سارکوزی"، رئیس جمهوری فرانسه خواستار اتخاذ تحریم های جدید در رابطه با ایران شدند.

دروغ های احمدی نژاد در نماز جمعه،

فرا تر از ریاکاری

* احمدی نژاد با دروغ های خود مچ خامنه ای را نیز باز کرده و برنامه کودتا را اعلام کرد.

در سوگ شیدا بهزادی و سعید طباطبایی



این متن در سوگ شیدا بهزادی و سعید طباطبایی است. شیدا دانشجوی زمین شناسی دانشگاه اصفهان بود و سعید مهندس برق. عکس مربوط به دومین سالگرد تولد دختر آن ها شیرین در نوروز ۱۳۶۵ است. شیدا بهزادی و همسرش سعید طباطبایی در ۱۲ مرداد ۱۳۶۵ دستگیر و به انجمن توحید (کمیته مشترک سابق) آورده شدند. من که خود همراه با دختر دو سال و ۴ ماهه و پسر ۴ ماهه ام در ۹ مرداد دستگیر شده بودم و در افرادی بسر می بردم با شنیدن صدای شیدا که به دخترش شیرین می گفت: «شیرین منو خسته کردی دستت را از دهان من بیرون بیا» متوجه حضور شیدا شدم. (شیرین عادت داشت که موقع خواب انگشتانش را به هم برساند و آنها را در دهان شیدا بگذارد). صدای شیرین شیدا همراه با لهجه اصفهانی مرا در آن عمده آرامش می بخشید و غم غربت را و نگرانی را برای زمانی هر چند کوتاه از من می ربود. هر از گاهی هر کدام بچه ها را بهانه میکردیم و سخنی می گفتیم و به این ترتیب حضور خود را اعلام میکردیم. در هر سه نوبت که اجازه رفتن به دستشویی را داشتیم صدای کفش کش دمپایی شیدا در راهرو زندان باز صدای آشنایی بود که مرا و اندیشه مرا به بیرون زندان می برد. همراه با نگرانی که برای بودنش و بودنمان در آنجا داشتم، یک جور روحیه گرفتن بود شنیدن صدای آشنا در آن سیاهچال شور بود، شوق بود، امید بود. یک بار هم در صف رفتن به حمام توانستم از زیر چشم بند دمپایی هایی آشنا را ببینم. زمان در آن سیاهچال از دست آدم بدر می رود بخصوص اگر مجبور باشی تمام مدت ظاهر سازی کنی تا بتوانی کمی این وضع را برای بچه هایت عادی جلوه بدهی. نمی دانم که از چه روزی دیگر صدای شیدا را نشنیدم؛ حدس زدم که یا آزاد شده یا شیرین کوچکش را توانسته به خارج از زندان بفرستد و دیگر بهانه ای نیست که صدایش را بشنوم.

در جا به جایی ها از هر کسی دیدم از شیدا می پرسیدم ولی کسی خبر مشخص و موثقی نداشت. من به زندان اصفهان منتقل شدم و در اولین ملاقاتی که داشتم از وضعیت سعید و شیدا پرسیدم. گفتند هنوز زندان هستند همان تهران. بالاخره یک بار خواهرم نوشته ای را به شیشه کابین ملاقات چسباند. در آن یک تکه کاغذ خواهرم به من اطلاع داد که بعد از مراجعه مکرر خا نواده اش به آنها گفته اند که در ۱۹ شهریور ماه یعنی ۴۰ بعد از دستگیری شیدا خود را در سلولش حلقه آویز کرده و فقط چند عکس به خانواده اش نشان داده اند.

پیگیری پرونده شیدا نتیجه ای نداد بلکه ابهامات بیشتری را بوجود آورد، و درد و رنج این خانواده و دوستانش را افزون کرد. سعید همسر شیدا مرتب از درون زندان اعتراض خود را به مرگ مشکوک شیدا نازنین اعلام کرد ولی بی نتیجه. سعید در بیدارگاه های رژیم به سه سال زندان محکوم شد، ولی رژیم مستبد خمینی این را هم بر نتافت. سعید در زندان گورهدشت در تابستان ۱۳۶۷ به خیل عظیم جانباختگان پیوست، و خانواده و دوستانش را در غم و ماتم فرو برد و از همه مهمتر شیرین نازنین که در میان فامیلی پر مهر و محبت بزرگ شد ولی نه مهر پدر دید نه ذره ای از عشق مادر.

در میان شعرهای عباس که در ساک لباس هایش جا سازی شده بود شعری بود که نوشته بود برای شیدا سروده است. یاد و خاطره شیدا و سعید ماندگار باد.

برای شیدا
نام ترا به کوه می گویم
با صدای من
کوه ها نام ترا می خوانند
قله ها نشان ترا دارند

از درخت نشان تو می جویم
درخت در اندوه توست

با قایقران

در حالیکه خانواده های بازداشت شدگان در بدر به دنبال گم شدگان خود هستند، در بهشت زهرا اجساد جانباختگان را مخفیانه دسته جمعی دفن می کنند، دادخواهی شکنجه شدگان و مورد تجاوز قرار گرفتگان حتی به درون مجاری متصل و بسته رژیتم مثل مجلس هم راه پیدا کرده است، محمود احمدی نژاد را به نماز جمعه آوردند تا حمله به کوی دانشگاه و شکنجه و تجاوز مامورین به زندانیان در بازداشت گاه ها را "سناریوی دشمن" بخواند و این جنایات را به وایستگان جریان برانداز، نسبت دهد. احمدی نژاد به دروغگویی شهره عالم است. دروغ های او معمولاً از جنس شازلاتان بازی، ریاکاری، سفید نشان دادن واقعیت سیاه به قصد فریب دادن مردم ناآگاه است. اما دروغگویی اخیر او در نماز جمعه این فریاد را هم ندارد و نه پرده بر واقعیت می کشد و نه کسی را فریب میدهد. نوعی از دروغگویی هم هست که معمولاً طنز نویس ها به کار می برند، یعنی عکس واقعیت را به نمایش میگذارند و چنان آشکار و بديهی دروغ میگویند که واقعیت خود را بطور برجسته نشان میدهد و مردم را میخنداند. مثل این دروغ احمدی نژاد در نماز جمعه: "همه میدانند در ایران انتخابات یک امر اصیل است، برخلاف دموکراسی های رایج دنیا که یک نمایش و یک طراحی از پیش تعیین شده است."

روشن است که احمدی نژاد در نماز جمعه به قصد طنز پردازی و به مسخره کشیدن نظام اسلامی این دروغ ها را نمی گفت، هر چند رساته های داخل و خارج به همین شیوه طنز نویس ها متوسل شده و دروغ های او را عیناً و بدون دست بردن و تعبیر و تفسیر به عنوان خبری تبدیل کردند تا دروغ های او خود را رسوا کند و باعث نیشخند مردم شود. اما دروغگویی احمدی نژاد در نماز جمعه معنایی و رای این ها داشت. باید یک بار دیگر تاکید کرد این دروغ هادر شرایطی گفته میشود که شکنجه، تجاوز وحشیانه جنسی به دختران و پسران مردم، استعمال مکرر باتوم در بازجویی یک خبرنگار رساته ای بطوریکه در حضور مقامات رژیم قادر به نشستن نبود، دفن دسته جمعی جان باختگان در بهشت زهرا و بعد موضع گیری های ضد و نقیض و رسوا کننده کارگزاران رژیم در مقابل افشای این نوع جنایات و انبوه جنایات مشابه کوس رسوایی رژیم را بر سر کوی و پام در سراسر جهان به صدا در آورده است.

در فضای سنگینی که این وضعیت بوجود آورده، دروغ های احمدی نژاد بویژه در دو مورد خاص، یعنی حمله به کوی دانشگاه و جنایات در بازداشت گاه ها، که رهبر رژیم به آن ها اعتراف کرده و بسیاری از مقامات دیگر هم به او تاسی جسته اند معنایی به جز آن ندارد که او در مقابل فریاد دادخواهی مردم شاته بالا می اندازد و علناً به مردم میگوید رژیم به هیچوجه قصد ندارد کوچک ترین مسوولیتی ببذیرد؛ جنایت کردیم، خوب کردیم - این است معنای دروغ های وقیحانه او.

احمدی نژاد با دروغ های خود در نماز جمعه به همه دادخواهان و به همه کسانی که در توهم کمترین تحقیق و رسیدگی به جنایات در چارچوب این رژیم هستند دهن کجی کرد. از ورای دروغ های احمدی نژاد به راحتی میشد صدای او را شنید: جنایت کردیم، خوب کردیم، نه عذر میخواهیم، نه کسی را مورد بازخواست قرار می دهیم، دو باره میکنیم و باز هم مسوولیت قبول نمی کنیم. احمدی نژاد با دروغ های خود مچ خامنه ای را هم باز کرد. او با دروغ های خود میگوید حرف های خامنه ای مبنی بر اینکه "در حادثه کوی دانشگاه تخلفات بزرگی انجام شده که پرونده ویژه ای برای آن تشکیل شده تا مجرمان بدون توجه به وابستگی سازمانی، به مجازات برسند" مزخرف است، بیخود آنها را تیتیر نکنید و به انتظار ننشینند. ما بسند، جور میکنیم، شکنجه میکنیم، اعتراف میکنیم و همه جنایاتمان را به گردن تعدادی که اسیر ما شده اند می اندازیم یا به سفارت خانه های خارجی ارتباط میدهیم. و از ماموران سرکوب و شکنجه مان که این جنایات را برای حفظ ولایت فقیه انجام داده اند سپاسگزاری میکنیم.

احمدی نژاد با دروغ های آشکار خود از تریبون نماز جمعه برنامه کودتا را اعلام میکرد و یادآوری میکرد تریبون نماز جمعه البته بعد از کودتا هم همچنان تریبونی برای اشاعه دروغ، تشویق جنایت علیه بشریت، دفاع از ستمگران و سرکوب ستمدیدگان، یعنی در یک کلام تریبون اشغالگران خواهد ماند.

و احمدی نژاد به این ترتیب تکلیف مردم ایران با این حکومت را نیز روشن کرد: سازمان دادن مقاومت توده ای در برابر اشغال و اشغالگران برای به زبانه دان تاریخ انداختن حکومت اسلامی و ولایت فقیه اش. ۶ شهریور ۱۳۸۸

آواز تو می خوانم
ترانه ماهیگیران
معنی نام توست
با خزر
از تو می گویم
قایقها ایستاده اند
دریا طوفانی است
طلایی گیسویت

خونین است شیدا
خورشید داغدار توست.

در قلم ستاره ای دارم
بالهایش گلگون
غمت در دل می ریزد
ستاره خونین عشق

تویی شیدا.

آذر ۶۵ کمیته مشترک (عیاسطی منشی رودسری)*
عیاسطی منشی رودسری سراینده شعر خود نیز از جانب‌اختگان تابستان
۱۳۶۷ می باشد.

نامه منصور اسالو در جواب اتهامات وارده به وی در دادگاه

سایت سندیکای شرکت واحد

با توجه به اینکه در آخرین دادگاه یکی از زندانیان به نام آقای مسعود باستانی که خبرنگار است به عنوان توضیحاتی پیرامون اتهاماتش از سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه و اینجانب منصور اسالو رئیس هیئت مدیره این سندیکا نام برد و در سیمای جمهوری اسلامی نیز پخش گردید لازم دانستم توضیحات ذیل را به هم میهنان عزیزم ارائه دهم .

با توجه به اینکه در آخرین دادگاه یکی از زندانیان به نام آقای مسعود باستانی که خبرنگار است به عنوان توضیحاتی پیرامون اتهاماتش از سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه و اینجانب منصور اسالو رئیس هیئت مدیره این سندیکا نام برد و در سیمای جمهوری اسلامی نیز پخش گردید لازم دانستم توضیحات ذیل را به هم میهنان عزیزم ارائه دهم .

مسعود باستانی را از حدود ده سال پیش زمانی که به جبهه مشارکت شرق تهران می رفتم می شناسم جوانی هوشمند و میهن دوست و علاقمند به سرنوشت مردم ایران می باشد ایشان و همسرش مهسا امرآبادی خبرنگار هستند . گویا همسر ایشان که باردار هم بوده دستگیر شده بود و قول داده بودند اگر مسعود خود را معرفی کند همسرش آزاد می شود که نشد هنوز هم در بند می باشد .

چهره آشفته او در تصویری که از او دیدم حکایت از سختی های فراوانی داشت که بر او رفته است .

به هر حال در پاره آن قسمت از سخنان ایشان که مربوط به اینجانب منصور اسالو رئیس هیئت مدیره سندیکای شرکت واحد است پاسخ این است :

ایشان فیلمی از کارگران و همسران محروم سندیکای شرکت واحد با همکاری اینجانب تهیه کرده است که در این فیلم کارگران اخراجی و همسرانشان در باره مزایای سندیکا و چگونگی تغییر رفتار و گفتار کارگران سندیکایی بعد از عضویت در سندیکا و آموزش های انسانی که دیده اند از سندیکا قردادانی کرده و خانواده های این کارگران نیز خود را عضو سندیکا دانسته اند . این فیلم موجود است و صدا و سیما میتواند این فیلم را به جای دفاعیه سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی برای همه مردم ایران و جهان نمایش دهد !

با تشکر
منصور اسالو
رئیس هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه شهریور ۱۳۸۸

بقیه : مصاحبه رادیو سپهر با محمد رضا شالگونی

وجود دارد که گویا انسان آزاد آفریده شده است، مارکس در باره آن حرف زان ژاک روسو که میگوید؛ انسان آزاد آفریده شده است ولی همه جا در بند است، این جمله را میگوید؛ انسان برده بود و خود را رها میسازد. اینکه ما چه بوده ایم مهم نیست اینکه ما چه می توانیم باشیم و چه حق داریم باشیم، این مهم است. بلند شویم و روی پای خود بایستیم مقدرات خود را بدست خود بگیریم و به هیچ احدی و به هیچ خدایی جز مردم حساب پس ندهیم. و اگر خدایی هست همین مردم هستند. من نمیخواهم اینجا دعوی مذهبی و ضد مذهبی را زنده کنم. می خواهم این را مطرح کنم که اگر نیرویی بالای قدرت مردم باشد، مردم اگر تصمیم بگیرند که مثلاً فلان قانون نباید اینطور باشد و یک کتاب مقدس پیدا شود که در آنجا بگوید باید اینطور باشد دیگر آنجا دموکراسی وجود ندارد. همین حکومت مذهبی یا یک طور دیگری میشود. مردم باید تصمیم بگیرند بنابراین جز اراده مردم چیزی وجود ندارد. یا بهتر است اینطور بگویم نباید وجود داشته باشد. من فکر میکنم وقتی که ما معتقد نشویم که واقعاً قدرت از مردم باید ناشی شود، حاکمیت باید از مردم ناشی شود و بایستی آنها باشند که تصمیم بگیرند، آب خوشی از گلو می پایین نخواهد رفت. من فکر میکنم این پایه ای ترین اصلی است که ما باید به آن معتقد باشیم و برایش بجنگیم تا بتوانیم به دموکراسی و آزادی دست پیدا بکنیم.

رحیمی: بسیار بسیار سپاسگزارم آقای شالگونی از شرکتتان در برنامه این هفته و بامید گفتگو در برنامه هفته آینده.
محمد رضا شالگونی: زنده باشید آقای رحیمی و تشکر میکنم از لطفتان و خدا حافظی میکنم از شنوندگان عزیز رادیو سپهر.

احضار بیش از ۵۰ دانشجوی دانشگاه تهران به کمیته پیگیری وزارت اطلاعات

خبرنامه امیرکبیر: در حالی که دانشجویان دانشگاه تهران خود را برای امتحانات نیمسال دوم سال تحصیلی ۸۷-۸۸ آماده می کنند و این امتحانات از هفته آتی آغاز می شود، قریب ۵۰ دانشجوی ساکن خوابگاه پسران و دختران این دانشگاه به کمیته پیگیری اطلاعات احضار شده اند.

به گزارش خبرنامه امیرکبیر احضاریه ها پس از فاجعه حمله نیروهای یگان ویژه و لباس شخصی به کوی دانشگاه تهران در بامداد ۲۵ خرداد صادر شده است و در طی این مدت به دلیل تعطیلی دانشگاه تهران پس از این حادثه دانشجویان از آن اطلاع نداشتند که با بازگشایی مجدد خوابگاه احضاریه ها به دانشگاه تحویل داده شده است.

تاکنون برخی از دانشجویان به این کمیته مراجعه کرده و در آنجا با سوابقی چون چگونگی حضور و عملکردشان در تجمعات کوی دانشگاه در شب ۲۴ و ۲۵ خرداد مواجه شده اند. این دانشجویان به مدت چند ساعت مورد بازجویی قرار گرفته اند.

پس از حادثه حمله نیروهای لباس شخصی به کوی دانشگاه تهران که مشابه و حتی شدید تر از فاجعه ۲۸ تیر ۷۸ گزارش شده است، خبرهایی حاکی از کشته شدن چند دانشجو نیز منتشر شد که با بازگشایی مجدد این دانشگاه، دانشجویان متوجه غیبت همکلاسی ها و هم خوابگاهی های خود شده اند. کشته شدن دانشجویی در کوی به شدت توسط رئیس این دانشگاه و مسئولین رد شد ولی دانشجویان ساکن کوی معتقدند تعدادی از دانشجویان به شهادت رسیده اند.

عکس ها و تصاویر منتشر شده حکایت از شدت برخورد و به آتش کشیدن خوابگاه دارد و همچنین در شب حادثه نیروهای لباس شخصی و یگان ویژه پس از تخریب کامل خوابگاه با تیر و شاکستن درب ها و تخریب اموال دانشجویان بیش از ۲۰۰ دانشجو را بازداشت کرده و به پلیس امنیت یا بازداشتگاه طبقه منفی چهار وزارت کشور منتقل کردند. به گزارش خبرنامه امیرکبیر این نیروها نیز گلوله هایی پلاستیکی به دانشجویان شلیک می کردند و آنها را با باتوم و زنجیر به شدت مورد ضرب شتم قرار دادند، به طوری که در جای جای حیاط کوی و راه پله ها و ساختمان ها آثار خون دانشجویان بر جای مانده بود.

برای جلوگیری از موج اعتراضات دانشجویان این دانشگاه پس از حادثه ۲۵ خرداد، دانشگاه تهران به حالت نیمه تعطیل در آمد و امتحانات به تعویق افتاد. در حال حاضر نیز شنیده ها حکایت از قوت یافتن امکان تعطیلی این دانشگاه به مدت یک ترم دارد و بسیاری از اساتید و دانشجویان امکان وقوع آن را بالا می دانند، گرچه مسئولین دانشگاه تهران این مساله را تکذیب می کنند.
۱۰ شهریور ۱۳۸۸